

# سلجوقنامه

تألیف

خواجہ امام ظہیر الدین نیشاپوری

کہ تقریباً در حوالی سنہ ۵۸۲ وفات کرده با

## ذیل سلجوقنامه

تألیف

ابو حامد محمد بن ابراہیم

کہ در سنہ ۵۹۹ تألیف شدہ

از نشریات

گالہ خاور

بہا سی ریال

تیر ماہ ۱۳۳۲ شمسی

حق چاپ محفوظ

چاپخانہ خاور تہران

# سلجوقنامه

تألیف

خواجۀ امام ظہیر الدین نیشابوری  
کہ تقریباً در حوالی سنہ ۵۸۴ وفات کردہ با

## ذیل سلجوقنامه

تألیف

ابو حامد محمد بن ابراہیم  
کہ در سنہ ۵۹۹ تألیف شدہ

از نشریات

کتابخانہ خاور

۴۰۰۹۶۳

بہا سی ریال

تیر ماہ ۱۳۳۲ شمسی

حق چاپ محفوظ

چاپخانہ خاور تہران



تقدیر و تالیف

دو سال پیش ادیب دانشمند آقای میرزا اسماعیلخان «حمیدالملک» افشار پیشنهاد کردند که سلجوقنامه ظهیری نیشابوری و چند کتاب نفیس دیگر که در دسترسشان است برای چاپ تحت اختیار بنده بگذارند و زحمت مقابله و تصحیح آنرا بعهده بگیرند با کمال تشکر پذیرفتم و چون بدبختانه ایشان در دهی نزدیک رودبار کیلان گوشه گیری اختیار نموده اند و کمتر بشهر میآیند سال گذشته نسخه پاک نویسی شده سلجوقنامه را بعهده سپردند و قسمتی از آنرا با هم مقابله کردیم که چند جا موجود داشت و بقی نسخه را گذاشتند تا امسال که پیش از عید بطهران آمدند چاپ کتاب را بابدون ایشان شروع کردم ولی يك فرم که چاپ شد نتوانستند بمانند تصحیح و مقابله را بعهده خود بنده گذاشتند - شنیدم نسخه عکسی سلجوقنامه ای در کتابخانه استاد محترم آقای سعید نفیسی است از ایشان خواهش کردم نسخه خود را به بنده دادند ولی معلوم شد سلجوقنامه ظهیری نیست بلکه کتابی است که سالها بعد از این کتاب نوشته شده و جماعی این کتاب هم نیست فقط اضافاتی از کلمات قصار عربی و اشعار و غیره دارد و صفحات افتاده ای در چند جای آن نسخه هست در آخر هم سلطنت طغرل و قسمتی از خوارزم شاهیان را اضافه دارد بهر جهت این نسخه کمکی از نظیر تصحیح نمودن اسماء و کلمات بی نقطه نمود سپس براحه الصدور و روضة الصفا و حبيب السیر و کامل این اثر تاریخ آل سلجوق منتخب عماد کاتب و سایر منابعی که در دسترس بود مراجعه و گوشش بسیار نمودم تا نسخه حاضر در دسترس قرمین محترم قرار گرفت پس از تمام شدن چاپ غلطهایی که در نتیجه مجو نسخه اصل یا نداشتن نقطه یا غلط نویسنده رخ داده و از نسخ دیگر پیدا بود در صفحه آخر یادآوری کردم که کتاب اصلاح شود و با تهیه فهرست اسماء رجال و اماکن و قبائل و کتب نسخه کاملی تقدیم دوستان تاریخ داشتیم

۴ تیر ماه ۱۳۳۲ محمد رضایی

بقلم آقای میرزا اسماعیلخان افشار حمیدالملک

بسمه تعالی

ظهور سلاجقه در تاریخ ایران خصوصاً و آسیای غربی عموماً از بزرگترین وقایع و شروع دوره جدید است. آل سلجوق در ایران وحدت سیاسی را تأسیس و ایرانیان را که در تحت حاکمیت سلسله های متفرق و جانشینان خلفای بغداد سر میگردند در تحت يك اداره آوردند تشبیهات بی شماری که در زمان غزنویه برای رسمیت زبان فارسی شده بود در دوره آل سلجوق جامه عمل بخود پوشیده سلاجقه زبان فارسی را رسمی و اداره مملکت را بخود ایرانیان برگذار و حتی تقویم را با سامی ماههای ایرانی بجای تقویم و ماههای عرب استعمال و استقلال حق بقای ایران را مجدداً تأسیس نمودند و آداب و تمدن ایران که بواسطه اهمال آل بویه منحصر به ایران شرقی شده بود و دانشمندان و شاعران ایران غربی اکثر اشعار و آثار خود را بهر بی سر و ته و تدوین میگردند بکلی جای خود را بزبان فارسی برگزار کردند و استعمال غربی مخصوص کتب دینی گردید مگر نادراً. تمدن ایران در زمان سلاجقه بمتنهی درجه زیبایی و ظرافت رسید در نقاشی و معماری و غیره ترقیات فوق العاده مشهود گردید. روح ایرانی که تا آن زمان در تحت فشار اجانب افسرده بود با تربیت آل سلجوق در ادبیات و صنایع خود را نشان داده در نتیجه تمدن جدیدی با نام تمدن سلاجقه ایران که در تاریخ سیاسی و اجتماعی اهمیت مخصوص دارد تأسیس گردید. سلاجقه با تشویقات جدی بحرکت این روح صنعتی خدمت بزرگی نمودند. یکشعبه از این خاندان با سرعت فوق العاده سرتاسر ایالات بیژانس شرقی را در تحت حاکمیت خویش آورده و دولت سلاجقه روم را تأسیس کرده انتقام فتوحات اسکندر را از غرب گرفتند، زبان و ادبیات و علوم و صنایع ایران با نژاد جنگجویان ترك مخلوط شده بجای نژاد و تمدن یونان در آسیای صغیر برقرار و زبان فارسی زبان رسمی دولت سلاجقه روم گردید.

تمدن ایران که بعد از ظهور اسکندر از سواحل شرقی هلسپون و داردانل عقب نشینی اختیار کرده بود بعد از چندین قرن دوباره با این خاندان در صحراهای لیدی و فریژی با کمال استحکام ریشه دوآند و در ظهور مغول مملکت سلاجقه روم پناه گاه امنی برای

ایرانیان گردید. و آثار ادبا و شعرا و علمای فارسی زبان این مملکت مانند حضرت مولانای رومی، ابن بی بی، قانع طوسی، ناظم کلیله؛ صدرالدین قونوی و صدها غیر آن به بیچوجه در زیبایی فصاحت و بلاغت از آثار ایرانیان معاصر خود نازلتر نیست. صنایع سلاجقه روم در تاریخ صنعت مقام بزرگی دارد و همان صنعت خالص ایرانیست که در تحت نفوذ صنایع یزانی و سوریة شمالی بوجود آمده بالاخره یکی از علامت مشخصه این خانواده ذوق و دلباختگی و علاقه شدید بسیاری از افراد این خاندانست بشعر پارسی مانند طغرل آخرین پادشاه سلاجقه ایران و کیفیاد از سلاجقه روم و غیره که اشعار آنها را از حیث زیبایی و بلاغت در ردیف اشعار اساتید میتوان قرارداد و بدیهی است که اطلاع از جزئیات تاریخ آل سلجوق و شعب آن در تاریخ ایران و سایر ممالک آسیای غربی اهمیت مخصوصی دارد و مهمترین کتابی در این خصوص که فعلا در دست است همان تاریخ معروف ابن الاثیر است که آن مورخ بزرگ اطلاعات خصوصی خود را با محتویات مشارب التجارب شمس الدین بیهقی و تاریخ ابن عبدالملک همدانی و تاریخ سلاجقه عماد کاتب و منتظم ابوالفرج بن جوزی در یکجا گرد آورده و معلومات بسیار نفیس ذیقیمتی در خصوص دول مختلفه سلاجقه در کتاب خود مندرج ساخته است و مورخین عرب مانند سبط ابن جوزی و بیبرس منصوری و نویری و ذهبی و ابن خلدون همان اطلاعات ابن الاثیر را خلاصه کرده اند.

مهمترین ماخذ فارسی تاریخ سلاجقه زبدة التواریخ حافظ ابرو است که (۱) خلاصه تواریخ متعدد را در مجلد دوم و خلاصه همین کتاب را در مجلد سوم تاریخ کبیر خود چنانچه بعد ذکر خواهیم کرد درج کرده و بالاخره قاضی احمد غفاری و مؤلفین تاریخ کبیر الفی - جلد ۲ - و جنابی رومی در عیلم الزاخر و حاجی خلیفه در فذلکه و درویش احمد منجم باشی در جلد دوم صحایف الاخبار غالب ماخذ تواریخ آل سلجوق را بر آیات مختلف در کتب خویش خلاصه کرده اند. بدیهی است که سودمندترین کتب راجع بسلاجقه همانهاست که از طرف اعظم رجال آن خاندان که غالب وقایع را یا خود مشاهده کرده اند یا از ثقات

۱- در تاریخ ابوالفضل بیهقی و زین الاخبار و مجمل التواریخ و جامع الحکایات عوفی و لباب الالباب اطلاعات قیمنداری راجع بظهور سلاجقه ذکر شده زبدة التواریخ صدرالدین بسیار مختصر است و در خصوص اوایل ظهور این خاندان نظر وی بتاریخ عماد کاتب بوده و رجوع به ترکستان بار تولد شود

معاصرین شنیده در کتب خود گرد آورده اند بدبختانه از این قبیل کتب مانند تاریخ ابو طاهر خاتونی و نوشیروان خالد و ذیل آن که در مقدمه مرزبان نامه اسم برده شده و تاریخ ابوالعلاء احوال و استظهار الاخبار قاضی احمد دامغانی و تاریخ قاضی رکن الدین جوینی و سلجوقنامه ظهیری نیشابوری که در عصر جهانگیری آن خاندان بوجود آمده در اعصار متوسط اسلامی دست بی انصاف طبیعت عموم آنها را ابدیاری نیستی رهسپار کرده امروز از آن کتب باستانی ترجمه عربی نفیة المصدر و نوشیروان خالد و سلجوقنامه ظهیری نیشابوری اثری باقی نمانده مستشرق معروف فرانسه شفر در یکی از مجلدات منتخبات خود قسمتی از تاریخ آل سلجوق از کتابی موسوم بر احوال الصدور رواندی درج کرده (۱) و این کتاب تا زمان وی مطلقاً معروف نبوده نظریه دان تالیفی دیگر در این خصوص متضمن بودن کتاب مزبور اطلاعات نفیس و ذیقیمتی را در تاریخ سلاجقه بسرعت در بین مستشرقین شهرت پیدا کرد و ادوارد برون معروف تمام آن کتاب را با حذف زوائد با انگلیسی ترجمه نمود و بالاخره متن فارسی آن در سنه ۱۹۲۰ به تصحیح مولوی محمد اقبال پنجابی که از فضایل پاکستان است با حواشی و مقدمه مبسوط سودمند از طرف اوقف گیپ زیور طبع آراسته شد (۲) احوال الصدور عبارت از سه قسمت است مقدمه، تاریخ سلاجقه؛ خاتمه این کتاب که مشحون است

۱ - در خصوص تاریخ سلاجقه از طرف مستشرقین و دانشمندان معاصر شرق هیچگونه اثر قابل اعتماد تألیف نشده در باب تاریخ سلاجقه روم به مجلد اول تاریخ عثمانی مستشرق اطریشی فون هامر رجوع شود و در تاریخ ترکیه اوقرانیز تحقیقات مفیدی میتوان بدست آورد در قسمت آرشه لوژیک سلاجقه مخصوصاً سلاجقه روم در ترکیه بعضی آثار مفید نشر شده  
 ۲ - بعضی از قدما برای استفاده از حرفه ادب باین قبیل سرقتها متشبث شده اند از آنجمله عبدالرزاق سمرقندی قسمتی از او را در جلد سیم و تمام جلد چهارم زبدة التواریخ حافظ ابرو را سرقت و بدون هیچگونه تغییر عبارت در کتاب مطلع السعدین درج نموده - میرزا زین العابدین نسخه جهان آرای غفاری را از اول تا آخر سرقت و موسوم به تکملة الاخبار نموده - سید علی رازی تذکره عوفی را سرقت و باسم بزم آرا نموده پسر وی میرحیدر رازی هر سه جلد تاریخ نفیس الفی را سرقت و موسوم به زبدة التواریخ کرده است. خوشبختانه است که بارتولد مستشرق روسی بدون تحقیق میرحیدر را یکی از مورخین عصر صفویه دانسته و شرح مبسوطی از وی در دائرة المعارف اسلامی درج کرده سرقت بزم آرا را مرحوم علامه محمد قزوینی تحقیق فرموده اند و بقیه را نگارنده

بحشور زوائد فوق العاده و خارج از موضوع بطوریکه مقدمه کتاب ۲۷ ورق است . در  
 متن تاریخ نیز هر جا شخصاً تصرف کرده ثابت نموده که هیچگونه آشنائی با فن تاریخ  
 نداشته است و در متن تاریخ بدون ادنی تناسبی با سابق و لاحق کلام اکثر بعنف بسیاری  
 از قضاید مجبور و اثیر و سید حسن غزنوی و امثال فارسی و عربی و احادیث گنجانیده که غالباً  
 رشته تاریخ را بکلی از هم میگسلد و خواننده کتاب از ادخال این همه حشو و زوائد کسل  
 میشود . بهر صورت راوندی که خطاط و نقاش بوده آشنائی با ادبیات نداشته عبارات مقدمه  
 و حاشیه نیز غالباً سرقت از دیگران است که بهم ربط ندارد و خود مولوی چاپ کننده  
 با اکثر آنها پی برده و در حواشی اشاره کرده . راوندی از یسوا دی و تنکی قافیه اکثر اشعار  
 مجبور و غیره را مبدل به شعر کرده و بسیاری از عبارات ذخیره خوارزمشاهی و رساله شراب  
 و شطرنج و غیر آنرا سرقت و جابجا در کتاب درج کرده بدیهی است مقصود وی که خطی  
 خوش و دستی در تذهیب داشته از تالیف این کتاب در آسیای صغیر جدید الاسلام که هنوز  
 ادبیات فارسی در آن مملکت ریشه ندوانده بود و در آن موقع در قوفیه از فضلا و دانشمندان  
 ایران کسی یافت نمیشد آن بود که صله از کیخسرو و ساجوقی بگیرد . در هر صورت  
 راحة الصدور از ابتدا تا اوائل سلطنت طغرل خلاصه ساجوقنامه ظهیری است منتها در بعضی  
 موارد باختصار این کتاب پرداخته و در موردی که خراسته از خود چیزی بیفزاید یا بعضی  
 مطالب کتاب را مقدم و مؤخر بنویسد اشتباهات ضحک کرده راوندی وفات محمود غزنوی  
 را در سنه ۴۲۸ ذکر کرده ؛ در ظهیری سنه ۴۲۱ ذکر شده و ورود طغرل را به نیشابور  
 سهواً در سنه ۴۲۴ مینویسد و در ساجوقنامه سنه ۴۲۸ ذکر شده راوندی برای اینکه  
 تاملی به غیبت لدین کیخسرو بگوید مینویسد « بتاریخ ذی الحجه سنه خمس و خمسين و  
 اربعه اله البارسلان محمد بن ابی سلیمان پسر طغرل بیک سلیمانرا که کودک بود بر کنار  
 گرفت و بر تخت نشست و پادشاهی عراق و خراسان بر او مقرر شد مدت ملکش دوازده  
 سال بود بعد از وفات عمش طغرل بک و دو سال پیش از آن بخراسان بعد از وفات پدرش چغری  
 بیک - در ساجوقنامه ظهیری گوید « البارسلان در ذی الحجه این سال یامد و بری بر  
 تخت مملکت نشست سلیمان برادر را در کنار گرفته و پادشاهی عراق و خراسان بر او

مسلم شد و بعد از سوق تاریخ البارسلان باز گوید « مدت ملکش دوازده سال بعد از  
 وفات عمش طغرل بک دو سال بخراسان بعد از وفات پدرش چغری بک الی آخر صفحه از  
 کتاب حاضر « سلیمان جد سلاطین سلاجقه روم و کیخسرو میباشد راوندی ویرا  
 پسر طغرل بک نقل کرده که استفاده کند چون راحة الصدور را بنام وی تالیف کرده و با  
 اینهمه خود مجبور شده که ماخذ سرقت را نشان دهد چنانکه گوید (و همین تاریخ  
 بعد خداوند عالم طغرل بن ارسلان بن طغرل رحمه الله ظهیر الدین نیشابوری که استاد  
 ارسلان و مسعود و خویش دعاگوی نبشته بود ) رجوع شود بر راحة الصدور راوندی  
 چاپ لیدن صفحه ۵۴ بهر حال نگارنده مقاله مبسوطی در شماره های ۱ - ۲ و ۳ از مجله  
 مهر سال دوم ۱۳۱۳ صفحه (۲۶) (۱۵۷) ۲۴۱ درج کردم و در آنجا قسمتی از راحة الصدور  
 را با ساجوقنامه ظهیری مقابله کردم همینطور شرحی مبسوط در خصوص زبده تواریخ  
 کاشانی و روابط آن کتاب با جامع التواریخ ذکر کردم با آنجا رجوع شود  
 متأسفانه راجع شرح حال ظهیری در کتب سیر و اخبار ذکر نشده راوندی گوید  
 که وی معلم سلطان طغرل و مسعود بوده و یقیناً وفاتش در حوالی سنه پانصد و هشتاد و دو  
 بوده ساجوقنامه ظهیری بواسطه اهمیت موضوع و فقدان تالیفی دیگر در این خصوص  
 از زمان تالیف شهرت عظیم یافته و قبول عمومی بهم رسانیده چه تصریح راوندی وی معلم  
 دو نفر از سلاطین ساجوقی بوده و غالب وقایع زمان را چشم مشاهده کرده یا از ثقات  
 شنیده از اینجهت عموم مورخین ایران بلافاصله بعد از تالیف این کتاب تا زمان غفاری باسم  
 و رسم از ساجوقنامه نقل کرده اند و در واقع راجع بتاریخ آل ساجوق هیچ کتابی در  
 اینخصوص درید مورخین ایران نبوده مثلاً قسمت تاریخ سلاجقه جامع التواریخ خواجه  
 رشید و تاریخ گزیده و زبده التواریخ حافظ ابرو از این کتاب تلخیص شده حافظ ابرو  
 گوید « امام ظهیر الدین نیشابوری که تاریخ ساجوقیان نبشته است در زمان ابن طغرل  
 نبشته بود و چون بنام او رسید دعائی و مداحی کرده و کتاب را بر آن ختم کرد (۱) « و آنچه  
 در فهرس کتابخانه های اروپا تفحص کردم این کتاب بدست نیامد عالم خاورشناس معروف  
 روس بار تولد در مقدمه تالیف مهم خود ( ترکستان تا استلای مغول ) گوید که کتاب

۱ - رجوع شود بکتاب زبده التواریخ حافظ ابرو جلد سوم نسخه کتابخانه ملی تهران

ظهیری که با گزیده یکجا جلد شده بود در هشتصد و ده هجری استنساخ شده از کتابخانه امپراطوری پتر و گراد سرقت شده قسمتی از این کتاب جزء یکی از نسخ جهانگشای جوینی کتابخانه ملی پاریس بوده و مرحوم استاد قزوینی سهواً در مقدمه ج ۱ اشاره فرموده اند که آن کتاب از راوندی خلاصه شده و پس از آمدن طهران به نگارنده تاکید کردند که آن نیز قسمتی از سلجوقنامه میباشد

مؤلف خزانه عامره گوید روزی در مجلس بهاءالدین محمد جوینی از تند نویسی سخن میراندند مجدالدین همگر گفت من میتوانم سلجوقنامه را در یک روز بنویسم و فرمان بهاءالدین آن کتاب را در یک روز نوشت و این ایات را در پشت کتاب نوشت

بمحکم قطع دستور و خواجه اسلام	بهاء ملت دین خواجه و سپهر غلام
کمینه چاکر مخدوم بنده فرمان	بدست خویش که فرمانده است بر اقسام
بچند ساعت روزی و کم از دو دانگ شبی	کتاب قصه سلجوقنامه کرد تمام
سال ششصد و شصت و نه از حساب عرب	شب دو شبه و فرخنده سلخ ماد صیام

واضح است که مقصود مجد همگر از سلجوقنامه همین کتاب است در هر حال بیشتر علت شهرت سلجوقنامه بواسطه اسلوب بدیع و درج بالا فوق العاده ساده و روان و خالی از هر گونه تکلف میباشد چنانچه مرحوم استاد قزوینی با اینکه در موقع طبع مجلد اول جهانگشای جوینی سلجوقنامه را ندیده بود مگر همان قسمت که جزء جهانگشای فوق الذکر بود با وجود آن اشاره باین قسمت مینماید (رجوع شود بمقدمه ای که مرحوم قزوینی بجلد اول جهانگشا نوشته است) ضمناً متذکریم که کتاب العراضه فی حکایات السلجوقیه نیز سرقت از این کتاب میباشد منتها عبارات این کتاب که در نهایت سلاست و روانی است مبدل بعبارتی غلطی نموده امانتسخی که در طبع این کتاب مورد استفاده قرار گرفته

۱- سلجوقنامه ظهیری نسخه ناقص تا آخر سلطنت برکیارق که با تاریخ گزیده در یکجا جلد شده ۲- نسخه کامل که بازبده التواریخ کاشانی در یکجاست متن این دو نسخه مانند هم اولی در قرن نهم استنساخ شده و دومی در ۹۸۸ و این نسخه اخیر که جدیداً بدست آمد کمک بزرگی در تصحیح قسمت اول کتاب نمود

تهران بهمن ۱۳۳۱ اسمعیل افشار

کتاب

## سلجوقنامه ظهیری نیشابوری

سپاس و ستایش مر خدا بر اجل جلاله و تقدس اسمائه که موصوفست ذات بزرگوار اوبقاء قدم و منزلت است صفات او از نقص حدوت و عدم موجود کارخانه ای که سقف آن عرش افلاکست و صنایع الوانی که فرش و طرح آن بساط خاک آن خداوندی که نیست و هست ایجاد و آثار صنع قدرت او است و درود بر سید ثقلین و صاحب قاب قوسین که شرع او شرایع رسل امرا فسخ کرد و حکم نافذ او احکام عرب و عجم نسخ و سلام و تحیت فراوان بر یاران و اهل بیت او که مصایح ممالک تقوی و مفاتیح ابواب ارشاد و هدی بودند بیاید دانست که بر گزیدگان خلائق ملائکه مقرب و انبیا و امامان دین و پادشاهان عادلند و هر صفتی را مرتبه و درجه ای هست مقربان حضرت قدس و ساکنان روضه انس و انبیا و اوصیا و اسطه اند میان خالق و خلائق و عین راه هدی و ضلال و ممیز میان حرام و حلال و ملوک و رعای رعیت و حامی شریعت و طریقت و حقیقت خلائق از انواع آفت و مخافت و حلالت ملائکه تسبیح و تهلیل است و حلالت انبیا علم و عبادت و حلالت ملوک عدل و سیاست و هر پادشاه عادل که از علوم شریف بهره دارد شرف او نزد دیگر ملوک زیاده باشد و بدرجه انبیا نزدیکتر و علمی که ملوک را باید بعد از علم شریعت و مابحتاج طاعت و توحید و ارکان دین بدانند سیر ملوک و اخبار و تاریخ پادشاهانست و چون بر آن واقف شوند و سیرت و طریقت هر یک بخوانند آنچه خلاصه مکارم اخلاق گذشتگان و سبب نام نیک در دنیا و ثواب و مغفرت در عقبی بود از بهر خود برگزینند و آنرا پیشو سازند و آنچه مذموم عقل و مکروه شرع

ونقل است زدنمایند و در این معنی باشباع و اختصار کتب ساخته اند و مجلدات مفید پرداخته و معلوم است که در مدت ایام و سیرت پادشاهان عراق و خراسان از طاهریه و صفاریه و سامانیه و غرقیه و دیالمه و غوریه و سلجوقیه سلاطین بزرگوارتر و بر رعیت مشفق تر از آل سلجوق نبودند و چندان خیرات که در دولت سلاطین آل سلجوق ظاهر و انشاگشت از احیای معالم دین و تشیید قواعد مسلمانی و بناهای مساجد و رباطات و قناطر و ادرار و افطار و اوقاف که بر علما و سادات و زهاد و ابرار که در هیچ روزگار نبوده و آثار آن در ممالک اسلام ظاهر است و اجتهادی که فرموده در غزوه کفار و دفع و قهر اشرار و سعیی که بایام دولت خلفا کرده اند بر روی روزگار و صفحه جبین لیل و نهار باقیست پس ملوک روزگار را با آداب و سیر پسندیده ایشان اقتدا کردن سبب تا کید دین و دولت و تأسیس قواعد مملکت باشد از اصحاب اخبار و ارباب آثار چنان معلوم شد که سلجوق بن لقمان از نژاد طوقشور میش (۱) بود پسر گوگجوخواجه (۲) که خرگاه تراش پادشاهان ترک بود از اوروق (۳) و استخوان قیق (قویوق) (۴) و ایشان دودمانی بزرگ و عدد بسیار و خواسته بیشمار و عدد و عدتی تمام و خیل و حشمی با نظام از زمین تر کستان بحکم غلبه و تنگی چراخور بولایت ماوراءالنهر تحویل نمود زمستانگاه ایشان نوربخار بود و تابستانگاه سغد سمرقند و سلجوق مردی بود بحسن سیرت معروف و بیمن نگونامی موصوف و پنج پسر داشت همه سزاوار مهتری و لایق سروری اسرائیل، میکائیل، موسی، یغور، یونس و یوسف و هر یک شایسته امیری و در خور مهتری هر روز اتباع و اشباع ایشان چون تضاعیف بیوت شطرنج در ازدیاد و ارتفاع بود و نعمت و ثروت چون ماه نوری بکمال داشت و تمامی پذیرفت و مردان کار و جوانان نامدار میان آن جمع با عدت تمام و اسباب نظام فراوان شدند سلجوق نماند فرزندانش مهتران قوم شدند و چون محمود سبکتکین با پادشاه تر کستان ایلکخان صلح کرد و محمود بکنار جیحون آمد و باهم دیدار کردند و عهود عقود موافق بستند

(۱) حمله کننده (۲) چون رنگ سبز در میان ترکان مقدس میباشد معنی کلمه منسوب بسبز باشد (۳) ایل طایفه (۴) این قسمت در هر دو نسخه و حافظ ابرو موجود ولی در راوندی حذف شده

و حدود ممالک هر یک معین شد ایلکخان از سلجوقیان خائف شده بود پیش محمود بحکم مصاهرت و مصادقت که از جانب سلسله و داد و اتحاد منعقد بود کسی فرستاد که در ممالک این رقبه و مسالک این بقعه از تراکمه قومی با قوت تمام و شوکت بنظام سالهاست که از تر کستان آمده اند و بنور بخارا و نواحی سمرقند مقام ساخته و آن مسارح و مراعی .... و ساز و عدت تمام ساخته مستعد و مهیا اند . . . . . عددی فراوان شده دغدغه خاطر و وسوسه ضمیر اقتضای آن میکنند که اگر شما را وقتی بطرف هند عزیمت و حرکتی اتفاق افتد بروفق تغیر و تبدل روزگار و انقلاب و انصراف ایام غدار از ایشان فتنه و فساد صادر شود که تدارک و تلافی آن متعذرو متعسر باشد پس بقصد ناحیتی یا بطمع ولایتی با ایشان استظهار و ثبقتی کردن و نوابی درخواستن واجب محمود مدتی در قعر این بحر غوامسی میکرد تارای رزین اقتضای آن کرد که بمطالعه و مشاهده ایلکخان بجانب بخارا نهضت نمود و سفیری چرب زبان بایشان فرستاد و پیغام داد که همواره ما را بدیار سند و اقاصی هند عزیمت غزومی افتد و در بلاد اسلام موافقت و مرافقت ما مینمایند از کمال خرد و کاردانی و کفایت و شهامت شما عجب داشته می آید که بحکم مجاورت و حق همسایگی هیچوقت از شما فوجی با حراز چنین سعادت حق مبادرت ننمودند و از جانب ما التماس نکردند معینا ما را بدوستی و مصادقت شما رغبتی تمام است و چون بعد مسافت بقرب مبدل شد باید که مقدم و سرور شما عزیمت حضرت مصمم کند تا آنچه صلاح است و مقتضی وقت باشد استماع کرده با خلیع پادشاهانه مراجعت نماید چون پیغام سفیر بایشان رسید اسرائیل را که مقدم ایشان بود با ده هزار سوار گزیده عزیمت خدمت سلطان جزم کرد سلطان چون وصول ایشان استماع نمود باز رسول فرستاد که حال ما را بمددی حاجت نیست جریده بیاید که مقصود دیدار است و گفتار و استظهاری که از جانبین بود بروفق اهر و امثال فرمان اسرائیل با سیصد نفر از جوانان خوش منظر بگریزد و بحضرت آمد و فرزند خود ابوالفوارس قتلش (۱) را با خود بیاورد چون بشرف تقبیل بیارگاه مستعد

(۱) بضم اول و دوم و میم و سکون شین خلاص شده و ایضاً بضم اول و دوم و سکون لام بمعنی تقدیس شده و بعقیده نگارنده این آخر صحیح است

گشتند سلطان او را ترحیب و اکرام تمام کرد و با خوبستن در گوشه تخت بنشانند بالای تمام امر افسر مجلس بزم بیاراستند چون شرابی از غوانی با استماع آواز اغانی میمودند در اثناء مجاوره و مناقضه سلطان از او استکشاف مینماید که ما را هر وقت بجانب سند بغزای کفار میادرت می باید نمود و بلاد خراسان مهمل و معطل مینماید توقع جانب شما آنست که میان جانبین عقدی و استظهاری باشد تا اگر وقتی از طرفی خصمی قوی پیدا آید باستمداد حاجت افتد شما معاونت دریغ ندارید اسرائیل پیاسخ میگوید که از ما در بندگی سلطان تاخیر و تقصیری نباشد محمود میگوید اگر وقتی ما را بلشکری حاجت افتد چند مقدار مدد توانید نمود اسرائیل کمانرا از سلاحدار بستد و از سر غرور باده و نخوت جوانی گفت این کمانرا بقوم خود فرستم سی هزار مرد کار در حال سوار شوند سلطان باز پرسید که اگر بزباده احتیاج افتد اسرائیل بکچوبه تیر بمحمود انداخت و گفت هر گاه این تیر را بنشان بفرستم نزد خیل خود ده هزار مرد دیگر بیایند و همچنین میبرسید تا بکمانی و سه چوبه بصد هزار سوار ملتزم شد محمود گفت اگر زیاده باید گفت ازین تیرها یکی بیباخان کوه فرست صد هزار سوار دیگر بیاید محمود گفت اگر زیاده باید و ضرورت بود گفت این کمانرا بترکستان فرست اگر دو بست هزار سوار خواهی بیاید محمود از این مفاوضه متفکر شد و با خود اندیشید کسی که بکمانی و سه چوبه تیری حاملی اینهمه لشکر آماده و معد میتواند داشت کار او خوار نشاید گرفت تاسه شبانروز صبح بیوق و غدا بعشامی پیوستند سلطان او را با نوکران خلعت و خواسته بی اندازه داد پس باهرا خود فرمود که اسرائیل سه روز بافرزند و ده نفر از نوکران مهمان ما باشند و باقی نوکران او را شما مهمان خود سازید چنان کردند و در نیم شب که شراب در دماغ ایشان اثر کرد همرا گرفته مقید و محبوس کردند محمود اسرائیل را با باران در نیم شب با اسل و اغلال گران بهندوستان بقلعه کالنجر فرستاد بحدود مولتان چون از خواب مستی افاق یافت خود را خسته و بسته دید تن در قضا آسمان داد و بیاقی اولاد سلجوق رسول فرستاد با خلعت شاهانه و نمود که چون اسرائیل بحضرت ما رسید نوازش تمام یافت اما از برای آنکه در گاه پادشاهان ندیده بود و آداب و فرهنگ آن ندانسته از و در حالت

مستی خرده ای صادر شد از برای ناموس سلطنت روزی چند محبوس شد باید که ایشان از جهت او فارغ البال باشند که هر چه زود تر با تشریف مراجعت خواهد نمود برادران بعد از استماع بیغام خواستند که خروج کنند اما از عاقبت کار ترسیدند بتازه روئی رسول را با ایجاز مآرب و عطا باز فرستادند و نمودند که ما فرمان سلطانرا مطیع و منقادیم و همه بندگان کمینه بر سر و جان ما حاکمست اسرائیل تا هفت سال در قلعه محبوس بود چند نفر تر کمان از خیل او بیامدند و مدتها در آن محروسه آب کشی و حمالی و مشاقی کردند منتهم فرصت تا روزی فرصت یافته و اسرائیل را بدزدیدند و راه خراسان گرفته بیسه رسیدند اندیشه موسوس بریشان بردند و آنجاراه گم کردند مبهوت و مدهوش و حیران ماندند بامداد که طاس خاور بخلوت استتارت در آمد کوتوال خبر یافت با سپاه بر عقب ایشان بیامد چون لشکر باو نزدیک رسیدند و گرفتاری خود جزم کرد تر کمانانرا گفت از من طمع ببرید و برادران را از من سلام برسانید و بگوئید که در طلب ملک خراسان سعی و جهد نمائید و بکوشید که این پادشاه اصیل و نجیب نیست . . . . . بزرگ ندارد هر آینه این مملکت برومانند بکوشید تا او را تاجیز کنید و مملکت او بدست شما افتد چه از جور و ظلم که در طبیعت او مفسور و هر کوز است مرا بیگناه مقید و محبوس کرده تر کمانان در زیر گیاهها پنهان شدند و آن گروه اسرائیل را بگرفتند و بند سخت تر کردند و هم آنجا وفات یافت بشریت سم پسرش قتلش بناشناس مجهول و از چند سال در آن ولایت چون گاو خراس سر گران میگشت بعد از استماع واقعه پدر بر ایهابان بر صوب سرخ کلاهان از . . . . . و سیستان آمد و از آنجا براه اسفزار با معبر گاه ترمذ و از آنجا ببغارا شد پیش عمان و خالان خویش و احوال پدر کماهی تقریر کرد ایشان خود طالب ملک بودند بطلب نار برادر منتشر و مستعد شدند و منتهم فرصت کسی بمحمود فرستادند که ما را مردم و حواشی و مواشی بسیار شد و از کثرت گروه و ازدحام انبوه مواضع بارح و مراعی بر ماتنگ شد و این مراعی بمواشی و دفور حواشی ما وفا نمیکند توقع بکرم عمیم سلطان آنست که دستوری دهد تا ما از آب جیحون بگذریم و بخراسان میان نسا و باورد مقام سازیم ارسالن جاذب والی طوس که سنگ بست رباط او بنا کرده و آنجا مدفونست گفت باستصواب

من مصلحت نیست ایشانرا بخراسان راه دادن چه خیلی فراوانند و سازو آلت عدت بی پایان دارند مبادا که از ایشان فتنه تولد کند سلطان برای استظهار توفیر خزانة و شعف حرص و طمع ایشان را اجازه داد که از آب عبور کنند و بسخن عاقلانه او التفات نکرد عقلا گفته اند میان طامع و حریص کار زود تمشیت یابد و تا محمود زنده بود هیچ حرکت و جرأت نکردند و عناد و مخالفت نمودند در اثناء این حال میکائیل نیز در گذشت و از او دو پسر بمانند چغریک ابوسلیمان داود و ابوطالب طغرلیک محمد که هر دو وجیه و مقدم خیالان و خویشان شدند تا در سنه احدى و عشرين و اربعمائه محمود وفات یافت میان دو پسر او محمد و مسعود در سلطنت خلاف افتاد عاقبت سلطنت بر مسعود مقرر شد در غلوائی این فترت در نمان و عشرين و اربعمائه پیغام بسوری بن المعتمر عمید نیشابور فرستادند که قبه مشهد حضرت امام رضا علیه السلام او انشاء کرده از او درخواستند که در آن نواحی مکانگاه ایشان معین کند.

عمید نامه بمسعود بن محمود فرستاد و او در آنوقت بجزجان برابر شرف المعالی نوشروان بن قلیک المعالی منوچهر ابن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر فرو آمده بطمع مواضعه که ازو التماس میکرد و منتظر حملری و قم که عمید ابوسعید حمدوی میفرستاد چون بر نامه عمید اطلاع افتاد در حال کوچ کرد و به نیشابور آمد بتدبیر کار سلجوقیان و لشکریان از سفر مازندران کوفته و خسته بودند و سلاحها نمکین و تپا شده و ستوران بهار ناخورده لاغر نهضت و تاختن نمی توانستند مسعود اول کس فرستاد و حال خواست ندادند و گفتند مال بکسان خود میدهیم چه مانیز از نسل و نژاد پادشاهانیم و بگناه غیبت مسعود بجزجان و مازندران چغریک داود و ابوطالب طغرلیک محمد مشورت کردند که بروند و تختگاه غزنین بگیرند مسعود چون از این حال خبر یافت باسی هزار سوار و چون بنفس خویش نهضت نمیتوانست کرد چند نفر امیر از سپاه خود اختیار کرد باساز و عدتی تمام بمناجرت و محاربه ایشان فرستاد سلجوقیان ناساخته و غافل بودند هر چند اقبالشان بیدار بود این قوم ناگاه بحدود حصار طاق میان ولایه نور و شهرستانه برایشان زدند و بنهب و غارت مشغول شدند سلجوقیان از هر گوشه ای رجعت کردند و بعد از

مصافی سخت لشکر مسعود را بزراری و خواری بکشتند و پانصد هزار دینار سرخ و سلاح چهارپای بی اندازه غنیمت برداشتند و از اتفاق نامحمود مسعود را در هند قضیه ای صادر شده بود که او را مجال توقف در خراسان نبود بحسب مصلحت و اقتضاء وقت از سر ضرورت با سلجوقیان صلح کرد و ایشانرا خلیع العذار فرو گذاشت و روان شد کار ایشان هر روز بالا میگرفت و بقوت تمام نشو و نما می یافتند و امارات پادشاهی و علامات سرداری از صفحات و جنات ایشان میدرخشید و صبح دولت از مطلع رایات ایشان میدمید مسعود سال دیگر از هندوستان باغز نه مراجعت و از استیلا و شوکت آل سلجوق خبر یافت بتعجیل تمام مسرعان بامیر خراسان دو انید که در حال وساعت بی تردد و توقف بیچنگ سلجوقیان مبادرت نماید و ایشانرا از دیار خراسان بیرون کند او بیاسخ گفت که کار ایشان زیادت از آنست که بچون من بنده و امثال من کفایت شود تا با ایشان مقاومت و مقاتلت توانم کردن مسعود گفت او بازار خویش تیز میکند و گروهی ترکمانرا چه محل و قدر تواند بود جز ما فرمان داد که این مهم ترا باید کفایت کرد و الی جز از اطاعت چاره ندید مصاف بر کشیدن همان بود و شکسته شدن همان سلجوقیان بعد از شکست خصمان چون جراد منتشر و پراکنده شدند و دست تطاول و راهزدن و شور و فتنه و آشوب بگسترند و جمله دیار خراسان آشفته و مخبط کردند طغرلیک در رمضان تسع و عشرين و اربعمائه نیشابور آمد و بشادی باح بر تخت ملک مسعود متمکن شد اضطراب و انقلابی تمام در مردم شهر افتاد منادی فرمود که هیچکس را باسکان و متوطنان شهر و رعایا کاری نیست و هیچ آفریننده نرنجانید و زور زیادتی نرسانید چون این خبر بمسعود رسید حیرت و دهشت بر و مستولی شد و بغایت متردد و متفکر گشت از غزنین بالشکری و عدت تمام براه تکین آباد و بست بر صوب اسفزار بجانب هراة بخراسان آمد در این حال طغرلیک بولایت طوس بود از برادر چغریک جدا مسعود خواست که بتاختن برد و از راه جام بطوس و نگذارد که ایشان بهم پیوند شب را برهاده بیل تیز رو نشسته بالشکری جریده روی بطوس نهاد میانشان بیست و پنج فرسنگ بعد مسافت بود مسعود بر پشت بیل برخواب شد و کسی او را بیدار نیارست کردن و بیل را نندند نمی یارست راند چون روز شد خبر رسید

که طغرلک برادر پیوست مسعود پیلانانرا سیاست فرمود اما چه سود و الغایه لایستدرک از آنجا عنان بجانب سرخس تافت و مصاف را بساخت و اولاد قیق (قیوق) سلجوق جواسیس میفرستادند و تفحص احوال خیر و شر میکردند به حصار داندانقان مرو شاهجهان بر هر دروازه صد نفر حامی نشانده بودند با سلاح و میعاد کرده که نیم شب هنگام مناجات حاضر شوند تا باتفاق بیک دروازه بیرون شوند و بر دشمن شیخون زنند نیم شب بمرو در مناجات این آیه میخوانند که «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض» داود تفسیر آن پرسید چون فحواى معنی آیه معلوم کرد خرم و خوشدل و شادمان شد باز استراق سمع میکرد مقررى این آیه میخواند «عز من تشاء و تذلل من تشاء بیذک الخیر انک علی کل شیء قدیر» از معنی این آیه پرسید چون آگاه گشت هر دو را بفال نیک گرفت . . . . . و باتفاق امرا از شهر بیرون رفتند و از چند جهات بدلی قوی و املی فسیح بر اعدا هجوم و شیخون کردند و میان یسبان باورد سرخس بحدود دندانقان مرو شاهجهان در تسع و عشرين واربعمانه با خصمان مصاف دادند و در آن زمین جاههای آب بسیار بودند سلجوقیان از آنجا آب برداشته و جمله جاهها با آب می انباشتند در آن موضع بی آب که چشمه و کاریز از چهار سو نبود مردان و ستوران آنکه بسیاری بکوشیدند عاقبت از تشنگی سست گشته بستوه آمدند و پشت بر کردند چون مسعود حشم را متفرق دید و خود را تنها عنان بگردانید و بر پشت پیل روی بهزیمت نهاد بجانب فارباب و پنج دیه و او چنان فریه بود که هیچ اسب او را با سلاح نتوانست کشید مگر بدشواری و اسبان و تجملات و خزاین و ذخایر برجای بگذاشت تر کمائی چند از بی مسعود میراندند چون نزدیک رسیدند از پیل فرود آمد و بر اسب سوار شد و حمله برد و گریزی بر سر سواری زد و او را با اسب خرد کرد و برخاک انداخت بعد از آن بر فوج سواران که آنجا میرسیدند نمی گذشتند و از آسیب آن زخم مدهوش و متحیر میماندند شخصی در آن حال مسعود را میگوید ای خداوند آنرا که چنین زخم و بال قوی باشد چگونه بهزیمت رود و ملک و مال موروث بگذارد گفت ایچوان اگر چه زخم چنین است اما اقبال نمانده و تأیید آسمانی نه بر وفق تدبیر چون سلجوقیان مسعود را بدین صفت بشکستند بیکبار قوت و نیرو گرفتند از اطراف خراسان بیشتر

لشکرهای پراکنده با ایشان پیوستند و ایشانرا در دلهای خاص و عام و قعی تمام پدید آمد سروران ایشان هر دو چغریک و طغرل و عمان ایشان موسی بیغوریونس سلجوق و ابن عمان و خویشان باهم عهد و موثیق کردند که بهمه مواضع بایکدیگر در موافقت و مساعدت و معاونت یکی باشند در خیر و شر متفق و متحد که اگر عیاداً بالله در میان ما خلافی ظاهر گردد خصمان خیره بر ما چیره شوند و این ملک و مشقت بی گفته از دست ما آسان برود آنگاه ندامت و پشیمانی سود ندارد آخر صلح کردند و مواضعه قرار نهادند که سیستان و غزنین و دیار سند مسعود را باشد و از خراسان و باقی ممالک دست باز دارند و متعرض و منازع نشوند و ایشان چون نیشابور و طوس بگرفتند خواستند که قتل و غارت کنند چون ماه رمضان بود این تهدید و وعید را تا عید در توقف داشتند و باتفاق یکدیگر بخلیفه القائم باهر الله نامه نوشتند که ما بندگان آل سلجوق بن لقمان طایفه ای هستیم مطیع و منقاد و هواخواه دولت عباسی و مطواع و معاضد اسلام و فرایض و در بیشتر اوقات بغزو و جهاد اعداء دین کوشیده و ما را عمی بود مقدم و سرور اسرائیل نام یمین الدوله او را بی جرم و خیانت و ظهور جنایتی بگرفت و بقلعه کلنجر هند فرستاد و مدت هفت سال او را در حبس داشت تا آنجا سپری شد و از خویشان ما بسیاری دیگر بقلاع بازداشت تا بر نماندند و چون محمود نماند پسرش مسعود بر تخت قیام و بمصالح ملک و مناهج رعایا قیام نمینمود و بملاهی و لهو و لغو تماشا و طرب مشغول بود ملک از معدلت . . . . . مهمل و معطل میماند و اهل بدعت مجال فساد می یافتند اعیان و مشاهیر خراسان از مادرخواست کردند تا رعایت و حمایت ایشان کنیم و بمساعدت و معاونت ایشان قیام و اقدام نمائیم امر اولشکریان مسعود چند بار قصد ما کردند و میان ما و ایشان کرو حرب و مصاف بسیار شد و ظفر و نصرت که فایده دولت و علامت اقبال بیشتر اوقات ما را بود و عاقبة الامر بیاری بازی تعالی و نصرت او که « و ما النصر الا من عند الله » و اقبال حضرت نبوی نصرت ما را بود و بر اعدا غالب و مستولی شدیم شکر این موهبت و نعمت و سپاس این عطیه و سعادت را طریق معدلت و نصفت در میان مردم گستر دیم و از ظلم و جور و بیداد کرانه کردیم میخواستیم که این کار بر نهج قاعده دین و قانون اسلام بفرمان خلیفه باشد

و بردست معتمد ابواسحق الفقاعی این نامه فرستادیم و در آنوقت مقدم و پیشکار ایشان وزیر سالار ابوالقاسم بوزجانی بود کریم عهد خویش و ممتاز از جمله اکفا و اقران بعد از آن ولایت قسمت کردند و از مقدمان هر یک طرفی نامزد شدند برادر مهتر چغریک داود بیشتر خراسان را طمع کرد و هرور را دارالملک ساخت و موسی بیغو بزمین خاور و ولایت بست و حدود هرات و اسفزار و سجستان و کابلستان چندانکه توانست داشت منصوب شد و قاورد (۱) پسر مهین چغریک را ولایت کرمان و نواحی طبس و حوالی قهستان مقرر شد و طغرلیک بلند همت بود عزیزت جانب عراق کرد و ابراهیم ینال (۲) که از طرف مادر برادرش بود پسر برادرش یاقوتی و قتلش ابن اسرائیل پسر عمش هر دو مصاحب و ملازم او بودند طغرل چون شهرری را مستخلص کرد و طبرک بدست ایشان افتاد آنرا دارالملک خویش ساخت و ابراهیم ینال را بهمدان فرستاد و یاقوتی را به ابهر و زنجان و قتلش را بولایت جرجان و دامغان با سایر ولایات و البارسلان محمد پسر چغریک برادرزاده او ملازم خدمت او بود و تازمان سنجر از قصد محمودیان دست باز داشتند و تعرض نرسانیدند چون نامه ایشان بخلیفه رسید هبت الله بن محمد المأمونی را بری پیش طغرلیک فرستاد و پیغام را به نیکو وجهی جواب داد و هبت الله را فرمود که اول بهر وجه ممکن باشد بیفداد آورد و بتخویف و تهدید نصیحت ایشان کرده که بایندگان خدا گستاخ نباشید و ولایت خراب نکنید و از قانون نصفت و عدالت مگذرید و با وعده و وعید و تشریف و یرا فرستاد فی الجمله مأمول سلجوقیان قبول و مبذول افتاد روز عید قصد غارت نیشابور کردند طغرلیک گفت روز عید است مسلمانان را شاید رنجانیدن چغریک تیرگی نمود و کارد بکشید که اگر نگذاری که بغارتیم کارد بخود زنم و خود بکشم طغرلیک تواضع و مواسات نمود و بیچهل هزار دینار قسط او را راضی کرد هبت الله تا سه سال آنجا بماند بحکم آنکه طغرلیک خطبه کردند از ولایات و نواحی گرفتن فراغت در سنه سبع و اربعین و اربعمائه خلیفه فرمود تا برمنابر بیفداد بنام طغرلیک خطبه

(۱) تلفظ صحیح این کلمه قورد یعنی گرگ است (۲) تلفظ صحیح این کلمه آیتال

یعنی نجیب است

کردند و نام او بر سکه دار الضرب نقش زدند و لقب اور کن الدوله ابوطالب طغرلیک نهادند و نام و القاب ملک رحیم ابونصر بن ابی الهیجا سلطان الدوله بعد ازو ثبت کردند و طغرلیک در ماه رمضان این سال بیفداد رسید و خلیفه بسیار او را ترحیب کرد و نزلها و اقامات فرستاد و ملک الرحیم باستقبال طغرلیک تا بنهر و ان بیامد او را بگرفت و بند کرد و بمحروسه ری بقلمه طبرک فرستاد و از آنجا نخست بدر حرم و بشرايط تعظیم قیام نمود چون بازگشت نوبتی فرو آمد خلیفه او را انثار و نعمتها و تکلفهای فراوان فرستاد و سلطانی او را بر عراق عرب و قهستان عجم مقرر گشت و فرمود تا بر کنار دجله بالای بیفداد شهری انشا کردند که جامعش هنوز باقیست و بیجامع سلطان مشهور و در تسع و اربعین و اربعمائه چون طغرلیک از بیفداد بازگشت بساسیری (۱) سپهسالار و مقدم جیوش بیفداد بود و از انقیاد القائم بامر الله بگشته و بخلیفه مصر المستنصر بالله اقتدا و انتما کرد برای اشعار اظهار او بیفداد بگرفت و خلیفه را اسیر کرد و بحدیثه و عانه (۲) محبوس گردانید و خطبه و سکه بنام مستنصر کرد خلیفه در بند و حبس بطغرل پیغام فرستاد و از بساسیری استعانت جست و بدو تمسک نمود و بتعجیل هر چه تمامتر او را بخواند طغرلیک بحسب التماس متوجه دیوان شد بساسیری و اتباع او بسوی شام گریختند و ابراهیم ینال از طغرلیک گریخته بقصد خزانه او بهمدان گریخت سلطان بر عقب او برفت و او را بری یسافت و بکشت و چون خبر مراجعت طغرلیک تازی بساسیری رسید بتعجیل تمام بیفداد آمد مصاحب قراوش بن المقلد امیر مکه که پادشاه موصل بود قراوش در آن با او مصاف و فتور برانگیختند و خلیفه را در حرم بحصار گرفتند باوی استجازات داشتند آنگاه در حرم رفتند و رسوم حرمت فرو گذاشتند و رئیس الرؤسا که پیشکار و مدبر وقت بود بصور عقل و وفور فضل و درایت و کفایت تمام آراسته او را بزاری و خواری هر چه زشت تر بکشتند و خلیفه را بعزت بن مہارس حاکم حدیثه سپردند تا او را بعانه محبوس کرد و دار الخلافه را نهب و غارت کردند و در بیفداد تا سه سال سکه و خطبه بنام خلیفه مصر مقرر بود و بعد از واقعه آیتکین

(۱) وی چون مدتی در شهر فسای شیراز اقامت داشته باین اسم شهرت پیدا کرده

سليمانی شحنة بغداد گريخته بخلوان حلول کرد و از خلیفه بوی ملطفه ای رسید بنام طغرلبک که الله الله مسلمانى را دریاب که دشمن غالب ومستولى شد وشعار قرامطه ظاهر گشت چون این نامه بطغرلبک رسید و بر مضمون آن آگاهی یافت در ساعت عبدالملك ابونصر کندری را فرمود تا جوابی مختصر بآیتکین نویسد تاراهانگاهدارد و مترصد و منتظر باشد که ما بر اثر نامه میرسیم و این ملطفه بخلیفه فرستد تا موجب سکون وضمانت او شود ابونصر کندری صفی ابوالعلا را که ثقیب کتاب عصر و فاضل اکابر دهر بود بخواند و صورت حال کماهی تقریر کرد و نامه آیتکین بوی نمود که این را مفید، موجز، مختصری باید نوشتن چنانچه اگر بر برای خلیفه عرض افتد بوصول ما و مدد سپاه بر عقب این ملطفه بی هیچ تفکری واقف باشد صفی ابوالعلا ملطفه آیتکین بستد و این آیه از قرآن بر پشت ملطفه نوشت - که «ارجع الیهم ولنا یتیمهم یجنود لاقبل لهم بهاولنخر جنهم منها ذلّة وهم صاغرون» - چون عبدالملك معنی جواب آن بر سلطان عرض کرد اورا بقایت خوش و پسندیده آمد گفت فالی خوبست انشاء الله چنین بر آید و صفی ابوالعلا را - با جامه و استری با زین مذهب با ساجب و افسار زر از بارگیران خاص بداد و درجه قربت او بلندتر شد پس سلطان از عراق متوجه بغداد شد با سپاهی که از وطأت ایشان زمین میارزید و کوه از گرانی آلت و عدت ایشان می جنید و آن حادثه دریافت و بساسیری در مصاف بگرفت و سر او بیغداد فرستاد و طغرلبک در ذی الحجه سنه احدى و خمسين و اربعمائه خلیفه را از عانه بیغداد آورد و سلطان بمقدمه بیامد و بیاب النوی بجای حاجب بنشست چون خلیفه رسید سلطان لکام اسب او گرفته تا در حجره برد در روز دوشنبه بیست و پنجم ذی الحجه سنه احدى و خمسين و اربعمائه و او را در مقر خلافت و مرکز دولت قرار داد چون در پیش محضر پیاده میرفت خلیفه گفت «ارکب یار کب الدین» بعد از آن لقبش بدین مقرر شد بعد از یک چند طغرلبک عمید الملك را بپیغام خلیفه فرستاد که احیاناً از برای مصالح ملک و دین یک چند روز به بغداد مقام میباید کرد و این جنود نامعدود و سپاهی موفور است و باخراجات و معایش فراخور آن محتاج الیه بجهت ما معیشتی معین فرمای که کفاف خرج ما

باشد و بهر وقت بمحقرات و جزویات دیوان عزیز را تصدیع و ابرام نیاید نمود عمید الملك بطغرلبک گفت عجب نباشد که خلیفه خود این التماس از تو کند اما بحکم فرمان بروم و امر ترا انقیاد نمایم چون متوجه سرای خلیفه شد بر سمت ممر وزیر خلیفه برابر افتاد و گفت پیغامی نزد سلطان میرم عمید الملك نیز بازگشت و ننمود که بکجامیر فتم و چه عرضی داشتیم پیش سلطان آمد و عرض داشت که وزیر خلیفه به پیغامی آمده و ظن بنده آنست که از جهت خلیفه نان پاره میخواهد اگر از این نمط سخنی گوید جواب ده که منت دارم که من خود در این اندیشه بودم . . . تا تربیت کند قضا را وزیر سلطان همین پیغام آورده بود که گمان عبدالملك بود سلطان همچنان که ملقن جواب داد و بخواجه حواله کرد عبدالملك کتاب و عمال را بخواند و قانون بغداد بخواست و نان پاره خلیفه مقرر و معین کرد و سلطانیات بغداد را همه بسر قلم خود گرفت چنانکه از هیچ جانب غبار آزاری بر اذیال ننشست و دولت عباسیان باز تازه شد و سلطان از آنجا تحویل کرد بجانب آذربایجان و شهر تبریز نزول کرد و قتلش را بجانب مغرب فرستاد تا دیار بکر و ربيعة و شام مسخر کرد و پادشاهی طبرستان و مازندران بوی تفویض کرد و عمید الملك را وکیل کرد تا خواهر خلیفه از برای او خطبه کند خلیفه در آن قضیه مضایقه میکرد عمید الملك نواب خلیفه را در بند آورد و معایش خواص موقوف گردانید تا خلیفه مضطرب و منزعج شد و بخطبه خواهر رضاداد آنگاه مهد خواهر را بعظمت و شوکتی تمام روانه کرد صحبت قاضی بغداد تادر تبریز خطبه خوانند بنکاح مهر چهار صد درم نقره و یکدینار زر سرخ مهر سیده النساء فاطمة الزهراء چون مهد خواهر بمدینه تبریز رسید شهر را آئین و کله بستند و تارهای فراوان ریختند و قاضی خطبه و نکاح بخواند سلطان از آنجا عنان بصوب ری معطوف گردانید تا زفاف بدار الملك باشد و اندک ماه عارضه ای بوجود او مستولی شد و اسهالی سخت ظاهر شد که بهیچ دارو امساک و قبض نمیشد و از افراط خون قوت ساقط شد همان در آن رنج بمرد در ماه رمضان سنه ۴۵۵ و دنیا بحسرت بگذاشت و خواهر خلیفه همچنان بمهر بگری بیغداد بردند و طغرلبک را فرزند نبود آلب ارسلان محمد پسر برادرش داود را ولی و وصی کرد و او بهر و بود از تختگاه دور

سلیمان برادر کبیر او را به نیابت او بر تخت نشاندند قتلش چون بطبرستان خبر وفات طغرل شنید بقصد پادشاهی و طلب تخت انتهاض نمود و گفت سلطنت بحقیقت بما میرسد چه پدر ما مهتر و بهتر اقوام بود باین واسطه کشته شد و برهنمونی برادران تملک او کرد لشکر کشید و شهرری بهصار گرفت ناگاه خبر وصول آلب ارسلان رسید اندیشید اگر تا وصول او توقف کند از دو جانب خصمانرا دفع نتواند کرد برابر او تا اسفرا این رفت و آنجا با آلب (۱) ارسلان ملاقات شد فریقین را مصافی عظیم و ککش وافر اتفاق افتاد عاقبت اسب قتلش خطا کرد و خصم را . . . نمود کشته شد آلب ارسلان خواست تا هر که از اتباع و اولاد و اقرباء او باشد همه را بکشد و سلیمان شاه اگر چه طفل بود فرمود که همه را هلاک کند نظام الملک وزیر صواب ندید گفت اقربا را کشتن خطا و نامبارک بود تدبیر این است که ایشانرا بسرحد نفور مملکت اسلام باید فرستاد تا آنرا محافظت نمایند و اقامت امورشان کنند و از رسوم امارت و ملکی نفی و نهی کنند تا عمر در منزلت و مسکنت میگذرانند پس جای او نگر دیار بکرورها معین کرد و سلیمان شاه پدر جمله سلاطین روم است و آلب ارسلان در ذی الحجه این سال بیامد و بری بر تخت مملکت بنشست و سلیمان برادر را بر کنار گرفته پادشاهی عراق و خراسان بر او مسلم شد و بدو ملک طغرل در شهر سنه تسع و عشرين و اربعمائه اتفاق افتاد و فاتش در خمس و خمسين و اربعمائه بدر شهر ری بدیه طحرش که خانه او بود مدت ملکش بیست و شش سال طغرلک بخواه دیده بود که او را با آسمان بردند و پرسیدند که چه میخواهی گفت عمر دراز گفتند ترا هفتاد سال عمر است چون سن به هفتاد رسید در حالت بیماری با ارکان دولت گفته بود که مثل مردم بیمار همچون حال گوسفند است که دستها و پاها می بندند تا بشم او بپزند گوسفند پندارد که او را خواهند کشتن اضطراب نماید چون بکشایند شاد شود و تا چند کورت این معنی او را عادت شود تا ناگاه یکبارش ببندند و بکشند حال این بیماری من چون دست بستن آخر است و در مدت دولت او را چند وزیر بودند

(۱) آلب یعنی شجاع است

اول وزیر سالار ابوالقاسم البوزجانی وزیر دوام ابوالقاسم الکرمانی وزیر سیم احمد دهستانی وزیر چهارم عمید الملک ابونصر کندری وزیر پنجم الاجل عمید وک و حجاب و نفر عبدالرحمن و آلب زن الاغاجی .

### ذکر تاریخ آلب ارسلان بن چغریک

آلب ارسلان محمد بن چغریک پادشاهی با سیاست و با مهابت بود هشیار و شجاع و دلاور خصم افکن دشمن شکن جهانگیر گیتی گشای قدی رشیق و محاسن رقیق طویل داشت که بگانه تیر انداختن او را گره زدی و کلاه دراز بر سر نهادی از تکمه کلاه تا نهایت محاسن او دو ذراع تمام بودی باشکوه و مهابت و فروصلابت پادشاهی بود رسولان اطراف از او بغایت بهراسیدندی و مهابت و صلابت او بر همه کس اثر کردی و هرگز تیر او از گشاد خطا نرفتی بعد از واقعه عم با استدعای ارکان دولت بعراق آمد و بدلالت نظام الملک عمید الملک ابونصر کندری را که وزیر عم او طغرلک بود و ذهنی پاکیزه داشت بگرفت و وزارت بر نظام الملک حسن بن علی بن اسحق طوسی مقرر کرد چون ابونصر کندری بر ملک واقف و مطلع بود و چند سال ملازم سلطان بوده او را با خود میگردانید عقید و قانون ولایت و احوال خیر و شر مملکت از او استکشاف و استنطاق می نمود و نظام الملک برای وکیاست و ذهن و فراست دشمن جان او بوده بهلاکت و خون سعی مینمود چه از کفایت و درایت و دور اندیشی و باریک بینی او مخوف و مستشعر بود عاقبت بخون او اجازت حاصل کرد و سایسی را بخون او بزدان فرستاد عمید الملک از کشته خود یک زمان امان و مهلت خواست و وضو بشرائط نیکو ساخت و چند رکعت نماز و داع بگذارد و گفت خون من بر تو حلال نیست اما من حلال میکنم بشرط آنکه با من سوگند خوری که چون فرمان بجای آوری و از قتل من فارغ شوی حسبه لله از من بیگامی سلطان و خواجه برسانی سلطانرا بگوی که کندری گفت بس خجسته خدعتی و مبارک قتلی که از خدمت ملازمت در گاه شما مرا بود از صحبت شما دنیا و آخرت یعنی عمت طغرلک برابر کشید و این جهان بمن داد تا بر آن حکم کردم و تو آن جهانم دادی بادراک درجه

شهادت از خدمت شما مرا دنیا و آخرت حاصل شد و برای این نهج سعادت می ممکن باشد و خواهی را بگویی که مذهب بدعتی و زشت قاعده ای که در جهان آوردی بوزیر کشتن و غدرو مکر کردن و عاقبت آن نیندیشیدی میترسم که این رسم ناستوده و مکروه مذموم باولاد و اخلاف و اعقاب تو برسد و از آن گاه باز بیک وزیر بمرگ خود نمود و سلطان آلبارسلان در جهانگیری سعی و بجوانب اطراف تاختن میبرد نخست فارس بگرفت و از آنجا بشبانکاره تاخت و از ایشان خلقی بیعده بکشت و باز گشت و لشکر بدربند خزر و ملک کرج و ابخاز فرستاد بقراط کیوار که صلح طلبید و دختر سلطان دادو بر سیل اتاوه (۱) مالی قبول کرد که هر سال بخزانة سلطان رساند سلطان او را بستد و بعد از یکچند بنظام الملك بخشید و بعهد او قیصر آرماتوس با سیصد هزار سوار از روم خروج کرد بقصد دیار اسلام سلطان چون از حال او آگاه شد در حال عنان عزیمت بر صوب آذربایجان معطوف گردانید و با او زیاده لشکری نبود ترکان خاتون و نظام الملك را به تبریز بگذاشت و خود با پانزده هزار سوار قصد خطه اخلاط کرد نظام الملك بر عقب او پیامد فریقین را بملاز کرد میان اخلاط و ارز روم اتفاق ملاقات افتاد و چون لشکر سلطان اندک بود بآرماتوس فرستاد و صلح طلبید که هر سال چیزی بدهد آرماتوس گفت بدار الملك وی صلح کنیم سلطان منفعل و منزع شد سکوت اختیار کرد روزی با صد سوار در شکار گاه بود اعدا بر او ظفر یافتند او را با صد سوار بگرفتند و بند کردند و نمیدانستند که سلطانست شخصی از این حال آگاهی یافت بخفی بنظام الملك گفت - وی گفت - زنه این سخن با هیچکس مگوی و آوازه بازاجیف در افواه مردم انداخت که سلطان بیمار است و با اطبا می آمد و میرفت و دخول و خروج تقدیم میداشت و از زبان سلطان حکم میکرد از گرفت و گیر و داد و ستد تا از اناء اینحال روزی از آنجانب رسولان آمدند و مصالحت و مهانوت طلبیدند نظام الملك میگوید سلطان بیمار است فاما قبول کرد که صلح کند بگناه استرجاع سفیران گفت چون شما صلح میطلبید پس چگونه جمعی از بندگان او در شکار گاه گرفته اید بقید و محبوس کرده

(۱) باج و خراج

این امارت صلح طلبیدن نیست ایشانرا باز فرستید پیش از دلماندگی ایشان چون باز گشتند حال عرضه داشتند آرماتوس در حال ایشانرا باز فرستاد نظام الملك و امرا و ارکان دولت در حال استقبال نمودند و زمین بیوسیدند و رو میان چون چنان دیدند مدهوش و متعجب بماندند و برفوات فرصت تأسف میخورند و سلطان بوقت آنکه بتبریز رسیده بود خواجگان در گاه را فرمود تا در خزاین بگشایند و چندانکه توانند و مقدور باشد لشکر بر نشانند از اتفاق حسنه چون بحضور عرض رجاله و اجناد میفرمودند در وقت عرض غلامی که در هیچ شماره نیامده بود گذشت امیر عارض لشکر بانگ بروی زد و او را رد کرد و گفت از تو چه کار آید سلطان او را منع فرمود و گفت مگوی بکن که قیصر روم بردست او گرفتار شود آنگاه سلطان با امرا آرتق و سلیق و منکوجک و دانشمند و چاولی و چاولدوز با پانزده هزار سوار و پنجهزار پیاده کار دیده مستعد رزم و کارزار شدند روز چهارشنبه سلطان با امراء مذکور بر سر رشته بر آمد و بر لشکر گاه آرماتوس را معاینه برای العین مشاهده کرد از آن سپاه هر اسان شد گفت ما با این مقدار لشکر چگونه معاربه این گروه انبوه توانیم کرد ملک محمد دانشمند سر بر زمین نهاده گفت بنده را اندیشه ای از سر مسلمانی روی مینماید اگر اجازه بود عرض رود سلطان باظهار آن اجازه داد دانشمند گفت امروز بسعادت باز گردیم و فردا سلاحها امرت نمائیم و جامها نمازی کنیم و کفنها که بر آب زمزم بر آورده ایم در گردنها اندازیم روز آدینه علی الصباح بعد از حی علی الفلاح با چشم منصور بحر بگناه معرکه حاضر شویم که در آنوقت خطبا بر منابر اسلام دعاء : اللهم انصر جیوش المسلمین و سرایاهم بجمع از سر اخلاص یکسر بگوئیم و بر کفار فجار زنیم اگر سعادت شهادت یابیم نعم الثواب و اگر مظفر و منصور شویم «ذلك هو الفوز العظيم» حمله امرا را غیرت و حمیت دین داری که امارت بختیاری باشد در باطن حرکت آمد و در فکر محمد دانشمند محمدت گفتند و باز گشتند و بامداد آدینه بگناه آنکه خروس صباح حی علی الفلاح (و برادان) آسمانها مهره های ثوابت و سیارات بر بساط ازرق زنگار گون و نطع سیماب گون چرخ سقلاطون باز چیدند سلطان و امرا بعد از اداء فرض و سنن و ایراد اوراد روی بقتل خصمان آوردند

و آن . . . . . والجراد المنشور بعد الرمل والنمل در حال باستقبال آمدند و در مقابله بمقاتله بایستادند چون وعده موعود محقق گشت لشکر اسلام بیکبار آواز تکبیر بر آوردند و بتأیید الهی و یمین فر الهی بدلی قوی و سینة منشرح بر قلب اعدا چاه کردند و صف ایشان که از کوه آهنی قوی و محکم تر بود کا . . . ، المنقوش کردند و بدست ادبار و نجوست خاک بر سر کفار پاشیدند گروهی انبوه از کفره فجره و طاعیة باغیها بدار البوار فرستادند « فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین » و چندان غنایم گرانمایه از تقود و عقود و اجناس و برده و مواشی و حواشی در دست مسلمانان افتاد که دیر فلك از تحریر و تقریر آن در حمت و نشور آمد اتفاق آن غلام رومی که مردود عارض بود قضا و قدر موافق اجابت قبول قول سلطان آمد آرمانوس قیصر در زیر گردونی گریخته بود و از خصمان پنهان شده غلام او را دریافت بشناخت بحکم آنکه اظهار محبت مخدوم پرستی مینماید بگریه وزاری افتاد قیصر گفت گاه چاره چنین است و از دام بلا جستن غلام گفت اگر بنده چاره سازد و ترا سلامت و اقبال بمقر پادشاهی رساند مکافات آن چه باشد قیصر نسخ دین مسیح بر زبان براند که بر هر شهر معظم که بر آن انگشت اختیار نهی مبذول خواهد بود و دامن امانی ترا چون جیب روزگار بانواع اصطناع مشحون گردانم و در ملک و حکومت مشارکت و مسامحت دهم غلام زمین ببوسید و گفت ملک را بقاباد صبر و درنگ باید کرد تا بنده دوسه اسبان باد رفتار صر صر تگ تیز رو حاضر کند و تا وقت صبح میرانیم تا خود را بحدود ممالک روم اندازیم غلام زود بیار گاه پادشاه شتافت و حال قیصر عرضه کرد البارسلان قومی از عساکر منصور را فرمود که با غلام بروند و قیصر را حاضر کنند چون او را بخدمت آوردند از آنجا که نفس ظاهر سلطان بود قیصر را استقبال نموده بنواخت و با خود بر تخت نشاند و عنرها تمهید کرد و نوازشهای بلیغ برای تسکین خاطر او تقدیم فرمود بعد از آن خوان بگستردند و مجلس عشرت بیاراستند و ساقیان زرین کلاه سیمین ساق اقداح افراجه روان بگردانیدند و کاسات و طاسات رقیق در انداختند و مطربان خوب الحان خوش آواز آغاز ساز و آهنگ چنگ کردند و مانند بلبل در غلغل افتادند و راه عراق و اصفهان در برده نوادر آوردند آواز بر ربط

انداختند تا شراب ارغوانی با سماع ارغوانی جمع شده و بگناه آنکه شراب طرب افزای دماغها را گرم کرد مخدره دهشت نقاب حیا از چهره مکالمه و محاوره بر انداخت سلطان از قیصر پرسید که اگر ظفر تور ابودی با من چه خواستی کرد چون سورت ام الخبائث در دماغ قیصر اثر کرده بود و عقل و حیا از دست . . . . . رفته گفت در ساعت ترا سیاست فرمود می سلطان گفت سر دل توقضاء سر تو شود اکنون در حق تو چکنم قیصر گفت یا بکش یا گرد بلا داسلام بگردان سلطان میگوید بشکر آنکه حق تعالی مرا بر تو ظفر داد و فتح و نصرت کرامت کرد با تو آن کنم که از من سزد چون مجلس باخر رسید و مستان عزم شبستان کردند سلطان از زبان خود کسی را ملازم قیصر کرد و جهت احتیاط را فرمود که با او رسوم چرب زبانی و آداب نیکو محضری ممهذ دارید و همچنین تا چند روز او را بمجلس انس احضار میفرمود و بجزمت و عزت غبار آن حرقت و وحشت از چهره حال او میسترد قیصر روزی در غلای مستی از سر ملالت و روی کلالت بسطان میگوید که اگر پادشاهی ببخش اگر قصابی بکش و اگر بازرگانی بفروش سلطان دو حلقه در گوش او کرد و فرمود که بفراغت و خوشدلی عزیمت ممالک ولایت خود کند قیصر قبول کرد و شرط کرد که هر روز یک هزار دینار بخزانه خاص میرساند و در سالی بدو نوبت این جزیه میفرستد و بگناه احتیاج و استمداد ده هزار سوار بمدد فرستد و اسیران مسلمانان که بدیار روم مقیداند اطلاق کند سلطان او را خلعت گرانمایه و جنیبت زرین نعل و زبرجد ستام بر نشاند و همچنین جمله اعوان و انصار او را تشریف فرمود و زمانی بر رسم وداع مکرمت حرکت فرمود و اسلام را این فتح در ربیع الاول سنه ثلث و ستین و اربعمائه اتفاق افتاد و سلطان از مرحله ملاز گرد و حدود ارزنجان روم براه اخلاط و آذر بایجان بازگشت و امراء ملازم مذکور را فرمود که احتیاط را هر يك گوشه ای اقامت اختیار کنند چون قیصر آرمانوس بولایت خود رسید شیطان خذلان در دل و وسوسه در دماغ او نهاد و راه طغیان و عصیان سپردن گرفت و بارسال مال خزانه تقصیر نمود چون اینحال انباء و اعلام سلطان کردند امرا را فرمود که در ممالک روم توغل نمایند و هر ملک و شهر که بگیرند میسر و مفروز گردانند او را باشد و اولاد و احفاد و اعقاب او را غیر او هیچکس را در آن مدخلی و تصرفی نبود میرسلیق ارزن الروم و لواحق و

مضافات آن یکسر بگرفت و امیر آرتق ماردین و آمد و منجگرد و ملیطه و خرت پرت و هر چه الی یومنا هذا بآن مضاف و منسوبست و دانشمند قیصر بهر مید و سیواست و دولو و توقات و نکیسار و آماسیه را تصرف نمود و جاولی مرعش و هرنوس و امیر منکوجک غازی از زنجان و کماخ و کوغونیه و دیگر ولایات را بالتمام تصرف گرفت و هر سال بیلاق بصحراء نیکو میکردند و روزگار بکامرانی میکذاشتند و احياناً میان ایشان اختلاف واقع میگشت و از سر تکبر و ترفع منازعه و مخاصمه ظاهر میشد تا زمان سلطان ملکشاه باستصواب نظام الملك وزیر امیر سلیمان (۱) را بحکومت دیار روم نصب کردند تا میان امراتسکین نایره مخالفت کند اقلیمی در ممالک پادشاه افزوده باشد و اگر کشته شود خاری از پای دولت بیرون آمده آلب ارسلان با خرعه خویش متوجه ماوراءالنهر شد بعزم قصد خان بن خانان که مادر ترکان خاتون از قبیله و نژاد ایشان بود در سنه خمس و ستین واربعمائه از معبر گاه آمویه که طریق بخارا است از جیحون عبور کرد و قلعه مختصر که در کنار آب بود که آنرا برزم گویند چشم آلب ارسلان آن قلعه را خراب کردند بعد از واقعه او و آنچنان بود که از او پیش چشم غلامی چند بصدمة خود آن قلعه بستند و کوتوال قلعه یوسف را پیش تخت آوردند سلطان از احوال ولایت و چگونگی و چندی لشکرها استکشاف می نمود راست تقریر نمی کرد فرمود که تا او را سیاست کنند کوتوال چون طمع از جان خود بیرید قضای آسمانی درو رسید کاردی از ساق موزه خود بیرون کرد و آهنگ سلطان نمود سلاح داران و غلامان خواستند که او را بگیرند سلطان کمائی بردست داشت و بر تیر خویش اهتمام تمام بانگ بریشان زد که دور شوید و از تیر اجل که در قضا بود غافل کوتوال پیشدستی نمود و کاردی بر سلطان زد مجروح شد از مقربان یکی خود را بر سلطان افکند او را نیز کارد زد بزیست و سلطان بجوار حق پیوست قرب دو هزار غلام بی حمیت ایستاده بودند که یکی را نام و ننگ آن نبود که یوسف را هلاک کند جمله بگریختند یوسف بر زمی کارد بدست میرفت با امید آنکه جان برد جامع نیشابوری که مهتر فرایشان بود از غیرت میخ کوب بدست از پس پشت یوسف درآمد و چنان بر سرش زد

(۱) پسر قتلش

که بیفتاد و جان بداد بعهد ملکشاه پسر این جامع فرایش را غلامی از سلطان بگشت در بغداد در حرم خلیفه گریخت جامع بدر حرم آمد و خاک بر سر فریاد میکرد اجابت نمی کردند و غلام را باز نمیدادند روزی عنان سلطان بگرفت و حقوق خدمت قدیم یاد داد و گفت ای خداوند عالم باکشنده پسر من آن کن که من باکشنده پدر تو کردم سلطان ارقت آمد امیر حاجب قماج را بفرستاد تا غلام را از حرم خلیفه بیرون آورد هر چند خلیفه ده هزار دینار خونبها غلام میداد تا ناموس حرم نشکند سلطان اجابت نمود گفت ناموس شکستن به از فرمان یزدان مهمل گذاشتن و حق قصاص نافرمودن غلام را بدست خصم داد تا قصاص نمود و ولادت آلب ارسلان شب آدینه بود دوم محرم احدی و عشرين و اربعمائه و مدت ملکش دوازده سال ده بعد از وفات عمش طغرلبک و دو سال بخراسان بعد از وفات پدرش چغریک و مدت عمرش سی و چهار سال بود چون آلب ارسلان بر لب جیحون کشته شد و عراق و خراسان و آذربایجان او را مستخلص بود و هیچ طرف خصمی نمانده و پیش از واقعه ملکشاه را برگزیده بود و ولی عهد و وصی خود گردانیده و بر مناشیر و امثله تویع او السلطان عضدالدوله آلب ارسلان محمد بن داود بن میکائیل بن سلجوق بودی

### ذکر جلوس پادشاه مرم ملکشاه بن آلب ارسلان

ملکشاه بن آلب ارسلان پادشاهی جبار کامکار موافق بخت مساعد روزگار بود جمله اسباب سلطنت او رامپا و دولت مهنا مؤید بتأیید آسمانی موفق بتوفیق ربانی پدران او جهانگیری کردند و او جهانداری داشت دولت نشانند و او بر آن نمر خورد ایشان تخت و تاج سلطنت بستند و او بر سر نهاد و قدم بر آن گذارد و او قلاده عقد دولت و بهار جوانی و ملک و طراز کسوت پادشاهی را به حشمت اولیا منصور و اعداء دولت مقهور و سپاه مطیع و رعایا خشنود و بلاد معمور از تأیید یمن دولت در میدان جهان گوی سلطنت زد و اسب مراد و کامرانی تاخت و بر بساط بسیط ملک شطرنج پادشاهی باخت روی بهیچ طرف و مراد و هرامی نهاد که وصول آن مقصود بحصول موصول نشد و از جمله اقبال و سعادات او آنکه وزیری چون نظام الملك داشت که مثل او دستوری نادر افتد مقتداء صدور عالم

و پیشوای دهام بنی آدم بر جمله سلطنت بعد از وفات پدرش بامکان برادر که تر مهتر برو دستور شد و ملک و لشکر ورعیت اورا مسلم گشت برای صائب و عزم نافذ و حسن کفایت نظام الملک حسن را و اگر چه ملک شاه ولیعهد جای پدر بود اما طالبان ملک بسیار بودند و چون ازدیوار خراسان بیلاذعراق آمد خصمی چون قاوردمش از کرمان بالشکری گران و عدت و آلت فراوان بقصد ملک گیری روی بعراق نهاده بود و جمله ممالک خود را مسلم دانسته بر ظاهر قصبه کرج میان هر دو گروه ملاقات افتاد و تا سه شبانروز مصاف کردند عاقبت حشم قاورد با شیران کوه تناید و قاورد منهزم شد و سببش آن بود که از خیل ملک شاه سواری بر شخصی از حشم قاورد زخمی زد که از کمر گاه نیمه و بالای او بگذرانید سر و دوشها از وجوداشد و کفل و رانها بر پشت اسب بماند قاورد چون چنان زخمی مشاهده کرد فرار برقرار اختیار کرد روی بهزیمت نهاد و بدست حشم ملک شاه گرفتار آمد و چندان از خزان و سلاح و سلب و متاع و قماش بدست ملک شاه افتاد که در حدود نیاید و از مصاف گاه و راه نهادند بهمدان آمدند و ستوران لاغر را بحد و سیلاخور و لرستان شهر برو جرد بعلقه خوار فرستادند و لشکر بآن تطاول مینمودند و تجاسری میکردند بنا بر فتوحی که کرده بودند و سپاهی گران شکسته مواجب نان پاره افزون میخواستند و در حضور نظام الملک بسپه و لفظی بر زبان راندند یعنی اگر اقطاع و مواجب ما زیاده نخواهد بود سعادت سعادت سر قاورد باد نظام الملک قبول کرد که امشب بگاه خلوت صورت این معنی بر رای سلطان عرض دارم و مقصود شما از و حاصل کنم شب را رمزی ازین معنی با سلطان بگفت و صلاح و فساد آن کلامه برو روشن کرد سلطان فرمود تا قاورد را شربت زهر چشانیدند و هر دو چشم پسرش رامیل کشیدند و روز دیگر که لشکر بتقاضای جواب باز آمدند گفت دوش ازین معنی خبری با سلطان نیارستم گفت که متفکر و متکدل بود و مجال سخن نمانده بسبب آنکه قاورد دوش از سر ضجرت و مهر زدن زهر از نگین انگشتری در میکیده بود سلطان بسیار از باز هرندی و تریاق و سلسال بربری بوی داد اما چون در اعضا و امعاء پراکنده بود و اجل رسیده نافع نبود جان بداد ایشان از استماع این سخن متوحش و از حدیث گذشته بترسیدند و جمله دم در کشیدند و بعد از آن کسی حدیث مواجب و نان پاره

نیارست گفتن با آنچه داشتند راضی شدند . و در احدی و سبعین و اربعمائه سلطان ملک شاه سمرقند را حصار داد و بگرفت خان سمرقند پیاده پیش اسب او کشیدند خاک راه بیوسید سلطان جانش بیخشید و او را بسته همچنان باصفهان آورد و اورا امارت داد و باز پس فرستاد و بوقت باز گشتن چون لشکر سلطان از جیحون بگذشت نظام الملک وجه اجرت ملاحان بر انطاکیه نوشت ملاحان بدر گاه سلطان فریاد کردند که ای خداوند عالم معیشت ما قومی درویشان از عبور این آب باشد اگر از ما جوانی بانطاکیه رود پیر باز آید سلطان نظام الملک را گفت ای پدر این چه سریست ما را درین دیار چندان قدرت دسترسی نیست که برات این درویشان بانطاکیه میباید کرد نظام الملک گفت ای پادشاه ایشانرا بانطاکیه رفتن احتیاج نیست هم اینجا حواشی ما برات بزر تقد باز خرد مراد برات بر آنجا تعظیم و وسعت ملک و فسحت و لایات پادشاه عالم بود تا جهانیان بدانند که بسطت ملک و نفاذ حکم پادشاه از کجاناتا بکجاست و گویند سلطان را بغایت خوش آمد و در مدت ملک دوبار از انطاکیه باوز کند آمد که از آنجا تا او ش هفت فرسنگست و در حوالی اوز کند هفت پاره دیه است بکوه پایها و آن نهایت ملک ملک شاه بود در طرف ترکستان نوبت آخرین در احدی و ثمانین و اربعمائه بانطاکیه شد و از آنجا بشهر لاذقیه بکنار دریا و اسبانرا از دریا آب داد سلطان آنجا دور کعت نماز بگذار دوشکرانه آن روی بر زمین نهاد که ممالک او از اقصای مشرق تا دریای مغرب رسید و بر روی روزگار مغلد گشت و بندگان خاص خویش را از اقصای ولایت شام و سواحل دریای مغرب اقطاع داد و شهر حلب بقسیم الدوله اقسنقور تفویض کرد و انطاکیه بیاعسیان داد و موصل بحکمرش داد و از آنجا باز گشت و بسمرقند آمد و بستد و خانرا اسیر و ذلیل بگرفت و تا حدود ختای و ختن در هر شهری والی از بندگان خویش و از آنجا بخوارزم رفت که والی آنجا محمد بن داود بود و این جمله سفرهای مذکور هر یک سال قطع کرد و از آنجا باصفهان آمد و چون بیشتر ممالک خود بر رأی العین مشاهده فرمود و بهر موضعی والی و مقطعی و شحنة نصب کرد و رسوم محدث و قوانین بدعت مسقط فرمود و در جمیع بلاد و دیار از اقصای ترک تا نهایت روم و شام و یمن خطبه و سکه بنام او مطرز

و مزین بود و جمله ملوک عصر مطیع و منقاد او بودند و سپاهی که اسامی ایشان در جریده  
 واقطاع بودی و همواره ملازم رکاب او پنجاه هزار مرد دلاور بودند اقطاع و معاش  
 ایشان در بلاد ممالک پراکنده بودی تا بهر طرف که رسیدندی ایشانرا علفه و نفقات  
 مهیا بودی و بر سیل قرض و هبه و سنت بیکدیگر دادندی و مواضعه قیصر که هر سال  
 هزار هزار دینار جزیه قبول کرده بود اول بتوزان میداد بعد از آن بقسیم الدوله آقسنقر  
 سپردی و او بخزانة معمور رسانیدی بدو قسط و عدل و سیاست سلطان ملک شاه تاحدی  
 بود که روزگار او هیچ آفریده ظلم و هراسی نتوانستی و نیارستی کرد متظلمان بی حجابی  
 بمشافه گفتندی و شنودندی داد هر کس بدادی و اگر از کسی خلافتی و خرده ای ظاهر  
 شدی که مستوجب سیاست و غرامت گشتی بر آن عفو و اغراض رفتی و از خیرات او مصانع  
 رامه که است و وضع... از حجاج و اقطاع امیر حرمین و رسوم نیکو چه پیش از او چنان رسم  
 بود که از هر حاجی مسکین هفت مثقال سرخ بستندندی سراسر آن بدعتی مضمومه  
 بر انداخت و بغایت شکار دوست بود بخط ابوطاهر خاتونی دیدم که یکروز هفتاد آهو در  
 صیدگاه بتیر زده بود و رسم او چنان بود که بهر نخجیری که بزدی یکدینار مغربی بصدقه دادی  
 بدر و ایشان و بهر موضعی و زمین و شکار گاهی در عراق و خراسان منارها از سم آهو و خرگور  
 فرموده بود ساختن و همچنین بولایت ماوراءالنهر و بادیه عرب و (مرح) و خوزستان هم بدین  
 قرار و باصفهان و آن نواحی هر جای که شکار گاهی یافت آناری گذاشته بود و تا بغایت  
 وقت باقی مانده و از همه ممالک برای دارالملک و آرام جای خود خیر البلاد اصفهان  
 در خیر البقاع عراق اختیار کرد و در آنجا در داخل و خارج شهر عمارتها ساخت از  
 کوشکها و باغها و ایوان و کاخ چون باغ کاران و باغ بیت المال و باغ احمد سیاه و باغ دشت  
 کور و غیر آن و قلعه طبرک شهر و قلعه دزکوه او انشا فرموده و خزاین و دفاین و  
 نفایس بر آنجا مخزون و مدفون داشتی و نظام الملک در مملکت او وحل و عقد و  
 قبض و بسط او بغایت مستولی بود و ترکان خاتون دختر طمغاج خان سمرقند در حباله  
 حکم سلطان مربوط و منوط بود در کمال صباحت و ملاححت و نسبت بلند و حشمت  
 موروثش و قدرت تمام داشت و تاج الملک ابوالغناهم فارسی وزیر او بود صاحب منظر و

مخبر بفضل و علم و کفایت و همت عالی معروف و نیز کدخدای جامه خانه سلطان بود ترکان  
 میخواست که او را بر روی نظام الملک بر کشد و سلطانرا بر آن میداشت که وزارت  
 بوی دهد و بدینجهت همواره تقبیح صورت نظام الملک در خلوت میکرد و زلات و  
 عثرات و محای و مساوی او بر میشمرد تا سلطان را نیز بر او متغیر گردانید و سبب  
 این عداوت آن بود که ترکان خاتون را از سلطان پسری محمود نام بودخواست که  
 او را ولی عهد کند و او هنوز طفل بود و خرد بود و بر کیارق از زبیده خاتون دختر  
 امیر یاقوتی بود خواهر ملک اسمعیل و مهترین فرزندان سلطان بود و نظام الملک میل به  
 ولیعهدی وی میکرد چه در ناصیه او اثر پادشاهی و فر شهرباری معاینه مشاهده میکرد و سلطانرا  
 بر ولی عهدی او ترغیب و تحریص مینمود تا زمام ملک بکف کفایت او تفویض کند و سلطان  
 را نیز بر کیارق بولی عهدی موافق تر آمد بر جمله چون سمع سلطان از عثرات نظام الملک  
 پر کردند روزی بوی پیغام داد که همانا که با من در ملک شریکی که ولایت و اقطاع  
 به اولاد و اقرباء خود تفویض میکنی و در ملک هر تصرف که میخواهی بيمشورت من میکنی  
 میخواهی که بفرمایم که دوات وزارت از پیش و دستار از سرت بردارند نظام الملک بجواب  
 میگوید که دوات من و تاج بهم تو امان و متصل اند اما فرمان او را باشد ناقلان تمام  
 و خاین برای رضای ترکان خاتون بر آن اخوات بسیار مزید کردند و عرض داشتند  
 خشم و غضب سلطان از این مناصحه زیاده شد او را بتاج الملک سپرد و او را با ملاحظه در  
 نهان آشنائی و انتسابی بوده و سلطان از آن عاجز و سلطان را در آن هنگام از اصفهان بجانب بغداد  
 نهضت افتاد چون بنه او رسیدند فدائی نظام الملک را کرد زد هم باغراه و اغواء  
 تاج الملک و او در آنحال پیر بود و سال از هشتاد گذشته و در تحقیق آن فال علی ماجری  
 گشت سلطان نیز چون ببغداد رسید بعد از هیجده روز وفات یافت میان سلطان و وزیر  
 کمتر از یکماه بود امیر معزی گوید

رفت در یکماه بفرودس برین دستور پیر شاه بر ناز پس اورفت در ماه دگر  
 کرد ناگه قهریزدان عجز سلطان آشکار قهریزدانی بین و عجز سلطانی نگر  
 قضا را سلطان در آخر عهد دولت خود جمله اصحاب مناصب دیوان قدیم را تبدیل و تغییر فرمود

آن نیز بر و مبارک نیامد پادشاهرا نمی شاید بندگان قدیمی خودرا بهیچ وجه آزدن و از علو و سمو درجه بحموله و سقوط انداختن سامانیان این خصلت نداشتندی (چون بالبتکین خواجه سبکتکین مخالفت و ملالت آغاز نهادند او بهندوستان رفت) ملک ایشان در تزلزل و اضطراب افتاد نظام الملك وزیر را بتاج الملك ابو الفنایم مبدل کردند و شرف الملك ابوسعید مستوفی را که منعم جهان بود بمجد الملك ابو الفضل قمی که ابوطاهر خاتونی در حق او قطعه میگوید

می بنزد ز بخل مجد الملك  
چون زن قعبه از تجمل خویش  
هست راجح بدان تجمل او  
جامه زنده زن درویش

و کمال الدوله ابورضا فضل الله بن محمد عارض را بسید الملك ابو المعالی المفضل ابن عبدالرزاق بن عمرو ابو المعالی نحائی درین معنی قطعه میگوید و القاب و اسامی ایشان برین نسق نیکو رعایت نموده

ز بوعلی بدو از بو رضا و از بو سعید  
شها که شیر پیش تو هم چو میش آمد  
در آن زمانه زهره آمدی بدر که تو  
میشرو ظفر و فتحنامه پیش آمد  
ز بو الفنایم و بو الفضل و بو المعالی باز  
امین مملکت تر اثبات پیش آمد  
گر از نظام و کمال و شرف تو سیر شدی  
ز تاج و مجد و سدیدت نگر چه پیش آمد

حلیت ملک شاه - صورتی خوب و شمایل محبوب داشت قدی تمام افراخته بازو بضمی مایل محاسنی گرد بچهره سرخ سپید یکچشم اندک مایه شکسته داشتی از عادت نه از خلقت و جمله سلاحها را کار فرمودی در سواری و گوی باختن و نیزه آختن بغایت چست و چالاک بود ولادت او در جمادی الاولی ۴۴۵ مدت ملکش بیست سال اول ملکش بعد از قتل پدرش آلب ارسلان سنه ۴۶۵ مدت عمرش چهل سال نه پسر داشت اول بر کیارق ساکن ری که از زبیده خاتون دختر یاقوتی بن جفریک آمده بود و او را پسر ملک شاه نام بود دوم محمود بن ملک شاه از ترکان خاتون آمده و بطفلی نماید سیم احمد بن ملک شاه و او نیز از ترکان بود چهارم محمد بن ملک شاه از جبار یازاده بشوالی نام پنجم صنجر بن ملک شاه از مادر ساضانه حمده زاده طغرل بن ملک شاه ششم داود بن ملک شاه هم از ترکان

هفتم خمارین چون در وجود آمد بر جمله اندام او موی سرتاپای سفید بود و دو پسر دیگر آورد یکی از ترکان و یکی از مادر سلطان محمد و سنجر که بطفلی نمایند و بشهر ری موفون شدند و وزیر او نظام الملك الحسن بن علی بن اسحق امیر حاجب قماش ابنای نظام الملك شش بودند اول عز الملك ابو عبدالله وزیر بر کیارق دویم ضیاء الملك احمد وزیر سلطان محمد سوم مؤید الملك عبدالله وزیر بر کیارق چهارم فخر الملك وزیر ارسلان ارغون پنجم عماد الملك ابو القاسم وزیر ارسلان ارغون ششم شمس الملك عثمان وزیر سلطان محمود وزارت نظام الملك بایام آلب ارسلان و ملک شاه سی و چهار سال بود و قتلش عاشر رمضان سنه ۴۸۵

### ذکر جلوس بر کیارق بن ملک شاه

سلطان بر کیارق پادشاهی بود خوشخوی نیکو روی بارنده بخشنده بروزگار او حوادث و وقایع بسیار افتاد چون پدرش ملک شاه وفات یافت مهتر فرزندان او بود - سیزده ساله و پدر او را بولیعهدی تعیین کرده بود و او در آن حالت باصفهان بود و ترکان خاتون از سلطان پسر می محمود نام داشت بعد از وفات ملک شاه از خلیفه درخواست تا او را سلطنت دهد و بنام او خطبه خواند خلیفه اجابت نمیکرد و گفت پسر طغلت پادشاهی را نشاید ترکان خاتون اموالی فراوان بزد و ایثار کرد و پسر می از آن خلیفه جعفر نام که مادرش مهلک خاتون بود دختر سلطان ملک شاه که او را ترکان خاتون می پرورد و بمکان جدش مقتدی ترکان او را با امیر المؤمنین خطاب میکرد پیش از وفات ملک شاه در بازار اصفهان آنجا که امروز مدرسه ملکه خاتونست دار الخلافه ساخت و او را آنجا بنشانند و خلیفه ازین حال مستشعر بود و مظنه آن داشت ترکان خاتون او را بپیش خلیفه فرستاد تا خلیفه التماس او را با اجابت مقرون گردانید و بنام پسرش محمود خطبه کرد و ترکان خاتون کربو غارا نهفته باصفهان فرستاد بمواخذت بر کیارق غلامان نظامی او را حمایت کردند و در شب از اصفهان بیرون بردند و بساوه و آبه پناهندند پیش جاندار کشتکین که اتابک بود تا اتابک آنجا بدار الملك ری آورد و بر تخت پدر نشاند و ابو مسلم رئیس ری تاج مرصع از بالای سر او بیاویخت و برود ده هزار مرد متفرق جمع

کرد و ترکان خاتون با پسر از بغداد باصفهان آمد و شهر بر خویشان حصار کرد و بر کيارق با آن همه لشکر بظاهر اصفهان فرود آمد و ترکان خزانه ميرداخت و دفع خصم ميساخت و اميران و عاملان را مال بديريغ می بخشيد و تاج الملك ابو الفنايم و عميد الملك قمی هر دو مدير و پيشكار بودند و امير اسفيسالاران از وييلکايک و سرزمين بر آن قرار افتاد که پانصد هزار دينار از ميراث پدر به بر کيارق دهند تا از در شهر بر خيزد چون مال بگزارند بر کيارق متوجه صوب همدان شد خاتون ملك اسمعيل خال او را وعده داد که اگر بر کيارق را بکشد زن او باشد و او را با سلاح و آلت و خزانه و وزراء خانه فرستاد و او باين اميد بنواحي کرج با بر کيارق مضاف داد در سنه ست و ثمانين و اربعه مائه و شکسته با پيش خواهر آمد زيبه مادر بر کيارق در رجب اين سال و در رمضان سلطان او را بفرمود کشتن بعد از آن تش عم بر کيارق پسر آل بارسلان خروج کرد و بقمستان آمد بر کيارق باند کمليه سپاه باصفهان شد که طاقت مقاومت او نداشت و ترکان خاتون در رمضان سبع و ثمانين و اربعه مائه وفات کرد و شوال بر کيارق باصفهان آمد و برادرش محمود با استقبال آمد و از اسب بکديگر رادر کنار گرفتند امراتر وييلکايک هم در روز بر کيارق را بگرفتند و در گوشه ميدان شهر باز داشتند اتفاق کردند که او را ميل بکشند در اثناء آن نخل محمود را آبله بر آمد و فرمان يافت پس بر کيارق را نيز آبله بر آمد چندانکه از حيات او مايوس شدند پس چون شفا يافت لشکر جمع کرد و بهمدان آمد و با تش مضاف دادند در صفر ثمان و ثمانين و اربعه مائه و فخر الملك بن نظام الملك از خراسان بيامد و سلطانرا بسياري پيشکش و آلات و اسباب آورد از سزايه جهرمی و نوبتي اطللسی و سلاحها مذهب و ساختهاء مرصع و وزارت او بستند مؤيد الملك ببرادر فخر الملك نوشت

من سخت بخانه کردنت بسته گم  
تو نيز بخانه کنديتم کرده بتر

از روی خرد نزيه اي جان پدر  
کز من همه خير آيد و از تو همه شر

بعد از آن ملاحظه مخاديل بر کيارق را کار زدند مهلك نبود و اثر نکرد چرا که تتر سیدو اين سخن مجرب و آزموه است که هر وقت کسی را زخم زنند و تتر سد قطعاً و اصلاً از آن حضرتي نرسد و اگر بهر اسد بتر سد زخم نيز ضعيف بود هم هلاکت بود چون جراحت شفا و التيام

يافت و وی بخراسان نهاد بجنک عم خویش ارسلان ارغو - و بر مقدمه برادر سنجر و اتابک قماح را بفرستاد و او با جنود نامعدود بر اثر بيشرفت در تسع و ثمانين و اربعه مائه و از ارسلان ارغو خواهف و انديشناک بود چه او مردی متهور دل اور بود بالشکری بی اندازه قضاة حق چنان تقدیر کرد که پيش از وصول بر کيارق ارسلان ارغو را در مرو غلامچه ای بکارد بکشت و بر کيارق من غير سيف و دم مهرق بسر پادشاهی و خواسته ناخواسته رسيد و از آنجا بترهد آمد و مالی که آنجا مد خر بود به تصرف گرفت و برادر سنجر را بخراسان پادشاهی نشاند و روی بعراق نهاد و در آنوقت که مؤيد الملك معزول گشت و بر کيارق بخراسان شد مؤيد الملك اتر بنده سلطان ملک شاه را بفریفت و گفت تو از محمود پسر ترکان بچه کمتری پسر خوانده سلطان بودی و ترا از همه فرزندان عزیز تر داشتی و امروز وقع و شکوه تو در دلها خاص و عام بيش از آنست که از آن اين ملکان و از ایشان بيمه هنر و فرهنگها افزونی لشکر و رعیت همه مطيع و منقاد تو اند تر ا پادشاهی نصب کنيم و چندانکه يك فتح بکردی جهان ترا مسلم شود اتر دم اين فریب بخورد و غرور سودا در دماغ او آشيانه نهاد و پوشی سرا پرده سرخ و کتابت بنام خود بفرمود ساختن و بر کيارق هنوز بخراسان بود فخر الملك ملازم خدمت او اتر از اصفهان بعزم عصيان روی بری نهاد بنا حيه ساوه انجیلا و ندي باطنی او را کارد زد و کشته شد در اوایل محرم اثني و تسعين و اربعه مائه مؤيد الملك چون چنين گناهی کرده بود و آن حادثه افتاده او را بعراق و خراسان جای نماند بکنجه پيش سلطان محمود رفت و او را بر طلب سلطنت ترغيب و تحريص داد که در شوال سنه ۴۹۲ با سپاهی بيامدند و بر کيارق از خراسان باز گشته بود بقمستان آمد و مجد الملك ابو الفضل مستوفی قمی ملازم او و امور ملک بر آي و تدبير او مفوض امراء وقت چون اينان بيقوا خبر بک و پسران امير اسفيسالار برسق بر سلطان خروج کردند و مجد الملك را خواستند تراضی و قانع شوند سلطان اجابت نمیکرد لشکريان قصد خيمه مجد الملك کردند او در نوبتی سلطان گريخت خيلخانه او نهب و غارت کردند و سلطان پيغام دادند که او را بدست ما باز ده سلطان اجابت نمیکرد مجد الملك گفت چون ميدانی که مصلحت ملک تو در اينست بگزار تا بنده برون رود تا آنچه ایشان را مراد است تقدیم دارند سلطان

اجازه نمیداد لشکر بر نشسته بودند و بیرون سر پرده صف زدند و پایگاه و خزانة بغار تیدند  
 آنکه حرمت و حشمت از میان برداشتند و مجد الملک را از پیش سلطان بر کشیدند و  
 پاره پاره کردند چون این حال مشاهده کرد از سرخ سر پرده بیرون دوید و روی  
 بخیمه اُخربک نهاد اُخربک بیامد و زمین ببوسید سلطان گفت شرم دارید این چه بی  
 رحیمست حرمت حرم بداشتید و ناموس سلطنت بگذاشتید بر نشین و بانگی برین ناکسان  
 زن و از ملتس ایشان استیجاب نمای اُخربک سلطانرا در خیمه نشانند و خود پیش ایشان  
 رفت و چون با ایشان همداستان بود حاجبی باز فرستاد که اینها سخن من نمیشوند و  
 سر بر سر می دارند تدبیر آنست که سر خویش گیری و از گوشه ای بیرون روی بر کیارق  
 گفت چندان تسکین نایره غضب ایشان کن که من با چند نفر و شاق بگوشه بیرون روم آنگاه  
 سلطان با ده پانزده غلام از لشکر گاه بیرون رفت و بری پناهد و سلطان محمد نزدیک  
 رسیده بود بیامد بهمدان پنج نوبت فرمود زدن مؤبد الملک مدبر و وزیر بود بر کیارق  
 بعد از چند گاه سپاه پراکنده جمع کرد از خراسان و جرجان وری و سلطان محمد او را  
 استقبال نمود مصاف دادند سلطان محمد هزیمت شد و مؤبد الملک گرفتار گشت بعد از  
 یکچند قید و حبس به بر کیارق پیغام داد که صد هزار دینار میدهم وزارت را اگر چنانکه  
 گناه بنده ببخشد سلطان اجابت کرد او بیک هفته ترتیب آن کرد و قرار رفته بود که روز  
 دیگر که این مال بگزارد دوات وزارت پیش او نهند میان او و اصحاب خزانة در تفاوت  
 نقد و جنس خلاف میرفت او در آن استقصا دقیق میکرد در تاخیر افتاد تا روز دیگر  
 گر مگامی سلطان در خرگاه آسایش داده بود طشت داری بظن آن که سلطان خفته  
 است باشخصی گفت بی حمیت قومی اند زمره سلجوقیان مردی اینهمه جرم و جنایات کرد  
 و اینهمه سختی بر روی سلطان آورد یکبار بنده پدرش بر سلطان گماشت و پادشاهی طلید  
 و باز بگنج هرفت و برادرش را بقصد او آورد و یکچندی او را در جهان والی گردانید اکنون  
 او را وزارت میدهد و برو اعتماد میکند سلطان از خرگاه بیرون آمد بایمچه بدست  
 و مؤبد الملک را بخواند و فرمود تا چشمش باز بستند و بر کرسی نشانند و بیک زخم  
 سرش از تن جدا کرد سلطان به طشت دار نگرست و گفت غیرت و حمیت سلجوقیان می

بینی طشت دار بگریخت دیگر روی سلطان نیارست دیدن - و میان ایشان پنج نوبت  
 مصاف افتاد چهار بار بر کیارق مظفر بود و یکبار سلطان محمد ولادت بر کیارق در  
 اصفهان بود در اربع و سبعین و اربعه ماهه پادشاهی او در ست و نمانین مدت ملکش دوازده سال  
 مدت عمر سی و پنج سال حلیه او خوب چهره بغایت معتدل و معاسن بهم پیوسته  
 و ابر و کشاده و وزراء وزیر عز الملک بن نظام الملک و مؤبد الملک بن نظام الملک و فخر الملک  
 بن نظام الملک و عز الملک عبدالجلیل دهستانی و مستوفی مجد الملک قمی حاجب  
 او امیر حاجب قماج و امیر حاجب طغارک و امیر حاجب عبدالملک توفیعه احمد الله علی النعم

### ذکر جلوس سلطان محمد بن ملک شاه

سلطان محمد بن ملک شاه پادشاهی بود بعدل و عفت و انصاف آراسته و بدین و دیانت  
 موصوف صائب رأی صادق و عدت ثابت عهد در اعزاز دین و قهر و قمع ملاحده مجاهد و  
 مجدد در حفظ بیضه اسلام بید بیضانموده و بداس قهر خار کفر و بدعت دروده و هر که دز کوه  
 بدر اصفهان دیده باشد داند که آن پادشاه در دفع آنطایفه و فتح آن قلعه چهره دیده  
 وجه سختی کشیده مدت هفت سال در آن مجاهدت نمود و نیاسود تا آن سد منکر از  
 راه مسلمانان بر گرفت و در هر شخصی که از آن بدعت شمه یافت یا سستی و پیوندی  
 به ایشان داشت سرش از تن برداشت و جر تومه کفرش از بیخ بر کند جزاه الله عن الاسلام  
 خیرا در اول زمان پادشاهی بیغداد رفت و جنگ صدقه و ایاز بنده زاده پدرش که عاصی  
 شده بود و لشکر بقیاس بر و جمع آمده و آن مصافی سخت بود سلطانرا مددی از آسمان  
 و نصرتی ربانی بود و گویند بالای زمره خصمان ابری و آتشی و علامتی ظاهر شده بود و  
 شکل ازدهای آتش از دهان دمان که از هیبت آن سلاح بینداختند و هول مرگ و  
 قیامت را معاینه ساختند خذلانی برایشان افتاد که با یکدیگر ناستانند و صدقه در  
 مصاف کشته شد و ایاز گرفتار آمد سلطان او را سیاست فرمود و صدقه را در میان کشتگان  
 باز یافتند بنشانی چند که بر تن داشت سلطان سر او برادر سنجر فرستاد در خراسان  
 و در آن مدت فتور که میان برادران بر کیارق و محمد قائم بود کار ملاحده خذلهم الله نیرو

گرفت و داعیان ایشان بهر شهری پراکنده شدند در اصفهان ادیبی بود او را عبدالملك عطاش گفتندی او در ابتدا خود را بتشیع نسبت کردی بعد از آن با اسمعیلیه متهم شد اهل اصفهان خواستند که او را تعرض رسانند بگریخت و بری پناهد و از آنجا پیش حسن صباح رفت و بخط او پس از آن نوشته یافتند که بتازی بدوستی نوشته بود در اثناء آن گفته وقت بالنار الاشهب و کان ای عوضاً عما خلقته و خط او خطیست معروف و در اصفهان بخط او کتب بسیار مسطور است و این عبدالملك عطاش را پسری بود احمد نام بعهد پدر کرباس فروشی کردی و چنان نمودی که در مذهب و اعتقاد پدر منکر است و از او تیرا کردی و چون پدرش بگریخت او را تعرض نرسانیدند و قلعه دزکوه که سلطان انشا فرموده بود و شاه دز نام نهاده و در حال غیبت سلطان با سلاح و خانه و وشاوقان خرد و دختران سرای آنجا بودندی و از دیالمه جماعتی حافظان قلعه بود این احمد عبدالملك خود را بمعلمی و شاقان بر آنجا جای کرد و بهر وقت شهر آمدی و از بهر دختران و غلامان جامه و مقنع و متاع و قماش خریدی و باز مره دیلم خلوتها میساخت و ایشان خود بکار نزدیک بودند تا همه دعوت او قبول کردند و جمله تبع او گشتند و او حاکم قلعه گشت و بر در شهر بحدود دشت کور دعوت خانه ساخت و هر شب از شهر جماعتی بیامدندی و دعوت پذیرفتندی و با ایشان تقریر کردند تا هر قومی در محله خویش جماعتی برین دعوت مبعوث گردانیدی و بعد از آن بدعوت خانه بردندی تا سی هزار مرد دعوت او قبول کردند و مسلمانانرا میدزدیدند و هلاک میکردند در عهد او شخصی نایبای علوی پدید آمد که او را علوی مدنی خواندندی آخر روز بدر کوچه خود باستادی عصای در دست و دعا کردی که خدایش بیمار زاد که این نایب را دست گیر دو بدین کوچه بدر خانه خود رساند و آن کوچه دراز تارک بود و سرای او در آخر کوچه و در دهلیز سرای چاهی بود چون کور علوی را بدر سرای رسانیدندی قومی در جستندی و آن شخص را در سرای کشیدندی و در آن چاه نگون کردندی و از آنچاه سردابها بود تا مدت چهار پنجماه برین بر آمد و از جوانان شهر بسیار مقفود شدند و هیچکس پی بیرون نمیبرد و از مرده و زنده خبر نمی یافتند تا روزی زنی درویش ازین سرای در بوزه

میکردناله شنید زن دعا کرد که خدا بیمار شمارا شفا دهد مردم خانه اندیشناک که آن زن بر آن وقوف یابد خواستند که او را بیبانه نان دادن در خانه کشند زن بترسید و بگریخت و بر در کوچه قومی را گفت که از فلان خانه ناله منکر مستوحش شنیدم و قومی قصد من کردند مردم خود در جست و جوی بودند قومی بسیار بدر خانه آمدند و ناگاه در آن خانه رفتند و بیغولها و زاویهها خانه بجستند راه سردابه بیافتند در آنجا رفتند افزون از سیصد چهارصد نفر در آن سردابه کشته دیدند و بعضی بچهار میخ بدیوار باز بسته و سه کس را هنوز از حیات رمقی مانده بود آوازه در شهر افتاد مردم روی بدانخانه نهادند هر کسی خویشی و فرزندی و برادری و متعلقی بازمی یافت غریب و نفیری در اصفهان افتاد که مثل او کس ندیده بود و علوی مدنی و زنش را بگرفتند و دیگر یاران بجستند و ایشانرا در میان بازار لشکر بسوختند و چون سلطان محمد از مضاف صدقه و ایاز پیرداخت باصفهان آمد کار آن ملاعین قوی شده بود و ذخایر بسیار بر قلعه برده بمدت هفت سال آن قلعه بستند با جد و جهد سلطان و آلت و عدت تمام و مدد عوام شهر و سلطانرا وزیر بود که او را سعد الملك آوی گفتندی و ائمه اصفهان چون صدر الدین (۱) و قاضی القضاة عبدالله خطیبی او را متهم می دانستند و چند بار حال او بر سلطان عرض کردند و باور نمیداشت و بر او اعتمادی تمام کرده بود (او را حاجبی بود که بر قضایای سر او واقف بودی و هیچ چیز از او پنهان نداشتی در این میان احمد عطاش کس بسعد الملك فرستاد که مردان کار نمایند و ذخیره نماند و قلعه بخوابیم داد جواب داد (۲) که یک هفته دیگر صبر کنید چند آنکه ما این سگ را از دست بر گیریم و سلطان محرور مزاج بود و هر ماه فصد کردی سعد الملك با فصادی مواضع کرده بود و هزار دینار سرخ و نیشی زهر آلود داده تا سلطانرا ابدان فصد کند از سگالش وزیر و بیغام احمد عطاش و جواب سعد الملك خواجه باخبر بود حاجب بازن خود این را ز در میان نهاده بود وزن مولی داشت شب خلوت در اثناء مفاوضه این احوال با مولی بگفت و مولی دوست کامل یعنی وکیل صدر الدین بود این ماجرا بوی تقریر کرد باستفاضه بصدر الدین رسید صدر الدین هم در

(۱) واضح است که مقصود صدر الدین خجندی معروفست ۲ - در اصل پاك شده از جلد سوم حافظ ابرو (نسخه کتابخانه ملك) نقل شد

شب بدر سرای سلطان آمد و بخلوت این حال باز نمود سلطان روز دیگر خود را بعمدا بیمار ساخت و بعد از دو روز فصاد را بخواند چون فصاد با زوری سلطان بیست و نیش بیرون آورد سلطان از هیبت و انکاری تیز درونگاه کرد فصاد گفت ای خداوند بجان زنهار و صورت راستی در میان نهاد سلطان فرمود تا هم بدان نیش فصاد را رنگ زدند در حال سیاه شد و جان بداد سلطانرا در الحاد سعد الملك هیچ شك و شبهتی نماند روز دیگر او را و ابوالعلاء مفضل را بیاویخت و بعد از آن بدو روز قله بسپردند و احمد بن عبدالملك عطاش را بامان بزیر آوردند و دست بسته بر شتری نشاندند و در اصفهان آوردند و افزون از صد هزار مردوزن و کودك بیرون آمدند با انواع نثار از خاشاك و سرگین و پیشگل و خاکستر بادهل و طبیل و دف و مبخشان در پیش حراره و بدله گویان (۱) شخصی در آن حالت ازو پرسید که تو دعوی علم نجوم کنی در طالع خویش این در نیافتی جواب داد که در احکام طالع خود دیده بودم که بجلالی در اصفهان روم که هیچ پادشاه نرفته باشد ندانسته بودم او را بنکالی هر چه تمامتر بکشتند و بسوختند و قلعه خراب فرمود کردن و بفتح آن قلعه قوت آن مخادیل اضالیل فرونشست و بعد از آن شیرگیر را بالشکری گران بیای الموت فرستاد و مدتی در آنجا حصاری سخت دادند و کار بر آن ملاءین تنگ رسانیده بود در اثناء آن خیر وفات سلطان محمد بر سید امراء حضرت او را باز خواندند سلطان محمد پادشاهی بود عادل خدا ترس عالم دوست اما با دخار میلی تمام داشت احمد نظام الملك در آنوقت دستور او بود قصد امیر سید ابوهاشم کرد جدعلاء الدوله همدان از سلطان محمد پانصد هزار دینار قبول کرد که ازو حاصل کند بشرط سید ابوهاشم را بوی دهد پیش از آنکه بهمدان کسی بگرفتن او رود سید را خبر شد بر نشست و با سه پسر براهی مجهول بیکهفته باصفهان آمد نهانی و از خواص سلطان خادمی را طلبید که او را پیش سلطان برد لالا قرانکین را تعیین کردند و ده هزار دینار در صره حاضر کرد و گفت این حق خدمت تست امشب مرا بخدمت سلطان برسان بخلوت لالا هرگز چندان زر ندیده بود متحیر

(۱) و میگفتند عطاش عالی جان من عطاش عالی میان سرهلالی ترا بد زچکارو (در نسخه نبود از راحت الصدور نقل شد)

مانندو گفت این زر بسطان می باید داد گفت نه این خدمت خاص تراست لالا خدمت کرد و بکار او میان در بست و چون مقرب بود او را هم در آن شب بخدمت سلطان بر سید ابوهاشم پیر بود و چشمها پوشیده قتلخ خاتون پیش سلطان حاضر بود سید ابوهاشم سلطانرا دعا و تناگفت و دری یتیم داشت پیش سلطان نهاد و بگریست و گفت خواجه احمد مدتهاست که قصد من و خانه من میکند شنیده ام که بنده را بیانصد هزار دینار خریده است سلطان عالم روا میدارد که فرزند زاده پیغمبر (ص) را بفروشد اکنون این پانصد هزار دینار که او قبول کرده است بنده بهشت صد هزار دینار میخرد بشرط آنکه او را ببندد سیار سلطانرا حب مال بر حفظ وزیر غالب آمد اجابت نمود ابوهاشم خدمت کرد و باز گشت و شحنة خزانه بر اثر او بیامد برای قبض مال چون شحنة خواست که بسرای سید فرود آید و نزل خواست سید گفت جای تو کار و انسراست و نفقه از کیسه خود چه ترا اینجا چندان مقام باشد که این زر را وزن و نقد بکنند غلام سخنی افزون بگفت سید گفت اگر نه بادب باشی بفرمایم ترا از در سرا بیاورند و صد هزار دینار دیگر باضافه این مال بدهم که بهای هزار غلام به از تو باشد و در بیکهفته زر را وزن و نقد کرد که نه قرض کرد و نه ملك فروخت و فرمود تا درختان بمقدار سه بدست ببریدند و میان تهی کردند مقدار هشتاد پاره چوب و کیسهای زندیچی بدوختند و در هر کیسه ده هزار دینار میگردند و در آن چوبهای مجوف مینهادند و تخته بر سر آن میدوختند و کمر حان آهن در گرد آن میگرفتند و هر دو چوب بر شتری مینهادند هشتصد هزار دینار بر چهل شتر بار با این غلام روانه کرد و یکدینار بخدمتی بغلام نداد بکم از یکماه باصفهان آمد با آن حمل سلطان پرسید که این همه مال باین زودی از کجا حاصل کرد غلام گفت جمله از خانه برون آورد و این مقدار روزگار در وزن و نقد و تعبیه برفت و اگر نه بنده را زود باز گردانیدی سلطان در حال او عجب ماند و خواجه احمد را بوی سپرد تا انتقام خود ازو بکشید و گرفتار آن شد که در حق ابوهاشم سکالیده بود « بالمال تهان اعناق الرجال » ولادت سلطان محمد در شعبان اربع و سبعین و اربعمائه و اول پادشاهی او بعد از وفات برکیارق در سنه ثمان و تسعین و اربعمائه مدت پادشاهی او سیزده سال و عمرش سی و هفت سال حلیه او تمام بالا کشیده

ابروچهره باندا کمایه زردی مایل سیاه محاسن و انبوه بطول مایل و وزرا او مؤبد الملك بن نظام الملك وزیر خطیر الملك ابو منصور محمد بن حسین المیبیدی و سعد الملك سعد بن محمد بن علی الآوی و ضیاء الملك احمد بن نظام الملك و ابو منصور القیراطی حجاب عبد الملك حاجب تکین الحاجب علی یار

### ذکر جلوس سنجر بن ملکشاه

سلطان سنجر پادشاهی بزرگ بود از واسطه آل سلجوق متمتع بطول عمر و طیب عیش و نشر ذکر و جمع اموال و فتح دیار و بلاد و قمع اضداد و قهر اعدا و احیاء و ظفر بر مواد فرکیان داشت و هیبت خسروان آمین شرایط جهانداری و قواعد رسوم پادشاهی و ناموس ملک و جهانیان نیکو دانستی اگرچه در جزویات امور ساده دل بود اما رأی صائب و عزیمتی صادق داشت در وقت لشکر کشیدن و با خصم مصاف دادن و از ابتداء عهد که بخراسان ملک شد از قبل بر کیارق برادرش تا حدود چهل سال او را نوزده فتح میسر شد و در هیچ وقت او را شکستی نیفتاد و مملکت غزنین که هیچکس از آل سلجوق قصد و عزم آن نکرد بگرفت و از اولاد محمودیان بهرامشاه را در آن مملکت نصب کرد بشرط آنکه هر روز یک هزار دینار از فرضه شهر بخزانه رساند و از جهت تحصیل این مال عاملی از دیوان خود آنجا تعیین فرمود و همچنین ملک سمرقند بگرفت که بعد از وفات بر کیارق احمدخان عاصی شده بود سلطان چهار ماه آنرا حصار داد و در سنه ۵۲۴ بستند و احمد را با سیری بگرفت و چون چندان ولایت که پدرش ملکشاه داشته بود مستخلص کرد و سیستان و خوارزم در قبضه تصرف آورد و آتسز بن محمد بن نوشتکین غرجه را خوارزمشاهی اوداد و تاج الدین امیر ابو الفضل را ملک نیمروز زابلستان ارزانی داشت و در مصافهای معظم و لشکر عمرم پهلوان سپاه او بودی و او را در مصاف غزنین و جنگ بیلان مقاماتست و بعد از وفات برادرش در احدی عشر خمسماه بعراق آمد که در قبضه تصرف سلطان محمد بود امراء حضرت او را بر آن داشتند که با عم مصاف داد شکسته و منهنز باصفهان آمد و سلطان سنجر بدار الملك ری بود ولایت می بخشید علی مارکی

حاکم ملک محمودیان بود که خدای خویش ابو القاسم السابادی بخدمت سلطان فرستاد و از زبان محمود عذر خواست که این حرکت ناپسندیده بود و از سر کودکی رفت پس قرار افتاد که بخدمت عم آید و یکماه ملازم باشد و بنگاه رکوب و نزول عم در کتاب پیاده برود و آنچه شعار سلطنت باشد بگذارد بر اینجمله تا یکماه در خدمت عم بود سلطان سنجر او را بنیابت ملک عراق تفویض کرد و آنچه از اینبهای گذشته گذاشته بود بوی ارزانی داشت و کسوت خاص غیر از قبا بجوهر و اسب نوبت و ساحت لعل و پیل بامهد بدو تفویض کرد مرصع و امراء او را همچنین بر قدر مراتب خلعتها و تشریفها داد و بایجاز مآرب و اسعاف مطالب اجازت انصراف داد و در شهری از امهات بلاد عراق ضیاع و حرمه که بود با خاص گرفت تا عمال دیوان او از بلاد عراق منقطع نباشند و از شهرها خوی و ری و ساوه با خاص گرفت و از آن عهد باز سلطان السلاطین شد و خطبه او از حدود کاشغر تا اقصی بلاد یمن و مکّه و طایف و عمان و مکران و اران و آذربایجان تادر روم و بلغار بر سید و بعد از وفاتش تا یکسال هنوز خطبه بر نام او میگردند پادشاهی مبارک سایه بلند پایه خداترس خجسته لقا خطه خراسان در عهد او مقصد جهانیان بود و منشأ علوم و منبع فضائل و معدن هنر و فرهنگ علما و حکماء دین را بغایت احترام و قیام نمودی و با ابدال و زهاد و عباد نفسی و مؤانستی تمام داشتی و با ایشان خلعتها و جمعیتها کردی و بیشتر اوقات قباة زندیجی پوشیدی یا عنابی ساده و نیمچه پوستین بره داشتی اما پیوسته بر تخت نشستنی و از خصایص سلاطین دقیقه ای مهمل و معطل نگذاشتی و چون همه جهان او را مسلم شد و ملوک اطراف مسخر گشتند و فرمان او در شرق و غرب نفاذ یافت امراء دولت و از کان چشم او در مهلت ایام و فسحت نعمت و اسباب طاعنی و باغی شدند و از تفوق و ترفع و تشوق و تنعم خویش دست تظاول از آستین جور و اجحاف بیرون کشیدند و بر رعایا ظلم و ستم آغازیدند در شهر و خمس و ثلثین و خمسمائه که سلطان از دار الملك مرو بسمرقند شد تا ولایت مطالبه و ضبط کند که بدان طرف بعید العهد شده بود و کارها از نهج نسق و نظام بیفتاده و نیز بار جاف آوازه کافر ختای بود که قاصد بلاد اسلامند و ولایت ماورالنهر از وطاة لشکر خراسان و ناهمواری حشم مقنوع و اتباع ترک و تاجیک

انبوه بستوه آمده بودند و خیل عراق بارها منکوب و منهزم شده بودند از ایشان و مقدمان آن نواحی در سرکشی با استدعاه کافر فرستادند و این لشکر همچنان غرور داشتند و در خیال این تصور محال که هیچکس قوت مقاومت ماندارد صد هزار سوار عرض دادند و لاف از منی و مانی میزدند العان خطای کافر روی بایشان نهاد با عدد رمل و نمل و خیل عراق سی چهل هزار کشته و خسته شدند از آن جمله دوهزار معروف امرار اصحاب مناصب و آن قرن و بساط و عهد یکبار در نوشته شد و سلطان را نهره پس بود و نه پیش تاج ابو الفضل گفت ای خداوند جای ثبات و توقف نماند سلطان با سیصد سوار نامدار در میان آهن بر میان خیل تراز دو چون برون آمد از آن فوج ده پانزده سوار مانده بودند همچنان روی در میان و عنان مقاومت بر تافت و قلاووزی ترکمان بدست آوردند و سوی بلخ آمد و بر حصار ترمد بر آمد تا بقایای منهزمان از اطراف و جوانب برسیدند و تهنیت ماندگان و تعزیت گذشتگان میدادند فرید دبیر در صورت این واقعه گوید

شاهها ز سنان تو جهانی شده راست تیغ تو چهل سال زاعدا کین خواست گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست آنکس که بیک حال بماندست خداست و ملک نیمروز تاج ابو الفضل در قلب بجای سلطان با ستاد و جنگهای سخت کرد لشکر خطای ازو شکستی و اعجاب نمود او را پیش الخان بردند با ترکان خاتون که هم آنجا مانده بود ایشانرا نیکو میداشت و بعد از یکسال هر دو را پیش سنجر فرستاد و ملک ماورالنهر بگرفت والی بومناد ختر از خان خانان دارد و درین نکبت که لشکر خراسانرا افتاد خوار زمشاه آتسز عاصی شد و مرو و نسا بفرمود غارتیدن و بسیاری خزاین و ذخایر یافتند و سلطان را بعد از یکسال تجمع ساتی و احیاء مواتی حاصل شد و از اطراف رسل رسیدند با حمد و هدایا و کار مملکت باز استقامت یافت و بعد از آن در مدت هفت سال در سنه ثلث و اربعین و خمسمائه بری آمد و سلطان مسعود از راه بغداد باز گشت و بخنده مش اقدام نمود و رسولانی که از عور معروف با عرج هدایا و عطایا فرستاده بود فرید کاتب ابن دو بیت گوید

آنها که بخدومت نفاق آوردند      سرمایه عمر خویش طاق آوردند  
دور از سر تو سام بسرام بمرد      اینک سر سوری بعراق آوردند  
و چون عهد با سلطان مسعود تازه کرد و تا شانزده روز بری توی داد او را با جمله امراه عراق خلعتهای گر انمایه پوشانید و باز گشت در رمضان این سال سام هم ملک غور بود عم سلطان سوری پدر سیف الدین سلطان که ولی عهد پدر بود و چون او را جمعی امراه لشکر از سر عداوت بکشند و بعد از یکسال ملک غور علاء الدین حسین بن الحسین بن حسن بن سام از غور خروج کرد بکین خواستن برادر سوری که او را بغزنین سلطان بهرامشاه بن مسعود کشته بود و سلطان علاء الدین پادشاهی متهور جبار قهار و بی رحم بود و در آن تاریخ که برادر او را کشته بودند کس را مجال آواز بلند کردن نبود و ستوران را بهیق و نهیق نگذاشتندی تا غایتی که رسم نوبت زدن برداشته تا آنکه که غزنین فتح کرد و چون خبر قتل سوری برادر بشنید این رباعی پیش قاضی القضاة غز نه فرستاد

اعضاء ممالک جهانرا بدنم      جوینده خصم خویش و لشکر شکنم  
گر غزنی رازیخ و بن بر نکم      پس من نه حسین بن حسین حسنم  
و غز نهر اهماچنان که گفت خراب کرد      بیدادی که اعور و تاتاره کردند و چون فتح غز نه او را میسر شد و بهرامشاه از پیش او بکرمان و سوران شد غرور دماغ پدید کرد لشکر بسیاری برو جمع شد از غز نه و قندهار و گرمسیر و جبال غور و بعد از یکسال ملک غور الحسین بن الحسن بکین توختن خروج کرد بر برادر زاده و علی حاجی که امیر حاجب سنجر بود و مقطع بهرات عاصی شد و بمدد سلطان علاء الدین حسین رفت مخالفت او بر سلطان سخت آمد و عصیان علی خیری که اصطناع و مریه او بود و از مرتبه مسخرگی بدرجه حاجبی رسیده سلطان بنواحی مرو آمد و با ملک غور لشکر تمام از فارس و راحل بود کوششی سخت بکردند در معرکه مصاف عاقبت شکسته شدند و ملک علاء الدین حسین و علی خیری هر دو گرفتار آمدند سلطان بفرمود تا علی خیری را بدو نیم زدند بزیبر رایت و ملک حسین را اسیر با خود داشت عاقبت حسین را بدست خواجه منقال خازن باز دادند و اسیران غور را آزاد کرد و زبان ایام این بیت میسراید

چو کفر نعمتش بشکست کردن چنان گفتند یکسر حق شناسان  
 که باید بر سر خاکش نوشتن که لعنت بر روان ناسپاسان  
 و بوقوع این فتح سلطانرا هیبت و حشمتی تمام در دلها و درونها پدید آمد که  
 از واقعه ختا انحطاط و انہباط یافته بود و کار ملک باز از سر طراوتی تازه گرفت و  
 در آخر ثمان و اربعین و خمسماه واقعه اقوام غوز بود از وفات سلطان مسعود یکسال و نیم  
 گذشته بود و این اغوزان خیلی بسیار بودند بتر کمانان منسوب و مقام چراخور ایشان  
 بختلان بود از اعمال بلخ و ختایان ولایت وحش هر سال بیست و چهار هزار سر گوسفند  
 و وظیفه بمطبخ خانه سلطان دادندی و آن در اتمام مجموع خانسالار بودی و کس اورفتی  
 بقبض و استیفاء آن و چنانکه عادت بجبر و تسلط حاشیه سلطان بود شخصی که از  
 قبل خانسالار بمطالبه اغنام میرفت بر ایشان تعدی و زور میکرد و در استرداد و استبدال  
 گوسفند ماکسر میرفت و مبالغی بیش از حد طاقت ایشان مینمود و بزبان سفاهت میکرد  
 و در میان ایشان مردمان بزرگ بودند و معروفان با تجمل و زحمت و حشمت احتمال  
 آن مذلت و خواری نمیتوانستند کرد این شخص را در خفیه هلاک کردند چون او بموسم  
 خویش باز رسید معلوم شد که حال چیست بسطان نمی یارستند گفت خانسالار از آن  
 ندامت غرامت میکشید و راتب و وظایف مطبخ از پیش خود ترتیب میکرد تا امیر سپهسالار  
 قماج که امیر بلخ بود بخدمت رسید و بدار الملک مرو خانسالار آنحال باوی تقریر کرده  
 قماج سلطانرا گفت جماعت اغوز مستولی و غالب شده اند و ناهمواری و ویراهی میکنند  
 و بولایت بنده نزدیکند اگر خداوند عالم شهنکی ایشان بنده را ارزانی دهد ایشانرا مالیده  
 و مقهور گرداند ز راتبه و وظیفه مطبخ خاص هر سال سی هزار سر گوسفند برسانم سلطان  
 اجابت نمود و قماج چون بولایت خود ببلخ رسید شهنه بایشان فرستاد و ختایب خواست  
 ایشان تن در ندادند و شهنه را تمکین نکردند و گفتند ما رعایای خاص سلطانییم و  
 در حکم کسی نباشیم و شهنه را ما یوس باز گردانیدند باستخفاف و اهانت قماج و پسرش  
 هلك المشرق بالشکری گران بر سر غوزان تاختند غوزان برابر آمدند و مصاف دادند قماج و  
 پسرش هر دو در جنگ کشته شدند چون خبر این حادثه بساطان رسید امر او دولت بجوشیدند

و گفتند مثل این اقدام و اقتحام و اعصا و اغما نتوان کردن اگر ایشانرا سرباز نزنند  
 تعدی و دلیری زیاده نمایند خداوند عالم را بمدافعت و مخالفت ایشان رکاب همایون  
 بیاید رنجانید و کار دشمن ضعیف خرد نباید داشت و غوزان چون از حرکت و توجه  
 سلطان خبر یافتند اندیشناک شدند و رسول فرستادند با خضوع و خشوع که ما پیوسته  
 بندگان مطیع بوده ایم و بر حکم فرمان رفته چون قماج قصد خانه ما کرد بضرورت از  
 برای اطفال و عیال و عورات و مخدرات بکوشیدیم و او و پسرش نه بقصد ما کشته شد  
 که ایشانرا اجل موعود رسیده بود و اکنون بجزیه و شکرانه صد هزار دینار و صد  
 غلام ترک میدهیم تا پادشاه از سر گناه و بادافراء مادر گذرد چه هر بنده ایراکه پادشاه  
 بر کشد قماجی باشد سلطان بقبول خدمت راضی شد امر او در انکار آن اصرار نمودند  
 و او را بقهر و جبر بر قصد ایشان داشتند تاروی بدیار ایشان نهاد و از هفت آبها بگذشتند  
 و راههای سخت و مخوف و ناهموار بر نوشتند چون سلطان بدان حدود رسید زنان و  
 اطفال خویش را در پیش داشتند و بزاری و خواری تضرع کنان پیش باز آمدند و از هر  
 خانه هفت من نقره قبول کردند که بدهند سلطان را بر ایشان رحم آمد و غنائم باز خواست  
 گردانیدن و عنانرا بعطاف دادن اما دولت سلطان پیر شده و تقدیر آسمان خلاف  
 تدبیر ایشان آمد

خواست تا از مصاف کردن غوز مرکب خویش را عنان تابد  
 نتوانست چون قضا آن بود چون نماید اجل قضا آید

امیر مؤید بزرگ و بر نقش لومه و عمر عجمی عنان سلطان بگرفتند و گفتند باز گشتن  
 مصلحت نیست و بیشتر لشکریان با امیر مؤید بد بودند در مصاف تهاون کردند و غوزان از رحمت  
 و عاطفت پادشاه نومید شدند جانرا جهت حفظ خان و مان بکوشیدند و بیک صدمه و  
 حمله لشکر سلطان بشکستند و بهزیمت بر رفتند و غوزان بر اثر می آمدند و در عبور آن آبها  
 خلائق بسیار غرقه و کشته شدند و سلطانرا در میان گرفتند و عزت و حشمت او نگاه  
 داشتند و او را بدار الملک مرو آوردند و از خویشتن حاشیه خدمتکاری ترتیب کردند  
 و بهر هفته تغییر و تبدیل مینمودند و شهر مرو که دار الملک بود از روزگار چغریک و

چند ملوک دیگر بنز این و ذخایر ملوک و امراء دولت آکنده بغارتیدند سه روز متواتر روز اول زرینه و سیمینه و ابریشمینه روز دوم روئینه و برنجینه و طرح و فرش روز سیم در همه شهر هیچ چیز از اقمشه و امتعه نمانده بود مگر حومه و لینه و بالشها و خم و خمره و چوبینه آن نیز هم بردند و بسوختند و اغلب مردم شهر را اسیر گرفتند و بعد از آن مردم را بانواع شکنجه و عذاب رنج میداشتند تا خفایا و خبیایا نهانی نمودند تا بروی زمین وزیر زمین هیچ نگذاشتند و متوجه نیشابور شدند با سه چندان که عدد ایشان بود از رنود و او باش خراسان و اتباع لشکریان بایشان باز پیوسته و مردم نیشابور نخست کوشی بکردند و قومی از غوزان در شهر کشیدند چون ایشان را خبر شد بیکبار حشر آوردند و اغلب خلق از زن و مرد و اطفال بمسجد جامع گریختند و غوزان تیغها کشیدند و چندان مردم را در مسجد بکشتند که کشتگان در میان خون ناپیدا شدند چون شب درآمد مسجدی بر طرف بازار بود که آنرا مسجد مطهر میگفتندی دوهزار مرد در آنجا نماز گزاردندی و قبه عالی داشت مقرنس بچوب و مدهون و جمله ستونهای مذهب و مدهون آتش در آن مسجد زدند و لمعها و شعلها چندان ارتفاع گرفت که جمله شهر روشن شد تا روز غارت و نهب میکردند و اسیر و دستگیر تا چند روز بر در شهر بماندند و همه روز بامداد بغارت اعاده نمودندی و چون ظاهر چیزی نمانده بود در نهان خانها و دیوار سفند و اینه و سر اینها خراب میکردند و اسیران را شکنجه میدادند و خاک در دهان ایشان میکردند تا اگر جایی دفین کرده بود مینمودند و اگر نه بزخم آسیب شکنجه میبردند و روز در چاهها و کهریزها کهن میگریختند نماز شام که غوزان از شهر برفتندی بیرون آمدندی و همسایگان را هرجا جمع شدند و تفحص احوال خود میکردند تا غوزان چه فساد کرده اند - در شمار نیاید که در آن چند روز چند هزار آدمی بقتل آمده بودند و چند هزار دینار بر مردم زیان و خسارت کرده و جایی که مثل عبدالرحمن اکاف که مقتدای مشایخ عالم بود و محمد یحیی که پیشوای اهل عراق و خراسان بود بزخم شکنجه بکشتند و کادم دینی که چندین سال مطلع علوم شرع و منبع احکام دینی بوده بخاک تیره بیاکنند بر کسی دیگر چه ابقا و اعضا بود و خاقانی در مرثیه او میگوید

درد دولت محمد هر سل نداشت کس  
فاضلتر از محمد یحیی فنای خاک  
او کرد روز تهلکه دندان فدای سنگ  
وین کرد روز قتل دهن را فدای خاک

چون غوزان برفتند میان مردم شهر سبب اختلاف مذهب حقایق قدیم و ضفاین عظیم هر شبی فرقه ای از محلی حشر میکردند و آتش در محله مخالفان میزدند تا خرابیهای که از غوزان مانده بود اطلال شد و قحط و غلا و وبا ظاهر شد تا بازماندگان تیغ و شکنجه غوزان اینبار بگردند و قومی علویان و سرغوغاء شهرستان کهن آبادان کرده بود و بر برجهام جنیقها نصب کرده بقیه از ضغفاء بازماندگان همه بایشان پناهیدند و موید آیه شاد باخ که سرای سلطان بود و سرای امرا و سوری منبع داشت آبادان کرد و آلاتی که در شهر مانده بود بدار انفال و چوب با آنجا نقل و تحویل کردند و بعد از یک هفته شهری بدان مجموع و آراستگی چنان شد که کس محله و سرای خود باز نمیشناخت و آنجا که مجامع انس و محافل صدور و بدور بود مرای اغنام و مکامن و حوش و بهایم شد و گویند که آنجا که بود آندلستان باد و بوستان در بوستان شد کوف و کر کسر امکان شد گرگ و روبه را وطن بر جای رطل و جام می کانان نیارستندی (۱) بر جای چنگ و نای و نی آواز اغست و وزغن زینسان که چرخ نیلگون کرد آنسامان (۲) رانگون دیار کی گردد کنون گرد دیار یارمن و غزان با جمله بلاد خراسان این معامله کردند مگر شهر هرات که سوری منبع داشت نتوانستند شد و سنجر تا دو سال و نیم در میان ایشان مقید بماند اتفاق افتاد که بدر بلخ شدند و بعضی را بندگان خاص چون مؤید آیه و جماعتی دیگر تا خدمت آمده بودند اما بحضور امراء غوز قریز و طوطیبک در پیش سلطان نیارستندی مؤید آیه فوجی غوزان را بفریفت و موجب و نان پاره از سلطان موعود کرد یکروز در محافظه سلطان آن فوج را نوبت بود سوار شدند بر سم تماشا و اسبان براندند تا آب جیحون برابر ترمذ از پیش کشتی ترتیب داده بودند چون از وقت نزول سلطان در گذشت امراء غوز جمله بر نشستند و بر اثر براندند چون بکنار آب رسیدند ایشانرا دیدند از آب گذشته مایوس و نومید باز گشتند و سلطان بر قلعه ترمذ شد چون خبر خلاص او باطراف رسید

(۱) امیر معزی - گوران نهادستند (۲) امیر معزی - آن سراها

امراء و لشکر خراسان فوج فوج میرسیدند تا گروهی انبوه مجتمع شدند آنکه سلطان متوجه دارالملک مرو شد و بکوشک اندوانه فرود آمد و بر مردم جمع اسباب مشغول شد بعد از دوسه ماه فکری نوائی و اندیشه قلب منازل برو مستولی شد که خزاین خالی و ممالک خراب و رعیت منتشر و چشم مقفود و فکر و اندیشه نفسانی و ضعف و اختلال انسانی بهم پیوست و بموضعی انجامید که آخر امراض بود و منقض اغراض در شهر احدی و خمسین و خمسمائه از دینی بعبی نقل و تحویل کرد در دولتخانه که بمر و ساخته بود او را دفن کردند و ولادت او در شهر سنجر شام بود در تسع و سبعین و اربعمائه مدت عمرش هفتاد و دو سال و اندماه و پادشاهی شصت و یکسال از آن بیست سال در ملک خراسان و چهل و یکسال در سلطنت جهان و اصحاب تاریخ فراوان توقیعهاء او دیده اند حلیه او گندم کون بود آبله نشان تمام محاسن طولانی و عرضانی و بعضی از موی شارب بآبله رفته پشت و بالا افراشته تمام بالا و زراء او شرف الدین ابوطاهر قمی و تغاریک کاشغری معین الدین مختص الملک الکاشی و ابوالقاسم درگزینی و فخر الملک بن نظام الملک و صدر الدین محمد بن فخر الملک حجاب محمد علی العاجب و حسین العاجب و نظام الدین محمود الکاشی العاجب و فلک الدین علی خیری و صفی الحضرة ابوطاهر الکاشی بزرگی بود کریم مثل برامکه و خواهرزاده او معین الدین مختص الملک کاشی است که از تربیت او بوزارت شرق و غرب رسید صفی اول کدخداء امیر بزرگ قماج بود و ترشک نصرانی صفی الحضرة را هلاک کرد و معین الدین مختص الملک ابونصر بن احمد بن الفضل بن محمود کینه او از ترشک باز خواست و معین الدین بشهر مرو بدست ملاحظه کشته شد و از آنجا او را بدولتخانه الب اوسلان بمر و آوردند بجامع مرو و بعد از سنجر لشکر او محمود خان خواهرزاده سلطان را بسلطنت قبول کردند و در نسا بور بر تخت نشاندند بعد از آن مؤید ابیه سنجری بر نسا بور مستولی شد و محمود خان را بگرفت و نیست کرد و مرو و خراسان جمله در دست غزان بود هر بیراهی که ممکن بود میگردند

### ذکر جلوس سلطان محمود دین ملک شاه

سلطان محمود پادشاهی بود زیبا صورت نکو سیرت لطیف طبع خوش سخن شیرین بدله موزون نکته مطبوع حرکات نیکو خط پسندیده عبارت از آل سلجوق او پر معنی تر و دراکه تر هیچ ملک و پادشاه نبود بر دقایق امور و غوامض ملک ممتاز و منفرد و واقف بر جزوی و کلی احوال ملک اما چون گل و حباب کم زندگانی بود از کثرت مباشرت علت های مزمن برو مستولی شد بشکره و کیوتران و مرغان شغف تمام داشتی مثل سنقود تر کستانی و شاهین وی و کوهی و پادشاهی و دهستانی و روستائی و باشه جرجانی و کدورانی و شکال عوری و عراقی و یوزقمی و نیمروزی و قهستانی و بامیانی بایشان رغبت هر چه تمامتر داشتی و اوفات او بر طعمه دادن و حل و عقد ایشان مصروف چنانکه بمصالح جزوی مملکت نمیرسید و پروای هیچ کار نداشت آورده اند که چهار صد شکاری بقلا ده زمر صغ و لبرهای ابریشمین و جل های زربفت داشت بعد از وفات پدر در احدی عشر و خمسمائه بر تخت متمکن شد و چون عمش سنجر بعراق آمد با او مصاف داد و شکسته شد عم او را باز خواند و بناخت و سلطنت عراق بوی داد و زن او ملکه خاتون دختر سنجر در هفده سالگی بمرد سلطان خواهرش سنی خاتون بجای او فرستاد و سلطان محمود در پادشاهی متمکن بود اغلب مقام او در اصفهان بودی و بغداد یکنوبت میان او و خلیفه مستر شد بالله وحشتی پدید آمد و کار بجائی رسید که بغداد را حصار داد و بست بعد از آن میان شان مصالحه شد و بعد از آن از خلیفه عذر خواست سلطان مبارک سایه بود خادمان بسیار داشت بحکم آنکه در سرای زنان نشستی لاجرم خادمان او همه بدولت رسیدندی و در عراق مدارس و ابنیه خیر ساخته است بهر موضع و بر احوال دیوان و دفاتر و قوف تمام داشتی و از اقطاع حشم با خبر بودی و هر روز دفتر روزنامه چه و دستور او ارج و جامع الحساب از مستوفی بخواستی و مطالعه کردی و هیچ کار برای او پوشیده نبودی و همچنین از عارض دفتر عرض حشم و توجیها ت ازیشان از ممالک طلییدی و جوانب حواشی و رواتب و وظایف مقیمان در گاه دانستی و از عراق بهیچ طرف سفر نکرده بود اما بهر مواضع که شکار گاه و

مرغزاری بودی آنجا نزول کردی و شکره برانیدی و صید و آهو دوانیدی و وحوش و طیور نخجیر کردی در اربع و عشرين و خمسمائه برادرش مسعود خلاف نمود و بقصد او از آذربایجان لشکری بیاورد سه شنبه شانزدهم ربیع الاول در حدود آسدا بادمصاف دادند طالع سلطان محمود شکسته شد و صدمه هزیمت بمیمنه رسید امیر قسیم الدوله بر شوقی در کمین بود بر لشکر مسعود حمله کرد و ایشانرا هزیمت کرد جیوش و لشکر بگریختند و بر شوقی بر اثر میتاخت و اعدا راهی انداخت مؤید الدین طغرانی و زین الکتاب اسیر شدند هر دو را پیش سلطان محمود آوردند هر دو را هلاک کرد و بر شوقی همچنان بر عقب مسعود میتاخت تا بحدود قراء همدان او را دریافت و پیش برادرش محمود آورد محمود خلعتی که سلطان باو داده بود درو پوشانید و هر چه از آن غارتیده بودند بابرادر رد کرد و محمود در یازدهم شوال خمس و عشرين و خمسمائه بشهر همدان وفات یافت مدت پادشاهی او چهارده سال و عمرش بیست و هفت سال حلیت او گرد چهره سرخ و سفید گرد محاسن ربع القامه قوی بازو و مناسب اعضاء مبارک لقباشاست بها بود وزراء و حجاب او وزیر ریب الدوله ابو منصور القیراطی و کمال الدین شمس الکفایة السمیرمی و شمس الملک بن نظام الملک و شرف الدین انوشروان بن خالد الکاشی و قوام الدین ابوالقاسم درگزینی حجاب محمد بن علی بار طغایرک ارغان - چون محمود وفات یافت برادرانش مسعود و سلجوق با خلیفه سوگند خوردند که در طاعت او باشند در حدود دینور با عم خود سنجر مصاف دادند از جانبین تا چهل هزار کس کشته شدند و برادران منہزم گشتند سلطان سنجر طغرل بن محمد بن ملکشاه را بپادشاهی عراق نشانند و مظفر و منصور بخراسان رسید

**ذکر جلوس طغرل بن محمد بن ملکشاه**

سلطان طغرل بن محمد پادشاهی بود بعدل و سیاست موصوف و اخلاق او بحیا و وقار و غیرت و حمیت و کرم و شجاعت معروف و از هزل و فواحش و ملاءب دور در مدت ایالت سلطانه محمود او ملازم عم خود سنجر بودی و بعد از محمود سنجر ولی عهدی بوی تفویض کرد و مسعود و داود برادران منہزم ببغداد رفتند در صفر ۵۲۵ مسترشد در بغداد

خطبه بنام او کرد و بعد از بنام برادرش داود بن محمود و ایشانرا خلعت پوشانید و با آذربایجان فرستاد طغرل چون بعراق آمد میان او با برادران مسعود و داود چند نوبت جنگ افتاد آخر طغرل شکسته و منہزم شد مسعود بهمدان مقام ساخت و در ثمان و عشرين و خمسمائه ببغداد رفت طغرل را ملک مہنانبود بجانب خوزستان میرفت خواجه قوام الدین درگزینی را که وزیر او بود بیاویخت در اشتهر چه سرگردانی خویش همه ازو میدانست و از «نحن قسمناهم معیثهم فی الحیوة الدنیا» نمی اندیشید و رفغنا بهضمم فوق بعض درجات «نمیدانست لاجرم زید و عمر را در کار ادرات باریتعالی شریک و معاون میکرد تا از ناگاه در تسع عشرين و خمسمائه بدر همدان وفات یافت عمرش بیست و پنج سال پادشاهی سه سال حلیت او سرخ چهره فراخ پیشانی کشیده محاسن ذوابه دراز قامت باعتدال پشت و بال او پیوسته ابر و گشاده ستر بازو و ساق وزیر او ابوالقاسم درگزینی و شرف الدین علی رجاء حجاب منکوب و یونس نیار

**جلوس ابو الفتح مسعود بن محمد بن ملکشاه**

سلطان مسعود پادشاهی بود با فر و شکوه تہمتن تن حیدر دل رحیم کریم عادل منصف چنانکه بقد و قامت و قوت و شوکت او پادشاهی در آل سلجوق نبوده هم آرایش تخت در ایوان و هم زینت میدان و شکوه باغ و راغ بحمله سپاهی بشکستی و بزخمی سری بر بودی خوشخوی طرب و هزل دوست مبارک سایه فرخ پی در عهد اولشکر و رعیت آسوده و مرفه بودند و در خصب و رخص نعمت و مسرت و شادی بر جهانیان گشوده سپاهی با ساز و عدت و رعیتی در امن و رفاهیت زاهد دوست درویش بخشای با مردم سلیم القلب با مجانبین و هرغان محبوب مؤانستی داشتی بزبان سر با ایشان سخنی گفتی و از تکلف و تنعم و رعونت و تکبر دور بودی و از صیدشکار سیری نیافتی و نه تنها بر شیر کشتن دلیر و ما هر بودی و در صفاء مصاف خود چون حمله بردی کس را محل نهادی اغلب خزانه اش خالی بودی و حملها که از اطراف رسیدی هم در بارگاه ببخشیدی و چون برادرش طغرل در همدان در سرای علاء الدوله وفات یافت او ببغداد بود امراء عراق مسرعی با ستحضار دوآیندند و داود به تبریز

بود اتابك قراستقور در خدمت او بوی هم قاصد فرستادند و او را بیادشاهی خواندند بدر  
همدان مسعود بوصول مسابقه نمود چون از جلوان بگذشت راههای عراق بپرف آگنده  
بود و سرما بغایت برودت شتران در پیش داشته راه میکوفتند و سواران بر اثر ایشان  
میرانند تا حدود کرمانشاهان و همچنین تا بدر همدان رسیدند امراء موافق و مخالف که  
میل بپراورش داود داشتند بیکبار دستبوس او کردند و روز دیگر بر تخت نشاندند و بار  
دادند سنجر دختر خود را گوهر خاتون بعقد نکاح بوی داد مسترشد در بغداد از ائمه  
استیفاخواست و خطبه از نام مسعود بینداخت و بنام سنجر کرد و از بغداد متوجه قهستان  
عراق شد خواست که ملک عراق عجم و خراسان با قبضه تصرف گیرد سلطان داود اتابك  
آقسنقور را باستمداد و اعتضاد خویش خواند چون از دینور بگذشت و بحدود اسد آباد  
رسید بمرحله پنج انگشت نزول کرد سلطان مسعود بوی رسید بعد از کوشش و ملاقات  
امراء بغداد منهنز شدند و روی مسعود ندیدند مسترشد بر سر تلی با خواص استاده  
حاجب دینار را فرستاد تا او را زمین بوس کرد و نگاه داشت و برای او نوبتی و سر پرده و  
دهلیزی نوبزدند و اسباب مطبخ و شرابخانه و مالا بد ضروری او جمله ترتیب کردند روز  
دیگر بگاہ بر رسم طواعیت پیش رفت خلیفه او را بنشانند از آنجا برون آمد و در روز  
روی باذربایجان نهاد چون بمراغه رسید و بدیهه بالین نزول کرد رسولان سنجر رسیدند  
مسعود با استقبال او اقدام نمود باطنیان فرصت نگاه داشتند در نوبتی رفتند و او را کارد  
زدند کشته شد در ذی قعدة سبع و عشرين و خمسمائه سلطان از آن حادثه مولم محزون و مهموم  
شد و از آنجا بقهستان عراق کشید و از آنجا ببغداد آمد با سپاهی گران و راشد پسر  
مسترشد عزم لشکر کشی و قصد انتقام خون پدر خویش داشت و در همه عراق و کوهستان  
قحط سالی عظیم راشد از بغداد بیرون آمد بعزم اصفهان و بکچند شهر را حصار داد از  
غلا و بلاوتنگی مردم بکدیگر رامیخوردند سعد الدوله والی اصفهان بود ملاحظه را شد  
را کاردی زدند و بمرد او خطبه از نام مسعود بنام داود کرده بود سلطان برادر مسترشد  
المقتفی را برون آورد و بخلافت نصب کرد مقتفی خواهر مسعود فاطمه را بخواست  
و از بغداد بهمدان آمد جماعت امرا بایرسق صاحب اشتر هم عهد شده بودند بر مخالفت

سلطان و در خواستهای نا واجب میکردند و بحدود اشتر در مرغزاری فرود آمده بود  
سلطان از همدان شب براند و نیمروز بایشان رسید همه خفته و آلوده بخواب خوش  
غنوده سلطان در خیمه امیری میان لشکر گاه فرود آمد و چون امر را از وصول او خبر شد  
بر او جمع آمدند همراغفو کرد و از سر گناه ایشان برخاست و زمستان دیگر بجانب بغداد  
رفت و کمال الدین محمد خزانه دار را وزارت داد و او مردی متهور دلاور بود با کفایت  
و شهامت تمام و بر دقایق امور ملک و دولت بینا و دانا و امر او احرمت نگاه نمیداشت و نان  
پاره بکسان بالشکر میداد امرا باتفاق استماله نامه با اتابك قراستقور نوشتند که این وزیر باها  
استخفاف و استهزا میکند و کس را وزن و محلی نمی نهد سلطان را بر تو متغیر گردانیده تدبیر  
کار او بوقت خویش بکن مبادا که استیلا زیاده شود قراستقور با سلجوق شاه از آذربایجان بیامد  
و بر غزار سک فرود آمد که سلطان او را نامزد خطه فارس کرده بود که برادرش سلجوق شاه  
را آنجا بملکی بنشانند از مر غزار سک پیغام بسطان فرستاد که درین کار قدم بر ندارم تا سر  
و دست محمد خازن بمن نفرستی سلطان مضطر و متحیر شد عاقبت محمد خازن را بگریختند  
و سرودستش جدا کردند قراستقور پیارس اقدام نمود و منکوبرز را بشکست و سلجوق شاه را  
بملکی آنجا نصب کرد و وزارت سلطان به عز الملک دادند که کدخدای قراستقور بود  
قراستقور از پیارس باز گشت منکوبرز باز آمد سلجوق شاه بیمار بود در محفه میگریخت  
بحدود بهزاد منکوبرز پیش آمد و زمین ببوسید و گفت بنده فرمان برم و ولایت از آن  
تست کجامی روی اگر بنده لایق بندگی نیست اینک سرو تیغ و بسیارتضرع و فروتنی کرد  
تا او را بشهر شیراز باز آورد و بگر مسیر فرستاد بحدود نوبندگان و برشاور و دژ سفید  
که قلعه ای از آن حصین تر و دژی از آن محکم تر و متین تر نیست برو چشمه های آب  
بسیار که آسپاها بگرداند و درختان میوه دار انگور و انار و سیب و انجیر و انگین فراوان  
و چندان زمین مزروع و محروس که در حد و عدنیاید و گله ها و گوسفند و شکاری بسیار  
همه بشیر از آورند از غایت ارتفاع و علو بدیوار و سور حاجت ندارد از جمله کوه و کمر  
است سلجوق شاه آنجا وفات یافت اتابك قراستقور بهمدان آمد از سلطان تشریف یافت و  
باذربایجان رفت و آنجا فرمان یافت بعد از وفات او جاولی جاندار بزرگ و معتبر شد

مسعود از همدان بری آمد که سنجر بر عباس متغیر بود و مسعود را فرمود که او را بگیرد و ری از او بازستاند چون سلطان بظاهر ری رسید عباس استقبال کرد بایشککهای غریب و خدمتهای شایسته مسعود مصلحت ندید او را رنجانیدن که مردی غازی بود و بدنامی حاصل میشد از ری بهمدان آمد و از آنجا باصفهان آمد درینوقت امیر حاجب عبدالرحمن بود همه امرا با او در قصد خواجه عزالملک یکی شدند و سلطان را بر آن داشتند تا او را بگیرد و بحاجب تناسپرد و چون بدر همدان رسید در گذشت در آخر تابستان امیر حاجب عبدالرحمن سلطان را مهمانی کرد چنانکه در هیچ عهد مثل آن کس مشاهده نکرده باشد از تکلفها و بخششها و عبدالرحمن و بزابه و عباس باهمدیگر عهد بسته بودند در مخالفت و مضادت سلطان و سوغندهای مغلظه خورده که باقی عمر موافق و مؤالف باشند در غیبت و حضور و دائماً یکی ملازم تخت سلطان باشد و محافظت غایبان نماید عبدالرحمن پیغام فرستاده بود و ایشان را خوانده که از ناگاه خبر وصول بزابه باصفهان رسید و هر دو ملک زادگان محمد و ملکشاه را آورد بقصد مخالفت و هبانت و باسلطان زیاده لشکری نبود حالی با آذربایجان مسرعان دو انید باتابک ایلدگز که مطواع ترین بندگان خاص بود که هر چه زود تر بمایوند و سلطان بجانب بغداد تحویل کرد هنوز سه مرحله بیش نرفته بود که بزابه بهمدان رسید و اتابک ایلدگز با سپاهی تمام ساخته و امراء آذربایجان از راه سیاه کوه و هینور بکرمانشاهان سلطان رسیدند سلطان بایشان مستظهر و مستوثق شد و لشکر را طمانینه و اعتماد پدید آمد بحلوان برفی عظیم آمد و سلطان سه ماه زمستان و یکماه بهار ببغداد مقام کرد و از آنجا براه در بند قراغلی بجانب آذربایجان آمد و ملک زادگان ارسلان و ملکشاه بن سلجوق را با خدمت بردند بقلعۀ تکریت بسپرد با امیر مسعود شهنه بغداد و گو تووال قلعۀ تکریت سلطان از آنجا بمرآغه آمد و جاوولی با امراء آذربایجان بخدمت مبادرت نمودند چند روز آنجا مقام بود و از آنجا بخدمت سلطان آمد بمیان و کاغذکنان سلطان در آنوقت خاص بیک لشکری را بر کشیده بود و روز بروز او را تربیت میکرد و امراء حساد را در دشواری می آمد زلات و غترات و محاروی و مساوی او میگفتند و با جاوولی که مقرب سلطان بود شکایتها میکرد و قصد او فتنه هائی انگیزختند عاقبت جاوولی با او

غدر و قوف بود و او شاگرد طشت دار سرای خلیفه بود باغلامی جامه دار سلطان آشنائی داشت در اثناء شراب از سرمستی گفت «فقد استولى الوسواس على العباس من مطر يوم العيد» این غلام صاحب فراست بود متوهم و متفکر شد با پسر میگویند چگونه چیزی میگویی که معین نمیدانی و من از این حالت باخبرم و فلان خاصکی سرای با من گفته اگر راست میگویی برگوی تا دانم که تو میدانی کودک مستطافح بود صورت حال برآستی تقریر کرد از ابتدا تا انتها غلام جامه دار او را آفرین کرد و صورت این قضیه را برای سلطان آنها سلطان عباس را بسرای خویش خواند و بفرمود تا سرش از تن جدا کرد و دو جثه اش بدجله انداختند میان کشتن عبدالرحمن و عباس کمتر از یکماه بود و سلطان تاج الدین وزیر را معزول کرد و پیارس فرستاد و بزبان او به بزابه پیغام فرستاد که دانستی که با هم عهدان توجه کردم اگر خواهی که به ایشان در رسی بای از حد بندگی بیرون نه و بعضیان گرای بسم الله بزابه چون این خبر بشنید حالی با محمد و ملکشاه و لشکری بدر اصفهان آمد در شهر بر و گشودند و غلیک شهنه پیش او آمد و ملک محمد را بر تخت نشاند و پنج نوبت بز سلطان از بغداد باز گشته بهمدان رسیده بود با حشمتی اندک مسرعان پیایی بخاص بیک لشکری فرستاد که در آمدن مستوفرباش و تعجیل نمای بالشکر گنجه و اران و همچنین باتابک ایلدگز و بامیر شیرزاد و به اتابک ارسلان ایه تا بالشکر آذربایجان بزودی بمدد سلطان اقدام نمایند و از اتفاق نیکو چون بزابه از اصفهان بیامد بهر موضع و منزلی مقام میکرد و به آهستگی می آمد و چشم را بوعد ها نوید استعمال میداد چون بجدود کرخ و سیلاخور بکوروب رسید سپاه اران و آذربایجان در روز برسیدند سلطان فرمود تا بمیدان دیه یاز فرو آمدند سلطان روز دیگر با جمله جنود روی بمرغزار قرا تکین نهاد چون بمرغزار دیه کهران رسیدند بزابه برابر برسید و هم در روز صوف تعیبه دادند جنگی سخت و گوشش بسیار نمودند و میسرۀ سلطان را خالی کردند عاقبة الامر بزابه در میان مضاف پیاده بیافتند سپاهی رستم نام چاکر حسن جانند از او را بشناخت گفت یک دیه از ولایت فارس بتو دهم اگر اسی بیاری و مرا برون بری سپاهی برفت و حسن جاندار را خبر کرد حسن او را اسیر کرده پیش سلطان آورد سلطان گفت پیغامت فرستادم که بجای خود بنشین و بترك مخالفت و مضادت بگویی از هم عهدان خویش اعتبار و انزجار نگرفتی و

شمشیر خویش به اتابک خاص بیک داد تا او را بدو نیم کرد و سرش ببغداد فرستاد از در سرای خلیفه بیاویختند دو معنی را او هر دو ملک زادگان را جانب فارس روانه کرد و خود باز بهمدان آمد بکوشک کهن و این مصاف در سنه احدی و اربعین و خمسماهه بود و سلطان از آنجا متوجه ساوه شد و با ذریبجان آمد و در آخر تابستان بدر همدان آمد و با آخر خریف سنه ثلث و اربعین و خمسماهه قصد بغداد کرد در ماه شعبان خاص بیک و جمله امر با خدمت او و چون بمرحله اسد آباد رسیدند خبر متواتر شد که رایات سلطان سنجر بری رسید جماعت نادانسته میگفتند که بقصد خاص بک میآید و بجهت او بامسعود عتاب خواهد رفت برای تریبیت خاص بیک چه با سلطان گفته تا او ملک عراق فرود گیرد و بام عصیان ظاهر کند سلطان بنعاص بک گفت بر کشیده و بزرگ کرده من بر کشیده سلطان اعظم باشد و امثال این از اجیفا از افوا عوام انتشار یافته القصه بر آن قرار افتاد که مسعود جریده بامعدودی چند بخدمت عم هبادرت نماید و خاص بیک و باقی امرا و حشم و بنه بمرحله اسد آباد مقام سازند تا استرجاع سلطان برین موافقه برفتند و سلطان بری بخدمت عم رسید و شرایط بندگی تمهید کرد و در عواقف عبودیت خدمتهای پسندیده نمود در اثناء حکایات و ماجرای روزگار از اختصاص خاص بیک و آمدن او به مسعود با سلطان سنجر تقریر کرد و از زبان خاص بیک عذری تمهید کرد که غایب بود و بمهمی رفته عنقریب بر اثر بنده به بندگی میرسد و در حال کس فرستاد و خاص بیک را بخواند او با تحف بسیار و نقایس و غرایب بيشمار بری آمد و بمیدان مبارک بدستبوس اعلى رسید و هم در روز سلطان اعظم با خود حریف گوی گردانید و طباطب و چون چابکسواری و طرد و ناورد و کرو و فراو مشاهده کرد مسعود را گفت خاص بیک زیاده ازین درجه و مرتبه استحقاق دارد مسعود هجده روز در ری بود و از عم اختصاص نواخت و خلعت بسیار یافت امر آخر اسان بوجود او مستظهر شدند و تشریف او پوشیدند و مسعود در منتصف رمضان از ری بازگشت و بر صوب اسد آباد متوجه بغداد شد و سلطان اعظم با خبر اسان مراجعت نمود در صفر اربع و اربعین و خمسماهه از بغداد معاودت نمود و با در همدان آمد در رجب این سال ساوه رفت و در آخر شوال به آذر بایجان شد و در مرحله دول بیک دو منزلتی تبریز نزول کرد و مدت دو ماه آنجا اقامت نمود ملک محمد بن محمود بجانب ارمن بود سلطان رشید جامه دار و موفق گرد بازور ابفرستاد تا گهر

خاتون دختر او را که منکوحه ملک محمد بود و احیاناً میانشان وحشتی قایم بیاورند او را بیاوردند و ملک محمد بدر همدان بخدمت سلطان آمد و سلطان بفصل تابستان در صفر خمس و اربعین و خمسماهه با در همدان آمد و زمستان ساوه رفت در رجب همانسال و او آخر شوال باز بسوی آذر بایجان شد و بدر مرغه فرود آمد شهر را حصار دادند و بدور و بستند و بازو شهر را خراب کرد و میان ارسلان ابه و خاص بیک وحشتی قائم بود از قدیم بازمراء دولت در میان آمدند و آن وحشت را برداشتند و ایشان بدر قلعه روئین دژ بایکدیگر دیدار کردند و سلطان با در همدان آمد و در سنه ست و اربعین و خمسماهه در فصل خریف بجانب بغداد رفت و آنجا بتماشای شکره و صید و نخجیر اشتغال داشت و ملک شاه بن محمود در خدمت او بود تا روی بهار باز بهمدان رجوع نمود بکوشک خویش نزول کرد و از جهان آنمقدار که در حکم او بود مسلم و مصفی شده بود و معاندان و متمردان مقهور و مقموع گشته امراء دولت و ملوک اطراف مطیع و منقاد شده و سپاهی بایرگ و ساز تمام آسوده و رعایا بر بستر رفاهیت و آسایش غنوده در آخر جمادی الاخر بر مزاج سلطان اندک مایه عارضه روی نمود ابوالبرکات طیب از بغداد با خدمت آمده بمشورت دیگر اطباء حاذق معالجه بشرط قانون میگردند بیکهفته آنرنج زایل شد و مزاج روی بصحت نهاد اما باز مکیس کرد و در شب اول رجب سبع و اربعین و خمسماهه در گذشت بکوشک نو که در میان شهر همدان ساخته بود هم در آن شب او را بهمدان نقل کردند بمدرسه ای که جمال الدوله اقبال بنا کرده بود بمحلت سر برزه و او را آنجا دفن کردند ملکش هجده سال و عمرش چهل و پنجسال حلیت او اسمر بود خفیف العارض بقامت و بسطت از جمله مبارزان افزون دراز رکاب قوی یال فراخ سینه وزیر او شرف الدین انوشروان بن خالد الکاشی و عماد الدین ابوالبرکات درگزینی و کمال الدین محمد خازن و عبدالملک بروجردی و مؤید الدین ابواسماعیل طغرائی و تاج الدین شیرازی و شمس الدین ابونجیب حجاب منکوبرزتار، عبدالرحمن، خاص بیک

### جلوس ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه

سلطان ملکشاه پادشاهی باقوت و شوکت بود قوی بازوی سخت کمان خوشخوی کریم سخی جواد اماهزل دوست و دون پرور بود و مولع بر شراب و شکار و مباشرت مدبر ملک خاص بیک بود بمبداء ملکش در رجب سبع و اربعین و خمسمائه بود بعد از وفات عمش سلطان مسعود و عزلش هم در شوال این سال بود و سبب عزلش آنکه شب و روز با معدودی چند مرد و مطرود و مجهول فضول ناجنس مثل زنگی جمال نام بشراب و لهو و لغو و عشرت مشغول می بود امرارا بار کمتر میداد و با استغوا و استهوا میساخت و بکار ملک نمی پرداخت بایاران مواطاة و مواضع کرده بود که خاص بیک را بگیرد پیش از خوردن شام او چاشت خورد و امر احسن جاندار و دیگران با او استشاره نمودند و رای بر آن مقرر شد که او را بگیرند او را بازنگی و دو خدمتکار دیگر در خانه بگرفتند و موقوف کردند سه ماه پادشاهی کرد و برادرش محمد را از خراسان بیاوردند و بجای او بر تخت پادشاهی نشاندند و بعد از آن بهمدان در برجی مقید و محبوس شد ملکشاه بعد از پانزده روز شبی از راه آبریز که بر صحرا داشت بر ریمان بزرگ آمد و با غلامی وعده کرده بود و او اسیب آماده نیکو و معد داشت سوار شد و بگریخت و بجانب خوزستان رفت (و در مدت ملک برادر اغلب بخوزستان بود) خواهرش ملک نسب میل باو بیشتر داشتی روزی از اصفهان بطرف خوزستان میرفت و خر و ارهای زروسیم و عدت پادشاهی از جهت برادر میبرد تالشکر بر جمع شود سلطان محمد ازین حال آگاه شد اتابک ایاز را بالشکری بفرستاد تا آن خزاین و اموال و سلاح و سلب جمله نهب و غارت کردند ملکشاه را قوت مقاومت و محاربه برادر نبود (بعد از وفات برادرش محمد چون سلیمان شاه بدر همدان بملک بنشست او اصفهان بگرفت و پنج نوبت بزد) و نزدیک شد که ملک سلیمان شاه مشوش و مضطرب شود بعد از پانزده روز که در اصفهان بود پانزدهم ربیع الاول سنه خمس و خمسين و خمسمائه فرمان یافت و ملک بزحمت حاصل کرده بگذاشت و مدت عمرش سی و دو سال و دو ماه بود و مدت پادشاهی بعد از وفات سلطان مسعود چهار ماه در همدان و یکبار دیگر در اصفهان شانزده روز حلیت او

آبله نشان چهره بزرگی مایل محاسنی کرد و سیاه قوی بازو و ویال معتدل قامت وزیر شمس الدین ابونجیب حاجب خاص بیک

### جلوس محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه

سلطان محمد بن محمود پادشاهی زیبا خلق نیکو خلق بود عقلی کامل و رای صایب و طبیعتی خوب داشت نیکو عهد ثابت قدم دیندار دانش دوست نیکو لفظ دقیق نظر معانی شناس دشوار پسند اول ملکش در محرم ثمان و اربعین و خمسمائه چون برادرش را بهمدان بر تخت نشاندند اتابک خاص بیک امیر جمال الدین قفشد بن قیماز را بخواند و بخراسان فرستاد جمال الدین قفشد با سلطان مقرر کرد که اول روز که بهمدان رسد اتابک خاص بیک را بگیرد و نمود که او را عزم چنانست که اگر بفرمان او نباشی با تو همان معامله کند که با برادرت کرد و با خلیفه مقرر کرده که پادشاهی عراق بوی دهد و سلطنت از این خاندان براندازد سلطان محمد را این سخن دلپذیر آمد و آیه « ان جاءکم فاسق نبأ فتنینوا ان تصیبوا قوماً بجهاله » از خاطرش فراموش شد و در محرم ثمان و اربعین - و خمسمائه - بهمدان رسید امراء دولت جمله استقبال کردند اینانچ و خاص بیک و جمله مسعودیان آن روز بمرغزار قرانکین شراب خوردند روز دیگر بکوشک مرغزار در همدان فرود آمدند و در کوشک مسعودی بارداد و امراء دولت آنروز پیشکشها کردند اتابک خاص بیک از انواع غرائب و نفائس نوادرا از اسلحه گوناگون و انواب و خیول گزین که مثل آن در هیچ عهد کسی ندیده بود پیشکش کرد چون سلطان خدمتهای او مشاهده کرد از خون او بشیمان شد میخواست که بیپانه ای بر خیزد اما اجل او رسیده بود و دور حیات با آخر آمده بعد از آن از زحمت اغیار خلوت کردند جمال الدین قفشد و برادرش و خاصکیان و مطیعان سلطان و زنگی جاندار و شومله هر دو با خاص بیک بودند خاص بیک سخن آغاز کرد که قواعد و ترتیب پادشاهی چگونه میباشد نهاد جمال الدین قفشد مانند عزرائیل از پس پشت او در آمد و گریبان قبای او سخت بگرفت و گفت بر خیز چه وقت نصایح و مواعظ است و باتفاق او و صرم و محمدیونس او را بگیرفتند و از آنجا در خانه بردند و سرش از تن بتیغ جدا کردند

( و زنگی جاندار دست بقبضه تیغ خواست کرد او را نیز بگرفتند و سر بریدند )  
شومله پیش از وقوع بفرست ضمیر آن نقش ادراک کرده بود دامان خاص بك بگرفت یعنی  
بیای او در نیافت شومله از گوشك فرود آمد و انگشتری خاص بك بنشان بر کابداد که  
امیر میفرماید که اسب بمن ده که بمهمی نازك بشهر میروم باسب خاص بيك بر نشست و  
راه خوزستان گرفت و تاشب هنگام سی فرسنگ رفته بود و تا عمر او بود بخدمت هیچ  
سلطان دیگر نرفت چون اضطراب در گوشك افتاد لشکر خاص بيك آهنگ گوشك کردند  
بمشورت وزیر جلال الدین در گزینی سر خاص بيك و سر زنگی جاندار از بام گوشك فرو  
انداختند جمله بر میدند و باز گشتند بعد از آن قفشد با سپاهیان سلطان بسر خزانه و سرای  
اورفتند از جمله غارت که در خزانه او یافتند سیزده هزار جامه اطلس سرخ نابریده بود  
غیر دیگر رنگها و از آلات زرین و سیمین هفت عدد خم سیمین یافتند دستختم زرین گردن  
آن مرصع کرده و عدت و ترتیب پایگاه راقیاس نبود و هزار و چهار صد اسب و استر زینی همه  
اختیار بغیر آنچه بپهر شهر و نواحی بسته بودند فی الجمله آن اموال و تجملات و نقود و اجناس که  
از خاص بيك بخزانة سلطان رسید هیچ سلطان اجمع نبود و دفاین و ودایع و ذخایر که ندانستند  
و نیافتند آنرا خدای دانند و بس ( که چند بود و که برد ) و در آنوقت که مسعود از دنیا نقل کرده  
بود و ملکشاه و سلیمان شاه معبوس بودند سلیمان شاه از دست برادر در قلعه فرزین مدت هفت  
سال بتدبیر کوتوال قلعه امین الدین مختص بزیر آمده بود و بجانب آذر بایجان رفته امراء اطراف  
را بدست آورده چون اتابك ایلدگز و اتابك ارسلانیه و البقوش کر نه خر و فخر الدین زنگی و  
مظفر الدین البارغوسر یر نقش بازدار و امیر خوارزمشاه یوسف که برادر زنش بود چون  
سلطان محمد خاص بيك را برداشت بی اندیشه عواقب امور سلیمان شاه بالشکر گران روی  
بهمدان نهاد و با سلطان محمد سپاه اندك بود چه خاصگیان متفرق شده بودند چنانکه قاعده  
لشکریان باشد مع هذا این مقدار دو هوایی و اختلاف آغاز نهادند و سلطان از بهر تسکین نایره  
فتنه بکلاه زرمی بخشید و بجوال جامه میداد میستند و میگریختند تا خزانه خاص بیکی  
سپری شد لشکر نماند و خصم قوی نزدیک رسید سلطان محمد از همدمان باحسن جاندار و  
رشید جامه دار و جماعتی مقربان و مطیعان روی باصفهان نهاد بعد از سه روز سلیمان شاه در

رسید با لشکری انبوه و گروهی بشکوه بر مرغزار در همدمان دو فرسنگ طول در دو  
فرسنگ عرض لشکر گاه بزد و از مهابت و صلابت ایشان شکوهی و هیبتی در دلها می افتاد  
از لشکریان سلطان محمد قومی که خان و مان بهمدمان داشتند گریختند تا مدد و عدد او  
بغایت کم شد همه عراق دل بر پادشاهی سلیمان شاه نهادند فخر الدین کاشی وزیر و مدبر او بود  
و خوارزمشاه یوسف امیر حاجب امر او استند که این هر دو منصب تغییر و تبدیل کنند و  
وزارت بشمس الدین ابو نجیب دهند که وزیر مسعود بود و حجابت بمظفر الدین البارغو  
خوارزمشاه از این سکالشی آگهی یافت باخواهر خویش که در حباله سلیمان شاه بود تقریر  
کرد که شبی که موعود کرده بود با سلطان بگوید که جمله حشم بر تو خر و ج خواهند کرد  
و سلطان محمد را باز میخوانند و امشب بگرفتن تو آمده اند خوارزمشاه حاجب آنشب سپاه  
خویش بر نشانده بود و پیرامون سر ابرده سلطان محمد بداشته یعنی محافظت خوابگاه  
سلطان میکنم سلیمان شاه از بی ثباتی و سبکساری حالی اسب نوبت بخواست و نقدی که  
در خزانه موجود و مهیا بود برداشت و خود را چون موی از خمیر از ملک بدر آورد و بار گاه  
و خزانه واسبان همچنان بجای بماند و بجانب مازندران و خراسان بیرون رفت و امرا از  
این حال بیخبر تار و زدیگر لشکر گاه بر قرار بود و سلطان مقفود و در سر ابرده سلطان لاداعی  
و لا محجیب لشکریان در افتادند و آنچه یافتند بغارتیدند و از یکدیگر همه اندیشناک شدند  
و هر گروهی بجانبی پناهندند و یکدیگر بیغامها میفرستادند که این چه حالتست که رفت  
و مدت این دولت بیست و هفت روز بود بهمدمان و چون کیفیت حال معلوم کردند هر يك با  
ولایت خویش رفتند و چون اینخبر با سلطان محمد رسید اول باور نمیکرد پنداشت که امرا  
مکری سکالیده اند و پراکنده شده تا او بهمدمان باز آید او را بگیرند تا خبر متواتر شد  
سلطان روی بهمدمان نهاد و کفی الله المؤمنین القتال بر خواند و بحدود شهر کوشکی بنا  
افکنند عالی و امرا آلات کوشکهای قدیم بدان موضع نقل کردند و لشکر گاهی ساختند و در  
حوالی آن کوشکهای بسیار ساختند و ملک بر و مقرر کردند و جمال الدین قفشد امیر حاجب بود  
و فخر الدین را از وزارت صرف کردند و بشمس الدین ابو النجیب دادند و سلیمان چون از همدمان  
بگریخت بخراسان کشید در ثلث و خمسین و خمسمائه از راه بیابان تون و جنابد بطبس کیلکی

و بر صوب رجعت بدر اصفهان آمد با پانصد سوار ورشید جامه دار در اصفهان والی بود سلیمان شاه بدر پیغام فرستاد و بمواعید امیدوار کرد اعقاباً بعد اعقاب و اگر اما بعد انعام تا او را در شهر آورد اجابت نکرد و گفت این امانت از برادر زاده تو دارم و در امانت خیانت روا نباشد نخست برو جواب او بگویی که اصفهان و جمله ولایت خود ترا مسلم باشد چون از این درنومید شد و حصنی دیگر نداشت متوجه بغداد شد خلیفه مقتفی او را ترتیب کرد و برگ و آلات و اسباب داد و بسطنت نامزد کرد از بغداد بجانب آذربایجان شتافت و ناگاه از در خیمه ایلدگز باز شد و ملک شاه برادر محمد با او بود و آقسنقور فیروز کوهی از اینانچ مستوحش شده بود هم با ایشان بود ایلدگز را ضرورت شد معاونت او کردن سپاهی انبوه جمع آمدند سلطان محمد را خبر شد از در همدان با لشکری تمام روی بدفع ایشان نهاد و اینانچ ملازم خدمت بود بکنار ارمن بحدود ییلقان مضاف دادند اینانچ در مقدمه بآب بگذشت و سلطان محمد بر اثر ایشان بهزیمت شدند و دست از هم بدادند سلیمان شاه بموصل افتاد و اتابک ایلدگز را سلطان بنواخت و استماله و استعطاف تمام نمود او از کرده خود عذرخواست او را معذور داشت او پسر خود پهلوان محمد را با خدمت سلطان بعراق فرستاد و سلطان چون از طرف آذربایجان ایمن شد در ثلث و خمسین و خمسمائه روی ببغداد نهاد و بقصر فضاغه یکماه توقف کرد که موفق گرد بازو قبول کرده بود که زین الدین علی کوچک را بمدد سلطان آورد و بعد از آن بناحیه تب و رادان در آمد جائی مخلص یافتند و بر آب دجله بگذشتند و زین الدین علی با سپاهی انبوه برسید و بدر بغداد آمدند و سلطان و زین الدین و خواص او بجانب غربی فرود آمدند و پسران قیمازو اتابک ایاز و شرف الدین گرد بازو بجانب شرقی نزول کردند و لشکر سلطان و زین الدین برابر نهر معلی منجیقها نصب کردند و از عراق پسران مظفر الدین حماد برسیدند با چهار صد کشتی پر مرد و سلاح و از حله پسر زاده دیس بادو سه هزار رجاله بیاورد تا لشکری انبوه و حشری بسیار جمع شدند و از طرفین هر روز جالشی میکردند و سنگی چند بیکدیگر می انداختند و کشتیهای بیکدیگر را امیر اندند و از شهر فوجی برون میجوشیدند و با پیادگان لشکر میکوشیدند

و هیچ روز لشکر بیکبار برنشت و جنگ سلطانی نکردند امراء خلیفه از درون شهر سلطانرا عشووه میدادند که فلان روز فلان دروازه می سپاریم و میان موفق کرد بازو و پسران قیماز هم تقاری بود بدین سبب در جنگ تهاون می افتاد و کار بر اهالی شهر تنگ و دشوار شد چه ارتفاعات شهر جمله سلطانیان بر میداشتند و یکمن در شهر نمی گذاشتند از ناگاه خبر رسید که اتابک ایلدگز با ملک شاه بدر همدان فرود آمد و خبر اینجاده زود فاش شد سپاهیان از برای خان و مان و خویش و نان پاره فوج فوج روی بگریز نهادند و چون دانستند که ضبط حشم ممکن نیست و اصلاح نخواهد پذیرفت سلطان فرمود که فردا آبرابره کنیم و روی بهمدان و جانب حشم نهمیم که آن از این مهم واجب تر است لشکر اندیشیدند که فردا انبوهی و زحمت باشد هم امروز بگذریم حال اضطرابی در مردم افتاد و جسربشکست و ملاحان کشتیها بسپاه سلطان بگذاشتند و بگریختند و هر که کشتی می یافت میگذاشت چون روز رستاخیز هزاره در مردم افتاد از مجال غربی رجاله بجوشیدند و عجمیانرا می غارتیدند و از شهر لشکر بیرون آمد هزیمت و مقابله نزدیک سلطان رسیدند و بر شرقی سرای سلطان متاع تجار و قماش سپاهیان بود رجاله بغداد آنرا بغارتیدند و لشکر جانب شرقی در سلاح شدند و صف کشیدند و خیلخانه خود نگاه میداشتند و سلطان در سرای سعدالدوله با غلام و خاصگی چند تاده روز مانده بود و در شباره از آب بگذشت و سر پرده و بنگاه و خزانه و دختران سرای و جمله آلات سلطان بر جانب غربی بماند زین الدین علی کوچک با جمله لشکر بر نشسته بود و با مقابله جنگ میکردند و نگذاشتند که بغداد با جانب غربی آیند و جمله انتقال و احمال بسوختند تا منجیقها و همچنان صف کشیده آماده و ایستاده بود تا بنگاه و خزانه و دختران سرای سلطان بالشکر براه کرد آنگاه بر عقب ایشان روان شد و سلطان بالشکر بر جانب شرقی تا روز بپشت اسب بود باعداد بوقت دمیدن صبح بنه بر نهاد و روان شدند و بیک فرسنگی بغداد فرود آمدند اگر چه لشکر در تزلزل و اضطراب بود لشکر بغداد در چندان قدرت و قوت و توانائی نبود که بر اثر بیامدندی و ناموسی نگاه داشتندی سلطان را از اسباب سلطنت دهلیزی و پنج پاره زیلو شاهی و پنج بار گیر خاص مانده بود امر او خواص از مطبخ خویش

خوانچه طعام می آوردند و بقدای و بعشاء سلطان میامیداشتند تا بعلوان رسیدند و زین الدین علی کوچک آنجا بر رسید با سبب پادشاهی بنگاه و خزانه و پایگاه و دختران سرای و جمله خدم و حشم تمام باز رسانیدند چنانکه هیچ ضایع نشده بود و سلطان را از آن کفایت خوش آمد و او را بنواخت و از آنجا کوچ کرد چون به پنج منزلی همدان رسید اتابک ایلدگز باز گشت و ملک شاه تنها بماند او نیز بخوزستان رفت و سلطان بکوشک همدان فرود آمد سعی ضایع و خزانه تهی و جهد مهممل بعد از آن (نهضتی نکرد) زمستانگاه بساوه بگردی و تابستان بهمدان از ناگاه رنجی برو مستولی شد و یکچند افتان و خیزان می بود تا در ذیحجه اربع و خمسین و خمسمائه از کوشک بمحفه بشهر آمد و بعد از یک هفته وفات یافت و پیش از آنکه سلطان بیغداد رفت شهاب الدین متقال بزرگ را فرستاده بود بکرمان و امام شیبانی را بخطبه خواندن خاتون کرمانی و نقل مهداو بدار الملک همدان در رجب سنه اربع و خمسین و خمسمائه بر رسید و شهر همدان آئین بستند و افزون از یانصد کوشک زده بود و مطربان نشانده و سلطان در محفه با وجود تکسر که داشت با استقبال او مبادرت نمود و مدت پنجمه در حباله او بود و بحکم بیماری بوی نرسید مدت عمرش سی و دو سال و پادشاهی او هفت سال و اندماه حلیت او خوب چهره سرخ سفید فراخ چشم دراز موی متناسب قد لطیف اندام چابک سوار فراخ بال تنگ محاسن پلنگ همت شیر خوی آهومیان وزراء او جمال الدین ابو الفضل و شمس الدین ابو نجیب حجاب جمال الدین قفشدین قیماز و ناصر الدین اتابک ایاز

**سلیمان شاه بن محمد بن ملک شاه**

سلیمان شاه پادشاهی بود خوب روی خوشخوی بذله گوی معاشر طبع اما ثبات و قاروا صطبار نداشت و اقبالش مرافد و مساعد نبود و یکچند بر تخت ملک بود اما بختش باری نداد چون سلطان محمد از دنیا بر رفت موفق گرد باز و از جمله امر ابعدهت آلت و لشکر قوی تر بود و از امراء بزرگ ناصر الدین اقسو و عز الدین صنماز و اتابک ایاز مانده بودند در کار سلطنت باهم مشورت کردند قرار بر آن افتاد که اینانچ را از ری بخوانند و باستصواب رای او سلطانی معین کنند چون بیامد رای بر سلیمان شاه قرار گرفت باستحضار او کس بموصل

فرستادند اتابک قطب الدین مودود که والی موصل بود او را با ابهتی تمام و سازی و عدتی بیقیاس گسیل کرد در دو از دهم ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسمائه بدار الملک همدان رسید و بر تخت ملک قرار گرفت و آرام یافت و وزارت بر خواجه شهاب الدین نقه حامدی قرار افتاد و امیر حاجبی بر مظفر الدین البارغواستمالت جانب اتابک ایلدگز ملک ارسلان را که پیش او بودی و لیعهد کردند و در خطبه و سکه نام او ثبت کردند و اینانچ باز گشت باری و میان موفق گرد باز و عز الدین صنماز و ناصر الدین اقسو همواره در اندرون نقاری بود چه گرد باز و را عداوت که از ایام سلطان محمد بود هنوز در دل مانده بود بحکم آنکه سلیمان شاه همواره بنشاط و عیش و عشرت مشغول می بود و عز الدین و ناصر الدین بیشتر بوی میر رسیدند و میسکالیدند که سلطانز ابر آن دارند که گرد باز و را بگیرد یک روز سلطانرا بمهمانی او بردند تا مگر فرصت یابند میسر نشد چه گرد باز و لشکر بسیار داشت و بیدار و محتاط بود هر شب لشکری تمام پیرامون سرای او میخفتند درین میانه گرد باز و کس با اتابک ایلدگز فرستاد و او را بر آمدن و آوردن ملک ارسلان تحریض و ترغیب کرد و سلیمان از مداومت و وحشی طبع و مبهوت شده بود و تنگیار گشته خواص امرا که با او معاشرت میکردند بوی راه نمی یافتند هیچ کاری متمشی نمیشد و هیچکس را مجال گفتن نبود ترسم که چو بیدار شوی روز بود امرا از او نومید شدند و با گرد باز و متفق شدند بر استدعاء ایلدگز و ملک ارسلان سلیمان از مخالفت امرا آگاه شد و استحضار ارسلان بایشان پیغام فرستاد که اگر شما از کردار من مستوحش و متنفرد شده اید و از آوردن من نادم گشته بگذارید چندان نهب و عدت و برگ و ساز و آلت پادشاهی که از موصل آوردم بر گیرم و بجانب خوزستان روم باقی حکم شمار است امرا این التماس اجابت خواستند نمودند و اندیشیدند که بيمشورت اینانچ مصلحت نباشد پیغام باینانچ فرستادند جواب باز آمد که الله الله اگر شمارا از و کراهیتی است و پادشاهی دیگر اختیار میکنید او را از دست بگذارستن مصلحت نباشد که اگر بخراسان رود ایمن نتوان بود که لشکر آورد و اول درد سر من دهد او را موقوف دارید تا سلطان دیگر رسد آنگاه حکم او را باشد بعد از آن امرا اندیشیدند که چون نوهید شود بگریزد هر شب از خیلخانه سواران مسلح پیرامون کوشک او پاس میداشتند تا اتابک ایلدگز و ارسلان بر رسیدند در آخر

رمضان خمس و خمسين و خمسمائه سلطان ارسلان بر تخت ملك نشست و سليمان شاه را در  
 میان باغی بر کوشکی موقوف کردند و موکلان بر و گماشتند و بعد از یکماه که سلطان  
 ارسلان و اتابک ایلدگز بجانب اصفهان میرفتند او را با قلعه علاء الدوله بهمدان نقل  
 کردند و خود پادشاهی محبوب پیشه بود این بار سبواز آب درست نیامد و هم در این قلعه دو از دهم  
 ربیع الاول سنه ست و خمسين و خمسمائه در گذشت در مرقد مسعود دفن کردند مدت  
 ملکش ششماه و کسری بود و مدت عمرش چهل و پنجسال حلیت او اسمر چهره بسرخی مایل  
 متوسط محاسن کوتاه کردن ربع القامه حلیم صورت رحیم سیرت وزیر او شهاب الدین نقه  
 عبدالعزیز الحامدی حاجب مظفر الدین الب ارغوبن بر نقش الباز دار

**جلوس ارسلان بن طغرل بن محمد**

سلطان ارسلان پادشاهی بود نیکو سیرت خوب طلعت باحیا و غیرت و حمیت و  
 خشم زود رضا کرم و مروت بر اخلاق او غالب و حلم و سکون بر احوال او ظاهر که هیچ  
 خواهنده از و لفظا نشنود و هیچکس از او جور و قهر ندیده از کار دخل و خرج و ضبط اموال  
 خزان و بارگاه و وظایف و مواجب و غیر آن متغافل بود و در تقیث و تفحص احوال آن مسامح  
 و مساهل تنعم دوست و ترفه جوی بودی و در پوشش و خورش با تکلف و تنوق لباسهای فاخر  
 و کسوتهای متلون و زر کشیده های مغول و ختائی در عهد او قیمت گرفت در مجلس شراب  
 و معاشرت و ملاطفت و مکالمه و مفاکحت بغایت کمال بودی و هرگز در بزم او فحش و سفاهت  
 و لغو و لهو و دشنام و جفا بر کس نرفت و حرکتی مذموم در میان نیامدی چون پدر او طغرل بن  
 محمد فرمان یافت او را کم از یکسال بود عمزاده او ملکشاه بن سلجوق هم در حدود سن  
 او بود مسعود ایشان را می پرورد و تربیت میکرد و با خود میگرددانید تا در اربعین و خمسمائه  
 که از بغداد برآه در بند قزایلی با آذر بایجان آمد برای استجماع لشکر و اندفاع بزابه از  
 دارالملك همدان ایشان را بقلعه تکریت فرستاد و با امیر مسعود بلال که شحنة بغداد و  
 گو توال تکریت بود بسپرد و ایشان مدت بضع سنین در تکریت بماندند و ایام منقلب و منصور  
 احوال شد و مسعود از دنیای نقل کرد و بعد از و ملکشاه چهار ماه بر تخت نشست آن گاه برادرش

سلطان محمد که ولیعهد و داماد مسعود بود از خوزستان بیامد با استدعاء خاص بیک که  
 حاکم عراق بود و ملکشاه را موقوف داشته بود با سر ملک آمد در آخر شوال سبع و اربعین  
 و ثمان اربعین امیر مسعود بلال از بغداد گریخته بیامده بود و ایالت بنواب دار الخلافه گذاشت  
 بحکم استشعاری که او را از خلیفه بود بعد از آن سلطان محمد دستور میخواست که با بغداد  
 رود با حسام الدین البغوش صاحب دزماهکی و ولایت سدیدجان با استخلاص بغداد  
 و دفع جیوش خلیفه و گفت ما را بجهت ناموس از خداوند جز این چاره نباشد که خلیفه بنفس  
 خویش نصب کند ما را در مقابله او بایستند ازین دوشهزاده که در تکریت اند یکی را رخصت  
 باید داد تا در مقابله چتر خلیفه بداریم سلطان محمد رخصت داد و بعد از رفتن مسعود بلال  
 پشیمان شد و نامه و پیغام داد بموقوف داشتن ملک و خود با حسام الدین البغوش در استخلاص  
 بغداد میکوشید قضا کار خود میکرد ارسلان شاه را بیرون آوردند و خلیفه مقتفی با ایشان  
 مصاف داد اول شکست بر سپاه خلیفه افتاد اینها بنهب مشغول شدند و حشم خلیفه رجعت  
 نمودند و هزیمت بر لشکر البغوش و مسعود افتاد پناه با ولایت دزماهکی دادند ملک ارسلان  
 را البغوش با خود میداشت از ناگاه البغوش فرمان یافت پس سنقر همدانی با ملک ارسلان  
 نزد اتابک ایلدگز که والده ارسلان در عقد حباله او بود رفت او را تقریبی عظیم و ذخیره  
 مفتتم میدانست

و ارسلان با عزازو اکرام تمام نزد والده و اتابک که او را بمحل پدر مشفق و مهربان  
 بود بماند و اتابک ایلدگز بنده خاص کمال الدین سمیر می بود وزیر سلطان مسعود سمیر می  
 را در بغداد اسمعیلیان بکشند ایلدگز بخدمت مسعود افتاد و خدمتهای پسندیده و  
 شایسته کرد در صفحه جبین او آثار رشد و نجابت ظاهر بود سلطان او را تربیت کرد و  
 ولایت ارانیه باقطاع بوی داد و بعد از وفات سلطان طغرل بن محمد زن او را که مادر ارسلان  
 بود باو داد او زن را با خود بیردع برد و ارسلان را تربیت میکرد او را از مادر ارسلان دو  
 پسر شدند اتابک نصره الدین جهان پهلوان محمد و دیگر اتابک مظفر الدین قزل ارسلان  
 و اتابکان آذر بایجان از فرزندان اتابک ابی بکر بن محمد جهان پهلوان اند اما آقستقور  
 اتابک مراغه و آذر بایجان بنده احمد بلی بن ابراهیم و هسودان بودند حاکم آذر بایجان

چون احمد بلی کشته شد آقسنقور برای و تدبیر مراغه و تبریز آذربایجان بگرفت همواره میان او و ایلدگز و جهان بهلوان منازعه و محاربه قائم بود سلطان محمد شاه بن محمود پسر خود را بدو سپرده بود میخواست تا او را بسطنت نشاند چند بار بیفداد فرستاد تا خطبه بنام او کنند میسر نشد و پسر او خاص بیگ هم امیری بزرگ بود و مدتی ایالت آذربایجان و حدود مراغه بایشان مفوض و مقرر بود

چون سلطان محمد از دنیا بر رفت در آخر اربع و خمسین و خمسمائه سلیمان شاه نوبت دولت خود بداشت آن مقدار که مقدور و میسر بود بر وفق بخت و طالع بموجب مذکور و امراء حضرت که بدر گاه حاضر بودند شرف الدین کرد باز و عز الدین صنماز و اتابک ایاز و ناصر الدین او قش در کار پادشاهی و جهانداری جمعیتی کردند و امیر اینانج بری بود برای استصواب رأی او را بهمندان خواندند در فصل زمستان اختیار بر سلیمان شاه افتاد او را از موصل بخواندند و چون این جمعیت و مشورت بیهضور اتابک اعظم بود که در تأسیس ملک و پادشاهی و دولت رکن معظمترین بود بر آن قرار افتاد که خطبه سلیمان شاه مردف باشد با ولایت عهد ملک ارسلان تاتالف جانب اتابکی و تعطف رأی او حاصل باشد و چون روزگار در تمهید کار ولی عهد تعجیل مینمود بخت صاحب تخت روی بنشیب و پای در رکاب آورد تا مدت هفت ماه او را از دبیر فلک هفتمین منشور عزلت پادشاهی و فرمان عطلت شهر باری در رسید و زمام آن مملکت و تفویض آن سلطنت به ملک ارسلان رسید رایت جهانداری از آذربایجان بهمندان خرامید و جهان بفر دولت سلطان و سیاست تیغ بیدریغ اتابک اعظم زینتی و رونقی نو گرفت و امراء اطراف سر بر خط بندگی نهادند و رعایا در سایه عدل و ظل ظلیل عاطفت ایشان بیاسودند و تخت سلطنت بمکان ارسلان مزین گشت و صدر دیوان وزارت و مسند درایت و جلالت بشهاب الدین محمود تقه منور و مطرز گشت و مه در فریع خاتون کرمانی باز دواج عقد سلطان مکمل شد و امور مملکت از همه وجوه انتظام و التیام یافت بمقدار دو ماه اقامت بهمندان سلطان اعظم در آخر خمس و خمسین و خمسمائه در فصل زمستان بر صوب ساوه باصفهان رفتند و عز الدین صنماز که والی بود و حسام الدین اینانج بر مخالفت سلطان متفق شدند و کس فرستادند با استدعاء ملک محمد بن طغرل پیارس

عز الدین صنماز عصیان کرد و سلطان و شرف الدین کرد باز و امیر ناصر الدین اقس با لشکری بدر همدان آمدند و اتابک باصفهان نهادند و ملک محمد از فارس باصفهان آمد و اینانج و صنماز براه کاپله قصد در همدان کردند سلطان و اتابک و امرا استقبال نمودند و بحدود کاپله بدر قلع فرزین مصافی سخت بکردند عاقبت هزیمت بر لشکر محمد افتاد و ارسلان غالب آمد محمد منهزم بخوزستان رفت و عز الدین صنماز بقم و اینانج بری سلطان و اتابک بر عقب اینانج بری شدند و او بگرگان و مازندران پناهی و چون اتابک را بسبب تمشیت و معاونت ارسلان از ازان و آذربایجان غیبت دیر تر شد ملک ابخاز را در استطرف اطراف بلاد اسلام طمع خام افتاد و از جای بجنید و سپاه اسلام در ظل ریایات سلطان و ولایت و شوکت اتابکی روی بیدار بگر نهادند و بنیت مجاهدت و ادراک درجه شهادت میان عزیمت در بستند چون از حدود گنجه بگذشتند و بایشان نزدیک رسیدند بقوت آلت و استظهار عدت و تایید نصرت الهی بر فور بر سر ایشان تاختند و خزانه او نهب و غارت کردند و خاج زرین و خم سیمین همه بیاوردند و ملک ابخاز بحشاشه بی موزه بر نشست و راه گریز گرفت

بجست بارخ زرد از نیم تیغ کبود چنانکه برگ بهاری ز بیم باد خزان  
نه از امید و نه از خورد و خواب داشت خیر زهی مهابت تیغ خدایگان جهان

و درین میانه که لشکر اسلام بدین جهاد مشغول بودند ملاحظه فرصت یافته و تا اهل قزوین آگاه شدن سه قلعه متین و حصن محکم بر سر کوهها بر آورده بودند و بر سه فرسنگی شهر از آجر و گچ و مقدار کمتری درازی دیوارها کرده بودند و شب بر پشت ستوران نقل و تحویل کرده و مجانب و عراده نصب کرده چون مورد خیره میکشیدند و احکام میساختند اهل قزوین جوشان و خروشان بدر گاه سلطان آمدند و نفیر با آسمان رسانیدند سلطان و امراء دولت بطوع و رغبت روی از جهاد اصغر بجهاد اکبر نهادند و بمدت چهار ماه آن قلاع بستند و خراب کردند و بر آن دیده گاهها ساختند که پیوسته دیده بان مسلمانان نگاه میدارند و از در قزوین بولایت قهاب آمدند و آن قلع که در عهد مسعود بنا نهاده بودند بر سر کوهی بلند و جهانگشای نام کرده در ابتداء انشاء آن قلع مسعود

باجمله امرا و لشکر سه ماه بیای قلعه مقام کرد و منجنیقها بر حوالی آن بنهادند و حصارى سخت میدادند چنانکه فتح آن نزدیک بود میان امر اخلافی افتاد که از پای قلعه برخاستند و همه آلات و اسباب حصار گیری بجای بگذاشتند و آن مداییر بدان سبب برگرفتند و در عمارت و استحکام آن قلعه بیفزودند و آنرا بفال نیک داشتند که پادشاهی چون مسعود و امرا و سپاه عراق از فتح آن عاجز آمدند بعد ارسلان آن قلعه بعد از فراغ فتح قلاع نو مذکور بستند و ارسلان گشای نام نهادند و گو توال مسلمانان با جمع مبارزان بمحافظت آن قلعه بنشانند در ابتدای دولت ارسلان این دو فتح قوی بر آمد و مزده آن باطراف جهان برسید و دور و نزدیک سر بر خط فرمان نهادند در آخر تسع و خمستین و خمسمائه سلطان و اتابک و امراء باصفهان آمدند جمادى الاولى ستین و خمسمائه بمرغزار هزار خانى رفتند که اتابک زنگى از فارس متوجه خدمت سلطان بود و وزیر شهاب الدین ثقه بیمار بود در شهر توقف کرد بیست و هفتم این ماه بمحله نیاورد در گذشت و تابوت او بهمدان بردند بمرقدى که ساخته بود در نوزدهم شعبان این سال اتابک زنگى از پارس به خدمت سلطان آمد و یک هفته در خدمت بود و تشریف پوشیده باز گشت سلطان و اتابک و امرا یازدهم شوال آنسال بدر همدان بمرغزار قراتکین فرود آمدند و ناصر الدین آغوش در بیست و یکم ذی قعدة این سال در همدان وفات یافت و روز یکشنبه آخر ذی حجه این سال و آخر سنه ستین و خمسمائه سلطان و اتابک و امرا از همدان بجانب یری حرکت کردند و بمرحله کوشک باغ فرود آمدند و روز یکشنبه چهاردهم محرم احدى و ستین و خمسمائه امیر عز الدین صنماز در همدان وفات یافت و روز دو شنبه هفتم صفر وزیر فخر الدین بن معین الدین کاشى از همدان بجانب ساوه رفت به خدمت سلطان برای وزارت و روز چهارشنبه نهم صفر سلطان با امراء دولت از ساوه متوجه جانب یری شد و پیش ازین به پنج روز در ساوه بادی عظیم برخاست که سرمنارها بیفکند و خیمها با میخ بر کند و ستوران مشمر شدند در صحراها و بسیار خرابی کرد روز آدینه هجدهم صفر سلطان در شهر یری بسرای امیر اینانچ نزول کرد بیباغ شوربا و هم درین روز دوات وزارت بفخر الدین کاشى دادند تا در مسند وزارت معلمش بنشست و چند توفیق بکرد بر منشور امر حاجبى نصره الدین پهلوان محمد و روز

چهارشنبه چهارم ماه جمادى الاول احدى و ستین و خمسمائه وفات شرف الدین گرد بازو بود در ظاهر یری بزیر گنبد شهنشاه و تابوت او بهمدان نقل کردند بمدرسه که انشا کرده بود اتابک پهلوان محمد سه روز در بارگاه او تعزیت داشت و امر او اعیان دولت برای خاطر اتابک محمد حاضر شدند و اینانچ بشاه مازندران پناهیده بود روز شنبه یازدهم جمادى الاول اینسال ارسلان از یری کوچ کرد و بسردولاب طهران نزول فرمود و هم درین روز رسول شاه مازندران با رسول اینانچ بدرگاه رسیدند و بیایم سابق با اینانچ ساوه و جربادقان و مازندران تان باره که داشت همه باز گذاشت تا تنهاری برومقرر دارند و سلطان دل بروی خوش کند چون خبر مرگ گرد بازو بوی رسید پشیمان شد ساوه تاجر پادقان و نانهای افزون خواست رسول او را درین نوبت مستغف باز گردانید و هیچ ملتمس با جابت مقرون نشد جواب این بود که اگر بخدمت مبادرت نماید بنانی که سلطان دهد قناعت کند روز سه شنبه هفتم رجب اینسال والدۀ سلطان و مظفر الدین قزل ارسلان بعزم نخجوان از لشکرگاه حرکت فرمودند و بالای طهران فرود آمدند و روز سه شنبه منتصف رجب ، احدى و ستین و خمسمائه اتابک و امرا بجانب قلعه فیروز کوه مازندران رفتند میان استوناوندوار دهند و آنجا نزول کرد و سلطان بر سردولاب مقیم بود اینانچ مستوحش و نا امید شد بسطان خوارزمشاه تکش بن ارسلان پناهید و از او استمداد نمود سلطان باز بهمدان آمد و اتابک به آذربایجان روان شد و ایالت یری بعمر بن علی بارداد و او قلعه طبرک را عمارت کرد و ذخایر و آلات و اسباب فراوان جمع کرد و استحکام عظیم نمود چه از هجوم اینانچ ایمن نبود در سنه اثنى و ستین و خمسمائه سلطان بمرغزار شروبار نزول کرد بحدود زنجان و اینانچ از خوارزمشاه مدد آورده بود روی بعراق نهاد بالشکر گران یری آمد و یکچند روز طبرک را حصار داد بزودی امید فتح نبود و پیش از وصول او عمر بن علی بار استعانت نامه به اتابک ایلدگز باذر بایجان فرستاد و او بر آمدن تعجیل مینمود اینانچ حصار دادن طبرک بگذاشت و روی بابهر و زنجان نهاد بر عزیمت مضاف که لشکر خوارزمشاه توقف نمیکردند و میخواستند که نهب و غارت کنند و زود باز گردند چون اینانچ متوجه زنجان شد ایلدگز نزدیک رسید و سلطان از زنجان بکمرحله باستقبال اتابک مبادرت نمود چون اینانچ وصول

اتابک شنید از ابر بیشتر نشد باز گشت خوار زمین در ابر و قزوین و آن حدود بسیار پیراهنی نمودند وزن و فرزند مسلمانان را اسیر و برده گرفتند و از در قزوین دوهزار شتر برانندند و بجانب خراسان و خوارزم باز گشتند سلطان و اتابک و امرا بر عقب ایشان بری آمدند اینانج بجانب جرجان رفت و بحار سوخته که مرغزار است در حدود استرآباد نزول کرد و جای صالح نگذاشته بود سلطان آن زمستان بری بماند و در بهار ثلث و ستین و خمسمائه به نعلبندان آمد بحدود مشهد و اتابک با دزبایجان رفت و در زمستان این سال با ساوه آمد و عمر بن علی بار بحکم استحکام قلعه که داشت و ذخیره تمام که مهیا بود گرد و سوسه عصیان و باد طغیان بدماغ تیره او راه یافت و در امضا و امثال مثالهای اتابک تهاون مینمود سلطان بفرست رای منیر از این حال آگاه شد او را بفریب و عشوه و غرور با درگاه آورد بساوه چون بر رسید روز دیگر برای دیلمان بخدمت آمد خلوت ساختند سلطان او را و معین ساوجی که مستوفی بود در آن روز بگرفت و موقوف کرد و بنه و خزانه و خیلخانه بفرستند و استیفاء بخواجه عزیز الدین دادند سلطان بتابستان ثلث و ستین بدر همدان آمد و زمستان با ساوه معاودت نمود چون خیر مؤاخذت عمر بن علی بار اینانج رسید قصدی کرد و از اردشیر بن بابک شاهمازندان مدد خواست و بالشکر بسیار بیامد امیر حاجب نصرت الدین محمد پهلوان و جمال الدین عمر و امرا (بری رفتند و میان اینانج و ایشان ملاقاتی افتاد بدری و ابتدا شکست بر اینانج بود اما سبب بی ترسی لشکر سلطان را وهنی افتاد و امرا باز گشتند و سلطان از ساوه بجانب همدان آمد و بمحال داود آباد بسیار خلق از سر ما هلاک شدند و بر اثر سلطان امیر حاجب کبیر و امرا) بهمدان آمدند و اینانج بری هزیمتی تا ساوه بتاخت و هر که را یافت برانداخت و تا بمزدقان بیامد اما قصد همدان تبارست کرد بری باز گشت و در اول اربع و ستین اتابک چون این واقعه شنید روی بعراق نهاد و بدری آمد بفصل تابستان با سپاهی گران و سلطان بعرقان آمد و اینانج احکام دیوار شهری و قلعه میکرد و منجنیق و عراده میساخت و اتابک جمله ولایات خرج کرد و کار بر اینانج تنگ شد و دانست که شهر بحصار نتواند داشت رسولان در میان داشت و امان میخواست که عهد و سوگندی رود میان او و اتابک تادر شهر باز کند سفیران در تردد بودند و دیگر روز بر ملاقات

جانین قرار نهادند و اتابک نزدیک شهر آمده بود چون روز شد اینانج را کشته یافتند در خیمه که بر دروازه دولاب بزده بود در پس سور شهر و غلامان که آن شب بنوبت بودند گریخته و ولایت بیخصومت سلطان رامسخر شد و سلطان از خرقان بری آمد و قلعه خراب کردند و ری بر نصرت الدین محمد نامزد شد و اعوجاج امور استقامت یافت و عمر علی بار تا سه سال در دست موکلان اتابک بماند پس بمرد و معین الدین ساوجی از بند خلاص یافت اما او نیز در گذشت (و در میان سال اربع و ستین خواجه فخر الدین کاشی بجوار رحمت شد) و در آخر خمس و ستین و خمسمائه سلطان باصفهان آمد از ساوه و اتابک اعظم و اتابک پهلوان محمد و امیر مظفر الدین قزل ارسلان با والد سلطان جمله باصفهان آمدند و خواجه جلال الدین بن قوام الدین وزیر شد و بر اثر سلطان باصفهان آمد و هم در روزدوات وزارت پیش او نهادند در سرای بدر بمحله نیم اور در فرود آمد و در سنه ست و ستین و خمسمائه بموسم فصل سلطان از اصفهان بمرغزار کندهمان و بلاسان شد و تابستان بهمدان نزول کرد کار ملک بر نسق و طراوت تمام و امور ممالک انتظام یافته و سلطان بعد از آن زمستان با ساوه و گاهی بهمدان میکرد و بهار گاه بمرغزار نعلبندان و مرغزار جرخ طی میکرد و در ثمان و ستین و خمسمائه بدر تبریز بمرحله سعید آباد مقام ساخت و آنسال عبدالعزیز قلعه روئین در در مراغه دزدیده بود و در آنجا متمکن گشته و در عصیان میزد سلطان بهمدان آمد آخر تسع و ستین و خمسمائه و والد سلطان در میان زمستان از آذربایجان بهمدان آمد بخواندن سلطان که ملک ابخاز عزم حرکت و قصد ولایت میکرد چون هوا خوش شد سلطان متوجه آذربایجان شد و عید اضحی در نخب جوان کرد و از آنجا بمرغان آمد و اتابک و نصرت الدین محمد و قزل ارسلان و دیگر امرا جمله در خدمت بودند و ترتیب جنگ اتغاذ میکردند که دیگر روز بولایت ابخاز تاختن کنند که سه مرحله بود تا ولایت او سلطان بر راه شهر دوین بیمار شد دوسه روز توقف افتاد سلطان را بجانب قلعه لیکلیاد روان کردند با والدش و امرا و لشکر جمله بتاختن ابخاز میرفتند بیماری سلطان دراز شد و از قلعه لیکلیاد تادر دوین آمد که اکنون او را دژ ارومی خوانند بعد از چهل روز بکنار ارس رسیدند و بائی بر لشکریان افتاد که از صد تن یکی زنده نماند و در آن و با

هلاک شدند سلطان همچنان بیمار از کنار ارس بنخجوان رفت و بقایه رنجوران در آنراه فرو شدند و اتابک در مقابلۀ ملک ابخاز بالشکری بقیاس و سپاه ارمن با او فرود آمده ابخازی پناه بایشه دکره داده بود چه قوت مقاومت نداشت و سپاه اسلام را در آن مضیق دقیق راه نبود عاقبت آن شهر که ملجاء ملک ابخاز بود بغارتیدند و بسوختند و ولایت او خراب کردند و بنخجوان آمدند سلطان پنجاه روز در نخجوان بماند تا شاه ارمن و امراء اطراف را خلعت پوشانید آنگاه بجانب همدان حرکت فرمود چون به تبریز رسید نعی غراب والده بگوش او رسید چون بهمدان آمد تقریباً مادر بداشت گویا نظام آن مملکت و قوام آن دولت ببقاء آن خاتون بود (۱) و بعد از یکماه بر اثر آن خبر وفات ایلدگز رسید در احدی و سبعین و خمسمائه و مرقدایشان بهمدان نقل کردند بمدرسه که مضجع خود ساخته و نصره الدین جهان پهلوان اتابک شد و سلطان همچنان در عقابیل بیماری بود در اوایل جمادی الاولی خطبۀ سنی فاطمه خواهر امیر کبیر رسید فخرالدین علاءالدوله با سلطان بخواندند و سلطان در اوائل جمادی الاخر باسرای علاءالدوله تحویل کرد و بعد از آن در منتصف رجب احدی و سبعین وفات یافت مدت پادشاهی او پانزده سال و هفتماه و پانزده روز بود عمرش چهل و سه سال حلیت او خوب روی سرخ چهره کشیده محاسن تنگ موی تمام گوشت دراز ذوا به ربع القامه حلیم صورت وزرای او شهابالدین ابوالقاسم تقه و فخرالدین بن معینالدین کاشی و جلالالدین بن قوامالدین در گزینی حجاب مظفرالدین بازدار اتابک ایاز نصرتالدین محمد پهلوان ابن ایلدگز

(۱) و ترتیب علما و صدقات و صلوات بزهاد فرستادن بیشه و سیرت او بود چه از جمله حرکات پسندیده که کرد آن بود که چون سلطان را باذربایجان میبرد خواجه امام شیخ الاسلام فخرالدین البلخی را که مقدم و محترم و مقتدا و پیشوای ائمه همدان بود فرمود که مارا رغبتست که برکات قدم ائمه دین و علمای اسلام مصحوب خداوند عالم باشد چند کس از ائمه کبار را تعیین کن تا در خدمت تو بیایند و ثواب غزات بیابند خواجه امام و شیخ الاسلام ده کس را معین کرد این خاتون دیندارده تا استر تنگ بسته جهت بارگیر ایشان و ده استر رخ کش و آلت مطبخ و زیلو و مقرش بفرستاد و چندان برگ که اخراجات ایشان بودی بفرستاد و هزار اقهچه بداد و گفت حالی خرج کنیدی ما خود بهر مقامی ما بحتاج ایشان میفرمائیم چون آنجا رسیدند و لشکر ابخازی در مقابل آمدند و هنی بر لشکر اسلام افتاد همت آن خاتون سعید کارگر آمده و خواجه امام فخرالدین بلخی بانگ برزد و حمله برد که رستم دستان اگر زنده بودی آن نکردی و اتابک اعظم و جمله امر متابعت کردند و شکست بر ابخازیان آمد

### جلو من طغرل بن ارسلان بن طغرل

سلطان طغرل پادشاهی بود در آشیانه دولت بوجود آمده و در ریاض جاندار دولت و اقبال نشو و نما یافته ملکی نایبوسیده بدور سیده و کسوت سلطنت ناکوشیده پوشیده از مهد بتخت تحویل کرده و از مکتب ادب بی تعب طلب بر مرکب ملک سوار شده در بند و عده ایام و عشوه اعوام و تاثیر طالع و احکام نجوم نابوده مریخ دولتش بی دانه بدام آمده و توسن ملکش بی فسار و لگام رام شده رنج یاوگی نابرده و نان تاوگی ناخورده بر سر خوان آراسته و خزانه پیراسته نشست و این همه اقبال دولت بفر معدلت و یمن تربیت و رأی و رویت و تیغ جهانگیر کشور گشای اتابک اعظم نصره الدین و الدینیا و الدین محمد ایلدگز روی نموده که ملکی از دست رفته بود و ملکی در میان ولایت بر در یزد و اصفهان مقام ساخته چون محمد بن طغرل بن محمد بن ملکشاه و اصحاب اطراف عنان مقاومت ما خود گرفته منتظر تقلب روزگار و تضاریف لیل و نهار بوده بیدمدد و معاونت ایشان اعتماد بر عون خدای جبار قهار و قوت بازوی کامکار خود کرده و بمدت یکماه دو تاختن برد یکی پیارس و دیگری باذر بایجان و ملک دو اقلیم مستخلص کرد و آن دو ملک طامع را باملازمت قانع بی منت و معاونت امرای اطراف لاجرم چون دیدند دولت و کویکبه نصرت که متابع تیغ چو آب و اقبال ملازم رکاب او و جهان مسخر فرمان او مشاهده کردند از سرعجز و اضطراب سر بر خط فرمان او نهادند و پای برجاده اخلاص و وفات یافتند و بعد از ظفر و نصرت بر بلاد و قمع و قهر اضداد هیچ شخص را در آن فتنه و فتور دودلی و دو هوایی مؤاخذت نفرمود و چنانچه از طینت کرم و حسن اخلاق و طهارت اعراق او سزید همگنانرا بنواخت و بزیادتی مواجب و نان پاره مخصوص کرد و شعار استشعار از روی کار ایشان برداشت تا جمله در مشرع عذب و مرتع خصب آسوده و ایمن باشند و دوام دولت و شمول نعمت او از بار بتعالی در میخواستند باوقات خلوات و فرط این معدلت و فیض این عاطفت اقتضای آن میکنند که نه بس روزگار تمامی اقالیم جهان در تحت فرمان سلطان ایران آید خصوصاً که هر روز این پادشاه حیدر دل جمشید فر تهمتن تن حاتم کف که دولتش بدوام مقرون بادوزندگان بکام دل موصول چه

اظهار آنار سلف و خصایص پادشاهی و امارت جهانداری معاینه مشاهده می افتد و علامت جهانداری بر صفحات و جنات ناصیه او معین میشود امید بندگان و امراء دولت در ایام سلطنت او با استقامت می پیوندند و هیچ پادشاه را از بند او جدا نگردد این خصایص نبوده و این ممالک بارت بایشان نرسیده که بدو رسید امید است که بقیض حق تعالی این کمال عقل و وفور علم و شمول حلم و نشر عدل و کمال تیقظ و تحفظ و شجاعت و عفت نفس و علما دوستی و خط و بلاغت و چابکسواری و نیزه آختن و هنر و فرهنگ باختن و آنچه لایق و مستحب حالت ملوک باشد که او را در عنفوان جوانی و مطلع زندگانی که حق تعالی ارزانی داشته هر روز دولتی و نعمتی و موهبتی دیگر چون عمر و دولت درمی افزاید تا بفرق و قدم تاج و تخت را می آراید و این خصال خوب و خصایص محبوب بجائی برسد که فهم عقلا از ادراک آن قاصر آید.

بوی تو نکر دست جهان فاش هنوز

تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز



# ذیل سلجوقنامه ظهیری نیشابوری

ابو حامد محمد بن ابراهیم

که در سنه ۵۹۹ تالیف شده

خواجه ظهیر الدین نیشابوری ذکر ایام سلطنت آل سلجوق تا اینجایگاه رسانیده بود در عهدی که جهان از امن و راحت در آرایش بود و دل و جان خلق در آسایش حکایت این فصل ابو حامد محمد بن ابراهیم تالیف کرده بعد از تصنیف اصل. و آن مشتملست بر تمه و خاتمه تاریخ سلطان طغرل و بن ذیل در ربیع الاول تسع و تسعین و خمسمائه نوشته شد ما بعد که هشت سال و دو ماه از واقعه سلطان طغرل بن ارسلان گذشته فریاد از نهادش بر آمد و این بیت از گفتار سنائی در قلم آمد.

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون بمر و آتابخاک اندر تن الب ارسلان بینی سلطان طغرل پادشاهی با عدل و سیاست بود که در آل سلجوق ایزد تعالی در خلق و عدل و عفت و هنر و فرهنگ هیچ از او دریغ نداشته بود. در مردی حیدر وقت و رستم عهد بود. در عدالت و سخاوت و بلاغت یگانه دهر. عالم دوست و درویش نواز اما او را یک عیب بود که بر ساقه و مهانه و دامامه دولت افتاد و با تقدیر کوشش سود نمیداشت تا اتابک محمد پهلوان در حیات بود سلطان و خلق عالم در رفاهیت و آسایش بودند و چون در ذی الحجه احدی و ثمانین و خمسمائه اتابک محمد ایلدگز متوفی شد بشهرری و طغرل بساوه بود با بعضی امرا و بعضی بری در خدمت قتلخ اینانج و جمال ایبه جاشنی گیر و سیف الدین روس (۱) باصفهان بودند سلطان خواست که کار ملک بقواعد گذشته باز آورد چنانکه سلاطین بردست امرا در خفیه و ملاکس میفرستادند با استدعای اتابک قزل ارسلان تا قزل بالشکری گران بدرهمدان آمد و بکوشک باغ ملاقات افتاد. زمره بد گویان

۱ - جمال الدین ایاب و سیف الدین روس هر دو از غلامان اتابک پهلوان و سرداران لشکرش بودند - زبدة التواریخ ( نسخه عکسی کتابخانه مغارف )

وفتاتان عراق اور ابرسر سلطان و سلطان را برو نایمن کردند و کار سلطنت بوجود اتابک از دست برفت و اتابک کار سلطان بیکبارگی فرو گرفت و بی حضور و مشورت طمع در ملک سلطان کرد. بعضی خواص سلطان مجبوس کرد و بعضی را بمال بفریفت و کار معاش بر سلطان تنگ گرفت بقول صاحب اغراض، و جمال الدین ایبه و سیف الدین روس بتجار عصیان ظاهر کردند و در خفیه احوال با سلطان مینمودند پس اتابک با سلطان روی باصفهان نهادند و ایشان قصدی کردند. اتابک بر اثر ایشان بساوه رفت و آنجا الملك خاتون بنت اینانج در حباله عقد نکاح آورد و از آنجا ببری شدند و در محافظت سلطان احتیاط تمام میکردند و جمال ایبه و روس بسمنان شدند تا یک شب سلطان فرصتی یافت در جمادی الاول ثلث و ثمانین و خمسمائه با خواص خویش از سردولاب سوار شد و پیش ایبه و روس رفت بسمنان اتابک با جمله لشکر بعقب اورفت (۱) یکروز فریقین مضاف روی باروی داد و اتابک با کثرت حشم و سپاه انبوه شکسته شد ببری باز آمد و سلطان دبه دایه که ملاحظه داشتند حصار داد و بستند و خراب کرد بعد از آن بماندند در آن شد و ملک آنجا خدمتی پسندیده تقدیم میداشت بدگویان سلطان را متوحش گردانیدند تا یک روز که سلطان راهمان خواست کردن سلطان بی آگاهی ملک بر نشست و براهی بسمنان آمد ملک (۲) متغیر و منفعل شد کس فرستاد و تمهید عنبر نمود و بیگناهی خود. بظاهر سلطان قبول کرد و اتابک در رمضان ثلث و ثمانین و خمسمائه بشهر آمد و امراء عراق آغاز مخالفت آغاز کردند و باراجیف آوازه سلطان میافکنند که می آید. اتابک ناامید شد در چهارم رمضان سنه ثلث و ثمانین و خمسمائه در شب ناگاه عزم آذربایجان کرد و بنه جمله برجای بماندند بدرهمدان و در آنوقت امیر ابوبکر بشهر بروجرود بود و سراج الدین قیماز باصفهان بتعجیل بر آمد و در نهم رمضان بهمندان آمد و قتلغ اینانج از راه زنجان بمحروسه ری شد و امیر ایاز بقلعه بهستان و در چهارم رمضان این سال

۱ - و سلطان بدامغان پشت با کوهی بلند داد که بر راه مهر بوده باشد میان چهارده و گرده کوه و چند روز میان ایشان جنگ می بود، و بکروز مضاف روی باروی دادند مجمع التواریخ حافظ ابرو نسخه کتابخانه ملک ۲ - که برای ایه و از ایه اعتماد نداشت - راوندی

وزارت بعزیز الدین تفویض افتاد و سراج الدین قیماز از اصفهان بیامد و با امیر ابوبکر متفق شد و روی بآذربایجان نهادند درین وقت طغرل از راه بیابانک بساوه آمد فصل زمستان بود و امیر علمدار بهمندان، چون خبر مسیر ابوبکر شنیدند سلطان با جمعی جوانان و بزرگن زادگان جهان نادیده در محرم اربع و ثمانین و خمسمائه کر کهری (۱) رفت و راه ایشان بگرفت امیر علمدار کشته شد با جمعی جوانان اکابر و چون فصل بهار در آمد قتلغ اینانج از روی پیش سلطان آمد و با هم متوجه آذربایجان شدند اراجیف آوازه آمدن اتابک بعراق میدادند در آخر صفر این سال خبر متواتر شد که وزیر بغداد (۲) با پانزده هزار سوار بقصد ملک عراق و مدد اتابک میرسند سلطان از کنار سپیدرود بتاختن بدوشبانروز بدایم رج آمد ششم ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و خمسمائه با او سپاهی قلیل مانده بود بالشکر بغداد مضاف داد و ایشانرا بفور بشکست و وزیر ابن یونس را بگرفت و چون خبر عساکر بغداد در افواه میدادند اتابک میخواست بعراق راند چون سلطان بهمندان آمد اتابک بیک منزلی رسیده بود سلطان بکوشک مهران فرود آمد و اتابک بکوشک کهن نزول کرد و مدت یکماه کمایش میان ایشان جنگ قائم بود و کار بر لشکر اتابک تنگ شد باز باراجیف آوازه لشکر بغداد میدادند اتابک بدان سبب برخاست و بولایت اسدآباد رفت و سلطان در جمادی الاول این سال در کوشک کهن ایبه و از ایه که دو بنده بزرگ قدیمی بودند بکشت بجهت استیلا که میکردند و بدین سبب قتلغ اینانج مستوحش و منکر شد علاء الدین تلاس برس و قتلغ اینانج بر نشستند و ببری شدند بی اذن سلطان و سلطان جهت مراقبت خاتون بنه او را از پس او بفرستاد و علاء الدین را استمالت و استعطاف فرمود و یکی از پسران خویش بوی داد و دستوری داد تا روان شد و سلطان بآذربایجان شد و ملک ارمن بخدمت شتافت و امیر علمدار از قلعه خلاص داد اتابک بالشکر بغداد از اسدآباد بهمندان آمدند و در ماه رجب این سال خطبه و سکه ممالک بنام سنجر بن سلیمان شاه کردند و بعد از یکچند میان اتابک و سپاه بغداد وحشتی خواست اتابک عزم آذربایجان کرد و بغداده باز گشتند سلطان روی بعراق نهاد

۱ - راوندی گوید که سلطان در دژ مار - بتشدید بقول یاقوت ۲ - جلال الدین عبیدالله بن یونس وزیر ناصر خلیفه - ابن اثیر ۱۲

و در هفتم ذی حجه این سال چون زمستان در آمد سلطان خواجه عزیز را باد و بصره موفق و حیدر و قتلغ بفرمود تا هلاک کردند و قتلغ اینانج در این تاریخ ازری باصفهان آمد بالشکر گران از قبل سلطان از دمر شحنة اصفهان بود چنانکه معهود اصفهانیه است در شهر دوهوایی ظاهر شد و یکچند جنگ و جدل قایم بود پسر از دمر مستغاث و فریاد نامه بسطان مینویسد و سلطان بسبب زمستان تاخیر و تقصیر میکرد در رفتن تا در صفر خمس و ثمانین و خمسمائه شهر که از دمر داشت بستند و او را بگشتند . سلطان اول بهار قصد اصفهان کرد قتلغ اینانج بالشکر خویش از پیش برخواست و سلطان از بس میرفت تا از نجان بگذاشتند و قتلغ اینانج پیش عم خویش قزل ارسلان میرفت و او را بزودی بالشکر بسیار بعراق آورد و سلطان را حشم اندک بود خواست که باصفهان رود جماعتی غدر کردند و در نهان ملطقه‌های نوشتند و عزم سلطان از اصفهان باطل کرد تا اتابک بهمدان رسید . سلطان براه برو جرد برون شد و اتابک بالشکر بسیار در عقب سلطان میرفت سلطان را دوهوایی لشکر خویش معلوم شد مصاف نداد هم چنان میرفت و اتابک در پی او تا جمله بنه و خزانه و اسباب و آلات ازو بازماندند و لشکریان بعضی پیش اتابک گریختند و دیگران دست از هم بدادند سلطان با زمرة خواص روی با آذربایجان نهاد و در میان خیل عزالدین قفچاق رفت و با او وصلت و پیوندی کرد تا باز لشکر و اسباب مهیا شد کار سلطان بالا گرفت . رسولی بدار الخلافه فرستاد و عذر مقاومتی که وزیر با او کرده بود بخواست و چون رسول باز آمد در خواست کرده بودند که بسری از آن خویش اینجافرستد جهت دیوان عزیز بسری آنجافرستاد و بعد از آن باختیار حسن قفچاق روی با آذربایجان نهاد و چون سلطان رفت اتابک بهمدان آمد و سنجر بن سلیمان را بر تخت نشاند بعد از یکچند خبر آمد که سلطان با ده هزار سوار قفچاق به آذربایجان رسید و خرابی میکند اتابک مستعشر شد و عزم آذربایجان کرد و بمقابله سلطان فرود آمد اما طاقت مقاومت نداشت حيله کرد و رسولان آمد و شدند نمودند و عهدی میان ایشان برفت که فیما بعد اتابک قصد قفچاق نکند و بسطان گذارد بدین شرط مغالطه تمهید یافت و چون سلطان ایمن شد لشکر قفچاق را پراکنده کرد در ولایات و اجازه داد و اتابک منتهم فرصت بود ناگاه بر سر سلطان تاختند و او را هزیمت کرد او روی بهمدان

نهاد و در آن زمان اندک مایه تکسری داشت تا بهمدان رسیدن چند جایگاه با اتابک جنگ کرده بود و مصاف داده باصدمرد بهمدان رسید اتابک حشمی ساخته بر اثر او بفرستاد تا راه اصفهان نگاهدارد تا اتابک برسد سلطان اگر چه ناتوان بود جماعتی صواب دیدند تا اتابک برسد نرود و بعد از دو روز اتابک برسد سلطان از سر ضرورت و مصلحت وقت رسم استقبال تمهید نمود حالی که با اتابک رسید از گرده راه سلطان را فرو گرفتند در رمضان ست و ثمانین - و خمسمائه - و بعد از دو روز او را و ملک شاه پسرش را با آذربایجان فرستاد بقلعه کهران در ولایة حبال بر کنار آبارس موازی کران (۱) و ابراهیم آباد و اتابک را جمله بلاد عراق مستخلص گشت و بر جلوس او بسطنت قرار افتاد . رسوم سلطنت آل ساجوق منخفص و منقطع شد و چون اسباب سلطنت تمام بساخت و از حل و عقد امور پیرداخت در شوال سبع و ثمانین و خمسمائه بکوشک کهن بدر همدان اتابک قزل را کشته یافتند پنجاه زخم کارد بر اندام او زده لشکریان از جنگ دست برداشتند و چون خبر واقعه اتابک قزل به آذربایجان منتشر شد اتابک ابو بکر همان شب به آذربایجان شد و تعزیه قزل بداشتند قتلغ اینانج و والده اش باری شدند و والی همدان بدرالدین قراکز اتابکی بود و رئیس مجدالدوله بن علاء الدوله قلعه همدان عمارت کردند و در اثنای آن خبر رسید که طغرل از قلعه خلاص یافته است . چون خبر محقق شد مجدالدوله امیدوار شد بشارت بزود خواست که قراکز را از شهر بیرون کند چهار روز مهله اتابکیان با قراکز تا محلات مجدالدوله جنگ کردند و بعد از آن زلزله صعب پیدا شد بدین سبب دست از جنگ برداشتند و چون خبر واقعه اتابک قزل منتشر شد گویا قلعه کهران بمعاونت (۲) محمود یاسغلی و بدرالدین دزماری سلطان را از بند خلاص دادند تا از آنجا بتبیریز آمد و هر روز از جوانب سپاه برو جمع میشدند سلطان روی بعراق نهاد با سه هزار مرد و نورالدین قرابادی (۳) و عمر پسر شرف الدوله بسرخه سوار بود و قتلغ اینانج با دوازده هزار سوار همه مردان شیردل و مبارزان صف گسل روی

۱ - مقصود گهران نجوانست که وطن صاحب تاریخ تجارب السلف است - یا قلعه کهران که در قسمت غربی قراچه داغ واقع بوده - یا مختصر تغییر در تلفظ تا اوایل صفویه موجود بوده .  
 ۲ - اسفهلار حسام الدین دزماری ایاسوغلی - راوندی - ۳۶۴ - ۳ - نورالدین قراخوان - بدرالدین قراقرز اتابکی - راوندی -

بدونهادند و ظاهر قزوین روز آدینه پانزدهم جمادی الاخره ۵۸۸ مصادف دادند سلطان ظفر یافت و قتلغ اینانج منہزم شد و سلطان بہمدان رفت خوارزمشاه تکش بن ارسلان بن اتسز بن محمد بن نوشتکین آگاہ شد غیرت و حمیت در نہاد اوسرزد و خواست کہ حق گزارای نعمت خاندان سلجوقی کند و مدد فرستد اما چون محبوس بود در توقف داشت و نیز اورا با برادر خویش سلطانشاہ محمود بن ایل ارسلان مناقشت و معاتبت قایم بود نتوانست معاونت او کردن چون اتابک را واقعہ افتاد ملک معطل و مہمل ماند سلطان خوارزمشاه ہم بطلب ہم بحق گزارای روی بعراق نہاد و چون بری رسید سلطان از قید خلاص یافتہ بود و قتلغ اینانج را شکستہ و از جوانب لشکرها بوی پیوستہ درینوقت قتلغ اینانج بامادر خود خاتون بری آمد از پیش لشکر خوارزم بہ قلعہ سر جهان پناہید و سلطان بالشکر فراوان بدرری بسر دلاب فرود آمد و در جمادی الاخر ثمان و ثمانین و خمسماہہ خوارزمشاہ چون کار بنوعی دیگر دید و با طغرل لشکری تمام نبود طمع در ملک عراق کرد بطغرل پیغام فرستاد کہ در جملہ عراق باید کہ سکہ و خطبہ بنام ما باشد و بعد از ذکر خلیفہ ذکر من کنند ؛ چند بار رسولان آمد و شد کردند قرار شد کہ بہ خوارزمشاہ باز گذارد برین عہد و قرار خوارزمشاہ باز گشت و جماعت اتابکیان قرآن خوان و قراگز و میاق و قتانہ و شملہ کش درینوقت بولایت جریادقان بودند چون خوارزمشاہ باز گشت اینجماعت بر اثر او نرفتند و اورا بر نقض عہد و میثاق داشتند . خوارزمشاہ بر گشت سلطان والدہ قتلغ اینانج را در عقد نکاح خویش در آورد و در رمضان ثمان و ثمانین و خمسماہہ اورا از قلعہ سر جاہان بہمدان آورد و قتلغ اینانج بہ آذربایجان رفت و لشکر از اطراف روی بوی نہادند ، با برادر خود ابوبکر مقاومت نمود بعد از سہ چہار مصادف ابوبکر مظفر آمد و در محرم تسع و ثمانین و خمسماہہ طغانشاہ بن مؤید از اشکر خوارزم منہزم شدہ پیش سلطان آمد و در ربیع الاول این سال معین الدین وزیر را فرو گرفتند بسبب آنکہ مطلقہ بیغداد نوشتہ بود و چون نقض عہد خوارزمیان بمظان رسید بری رفت خوارزمیان بر قلعہ گریختند حصار داد بستہ بعضی را بکشتند و دیگران بگریختند و در شعبان این سال سلطان بفرمود تا آن قلعہ خراب کردند و وزارت باز بمعین دادند و سلطان بیمار شد و بہمدان آمد و شحنہ با وزیر بری بگذاشت

و در این تاریخ قتلغ اینانج منہزم از آذربایجان بقزوین آمد و مظفر الدین باز دار با او متفق شد قصدری کرد شحنہ و وزیر با ساوہ آمدند و از آنجا بہمدان شدند سلطان امیر علم را در سوال این سال با چہار ہزار سوار بری فرستاد قتلغ اینانج منہزم شد و بدامغان رفت بعد از یکچند امیر علم بیمار شد قتلغ اینانج انتہاز فرصت یافتہ بخوارزمیان پناہید و سلطان بساوہ آمد امیر علم را در محفہ بہمدان بردند و سلطان در ذی الحجہ این سال عزم ری کرد با سپاہی جرار قتلغ اینانج بدامغان رفت و سلطان بر پی او بجوار ری آمد قتلغ اینانج را ہفت ہزار سوار خوارزمی از سلطان تکش مدد آمد در چہارم محرم سنہ تسعین و خمسماہہ بدرری مصادف دادند قتلغ اینانج و خوارزمیان شکستہ شد و بسیار گرفتار شدند قتلان اینانج بگرگان رفت و در این فتح این دو بیت گفتہ اند .

ای پیش عزیزان تو خوارزمی خوار      وی خنجر بران تو خوارزمی خوار  
 زین بیش نیارد کہ ببیند در خواب      از حملہ سمنان تو خوارزمی خوار  
 طغرل بری آمد و معین الدین وزیر را بگرفت آوازہ آمدن خوارزمشاہ متواتر شد و از اتفاق بد و قضای آسمانی سلطان ہمہ روزہ شراب میخورد و لشکریان در استجماع تہاون مینمودند و امراء معروف بعضی ملطقات بخوارزمشاہ مینوشتند و اورا بقصد سلطان اغرا میکردند تا در سنہ منافصہ روز پنجشنبہ آخر ربیع الاول تسعین و خمسماہہ خوارزمشاہ تکش بالشکری بیحد و عدد و حشمی بیحصر و مدبدر و از نوری فرود آمد طغرل از تہور و قضایہ بد بانند کمایہ حشم مصادف داد بر قلب مقدمہ سپاہ خوارزم زد بتنبہای معاونت و موافقت سپاہ . اورا بتنبہا در میان گرفتند و چون نفس معدودہ بآخر رسید ہیچ حیلہ اورا دفع نکند اعدا و اضداد اورا بر آن داشتند تا سر اورا از تن جدا کرد و بیغداد فرستاد و تن اورا در میان بازار ری بیابو بخت بزرگی در آن روز گفتہ

امروز شہا زمانہ چون دل تنگست      فیروزہ چرخ ہر زمان بکرنگست  
 دی از سر تو تا بفلک یک گز بود      امروز ز سر تا بدنت فرسنگست

و بعد از و در عراق ہیچ آفریدہ رفاہیت و آسایش و معدلت نیافت و خاندانہای قدیم بر افتادند .

خلقت همه معجب و صد رنگ اکنون دوریست تپه ز صلح و پر جنگ اکنون  
 از تنگی انصاف و فراخی ستم یارب چه فراخست دل تنگ اکنون  
 سلطان تکش را عراق مسلم شد و فرزند خویش یونس خان را بعراق گذاشت و  
 محمدخان را ایالت ری داد و تخت همدان را باینانج داد و شهنکی اصفهان بعزالدین  
 فرخ و ولایت عراق را بامرا بخش کرد و از راه امیر میاجوق را بمدد ایشان فرستاد تا  
 جواب خصمان گوید.

بعد از مقابله بانسخ دیگر اصلاح اغلاط زیر لازم گشته است

ص	س	غلط	صحیح	ص	س	غلط	صحیح
۱۱	۴	و مرزارها	.....	۲۹	۱۷	دولت	درخت دولت
۱۱	۵	خیلی بانورو	.....	۳۱	۲۰	خویش	خویش بگماشت
۱۳	۱۲	نسبی	.....	۳۲	۵	بتوزان	ببوزان
۱۳	۱۷	هندوستان به	.....	۳۲	۱۰	از حجاج مکس و خفارت	از حجاج برداشت
۱۴	۱۳	فرو	فرو	۳۲	۱۰	از حجاج برداشت	از حجاج برداشت
۱۴	۱۶	نمکین	نعین	۳۲	۱۰	نیکو	نیکونهاد
۱۵	۱۶	شادیاخ	شادیاخ	۳۴	۱۰	نعائی	نعاس
۱۵	۲۳	بر	در	۳۴	آخر	زاده	و
۱۶	۱۳	چاهباب	چاهباب	۳۵	۳	قماش	قماج
۱۶	۱۴	آنکه	مسمودکه	۳۵	۱۵	مهلك	مهملك
۱۶	۲۰	برفوج	برفوج	۳۵	۲۲	آنجا	اورا از آنجا
۱۹	۶	فرو	فرو	۳۶	۳	عمید	مجد
۲۰	۴-۱۱	عبدالمک	عبدالمک	۳۶	۴	انز	انز
۲۰	۱۰	ولناتینهم	فلناتینهم	۳۶	۲۲	مخادیل	مخاذیل
۲۰	۲۱	یارکب	یارکن	۳۸	۵	رحمیت	رسمیت
۲۱	۷-۷	تاتریت خواجه را	بگویم تاتریت	۳۸	۵	بداشتید	برداشتید
۲۱	۸-۹	عبدالمک	عبدالمک	۳۸	۲۱	والی	آواره
۲۱	۹	ملقن	ملقن بود	۳۸	۲۲	بیمچه	بیمچه
۲۱	۲۱	اسهالی	رعافی	۳۹	۴	سی	بیست
۲۵	۲۰	حمله	جمله	۴۱	۱۵	قضایا	خفایا
۲۷	۸	چفت	چفت	۴۱	۲۰	خواجه	حاجب خواجه
۲۷	۲۲	حون	چون	۴۲	۱۳	مخادیل	مخاذیل
۲۸	۱۰	مادر	مادرش	۴۳	۱۵	زندبچی	زندبچی
۲۹	۱	سلطان	خلیفه	۴۳	۱۶	کمرحان	کمرهای
۲۹	۱۰	سی	چهل	۴۴	۸	مواد	مراد
				۴۴	۲۲	محمد محمود بن محمد	محمد محمود بن محمد

الف  
 آتسز بن محمد بن نوشکین غرجه ۹۰۴۶۴۴  
 آرتق ۲۸۲۵  
 آقنقور ۷۶۵۷۰۵۶  
 آب زن الاغاجی ۲۳  
 آیتکین سلیمانی ۲۰۱۹  
 ابراهیم بنال ۱۹۱۸  
 ابواسحق الفقیعی ۱۸  
 ابوالبرکات عمادالدین درگزینی ۶۵  
 ابوالبرکات طیب ۶۵  
 ابوالعلاء مفضل ۴۲  
 ابوالفوارس ر. تملش  
 ابوالقاسم السابادی ۴۵  
 ابوالقاسم بوجانی ۲۳۱۸  
 ابوالقاسم درگزینی (قوام الدین) ۸۲۵۵۵۴۵۲  
 ابوالقاسم کرمانی ۲۴  
 ابوالمعالی سخائی ۳۴  
 ابوبکر بن محمد (اتابک) ۸۶۷۵  
 تا ۹۰  
 ابو حامد محمد بن ابراهیم ۸۵  
 ابوسعد حمدوی ۱۴  
 ابوسلیمان ر جفریک  
 ابوطالب ر طفرلیک  
 ابوطاهر خاتونی ۳۴۳۲  
 ابومسلم رئیس ری ۳۵  
 ابومصور قیراطی ۵۴ ۴۴  
 ابونصر بن احمد بن الفضل ر.  
 معین کاشی  
 ابوهاشم سید ۴۳۴۲  
 اتر (انز) ۱۷۳۶  
 احمد بلی بن ابراهیم وهودان ۷۶۷۵  
 احمد بن ملکشاه ۳۴  
 احمد پسر عطاش ۴۲ تا ۴۰

احمد دهستانی ۲۳  
 احمد خان ۴۴  
 اخربک ۳۸۳۷  
 اردشیر بن بابک ۸۰  
 ارسلازابه (اتابک) ۶۸۶۵۶۳  
 ارسلان ارغون ۲۷۲۵  
 ارسلان بن طغرل ۸۲ تا ۷۳۵۸  
 ارسلان جاذب ۱۳  
 ارغور معروف باعرج ۴۶  
 ارغان حاجب ۵۴  
 اراجه ۸۷۸۶  
 ازدر ۸۸  
 اسرائیل ۱۰ تا ۱۸۱۷۱۳  
 اسماعیل ملک ۳۶۳۳  
 الپ ارسلان محمد ۲۱ تا ۲۹  
 الپتکین ۳۴  
 البغوش کرنه خنر ۷۵۶۸  
 النعان حضا ۴۶  
 الملك خاتون ۹۰۸۹۸۷۸۶  
 امام شیبانی ۷۲  
 امیر عماد ۹۱۸۷  
 امیر معزی ۵۱۳۳  
 امین الدین مخص ۶۸  
 ایاز ۴۱۳۹  
 ایاز (اتابک ناصر الدین) ۷۰۶۶  
 ۸۶۸۲۷۶ ۷۲  
 ایلدگز (اتابک شمس الدین)  
 ۸۵۸۳ تا ۷۰۶۸۶۳۶۲۵۸  
 الپتکخان ۱۱۱۰  
 اینانج ۶۷ تا ۷۶۳۷۳۲۲۲  
 اینانج بنشو ۳۷  
 ب  
 بدرالدین دزماری ۸۹  
 بدرالدین فراگرتابکی ۹۰۸۹  
 برسق ۳۷

برسق صاحب اشتر ۵۶  
 برکیارق ۴۴۴۲۳۹۶۳۳  
 بساسیری ۲۰۱۹  
 بشولی ۳۴  
 بقراط کیوار ۲۴  
 بوزابه ۶۰۵۸ تا ۷۴۶۳  
 بهاء الدین قیصر ۶۲  
 بهرامشاه بن مسعود ۴۷۴۴  
 بیلکابیک ۳۶  
 پ  
 پسران قیماز ۷۱۷۰  
 پسرزاده دیس ۷۰  
 پیغمبر (ص) ۴۳  
 ت  
 تاج الدین امیر ابوالفضل ۴۶۴۴  
 تاج الدین فارسی ۶۵۶۳۶۲  
 تاج الملک ابوالفتاح فارسی ۳۲  
 تا ۳۶۳۴  
 تشار (امیر حاجب) ۹۲۶۵۵۸۵۶۵۵  
 تش ۳۶  
 ترشک نصرانی ۵۲  
 ترکان خاتون زن الپ ارسلان ۲۴  
 ۲۸  
 ترکان خاتون زن سنجر ۴۶  
 ترکان خاتون زن ملکشاه ۳۲ تا  
 ۳۷  
 تفاریک کاشقری ۵۲  
 تکش بن ارسلان (خوارزمشاه)  
 ۹۰۷۹ تا ۹۲  
 تکین (عمر قراتکین) حاجب ۴۴  
 توزان (بوزان) ۹۲۳۲  
 تهمن ۸۲۵۵  
 ج  
 جامع نیشابوری ۲۹۲۸  
 جعفر پسر خلیفه ۳۵

جلال الدين درگزینی ۸۲۸۱۶۸  
 جلال الدين عبيداله بن بونس ۸۷  
 جمال الدوله اقبال ۶۵  
 جمال الدين ابوالفضل ۷۲  
 جمال الدين عمر ۸۰  
 جمال ابيه چاشنی کبير ۸۵ تا ۸۷  
 جمشيد ۸۳

چاولدوز ۲۵  
 چاولی ۲۸۲۵  
 چاولی جاندار ۵۷ تا ۶۱  
 چغریک داود ۱۴ تا ۲۳۲۱۱۸  
 ۳۹۳۴۲۹

حاتم ۸۳  
 حافظ ابرو ۸۶۴۱۱۰  
 حسام الدين دزماری ۸۹  
 حسن بن علی بن اسحق ر. نظام الملك  
 حسن جاندار ۶۸۶۶۶۳  
 حسن صباح ۴۰  
 حسن قبچاق ۸۸  
 حسین بن حسن غور ۴۷  
 حسین حاجب ۵۲  
 حکمرش ۳۱  
 حیدر ۸۵۸۳۵۵  
 حیدر پسر موفق ۸۸

خاتون کرمانی ۷۶۷۲  
 خاص بیك بلنگری ۵۸ تا ۷۵۶۸۸  
 خاص بیك پسر آقستور ۷۶  
 خاقانی ۵۰  
 خان بن خانان ۲۸  
 خان خانان ۴۶  
 خان سمرقند ۳۱  
 خطیر الملك ابو منصور ر. محمد بن  
 حسین میبیدی

خمارین ۳۵  
 خوارزمشاه یوسف ۶۹۶۸  
 خواهر خلیفه ۲۱  
 داود بن محمد بن ملکشاه ۵۴ تا  
 ۶۲۵۶  
 داود بن ملکشاه ۳۴  
 داود نبی ۱۹  
 راشد پسر مستر شد ۵۶  
 راوندی ۸۹۸۷۸۶۱۰  
 رئیس الروسا ۱۹  
 رییب الدوله ر. ابو منصور قیراطلی  
 رستم ۶۳  
 رستم دستان ۸۵۸۲  
 رشید جامه دار ۷۰۶۸۶۴  
 رضا ( امام ) علیه السلام ۱۴  
 رکن الدوله ر. طغرل بک  
 رکن الدین ر. طغرل بک  
 زبیده خاتون ۳۶۳۴۳۳  
 زنگی اتابک ۷۸  
 زنگی جاندار ۶۸۶۷  
 زنگی جمال ۶۶  
 زین الدین علی کوچک ۷۰ تا ۷۲  
 زین الکتاب ۵۴  
 سام ملک غور ۴۷  
 سبکتکین ۳۴  
 سنی خاتون ۵۳  
 سنی قاطبه ۸۲  
 سدید الملك ابوالعالی و مفضل  
 بن عبدالرزاق  
 سراج الدین قیماز ۸۷۸۶  
 سرز ۳۶  
 سعد الدوله والی اصفهان ۵۶  
 سعد بن محمد بن علی ر. سعد الملك  
 آوی

سعد الملك آوی ۴۴۴۲۴۱  
 سلجوق بن لقمان ۱۶۱۰ تا ۲۹۱۸  
 سلجوق بن محمد ۵۷۵۴  
 سلطان الدوله ر. ملک رحیم  
 سلطان شاه بن محمود بن ایل ارسلان  
 ۹۰  
 سلیق ۲۷۲۵  
 سلیمان بن داود ۲۲۵  
 سلیمان بن قتلش ۲۸۲۲  
 سلیمان شاه بن محمد ۶۸۶۶۶۶۶۰  
 تا ۷۶۷۴۷  
 سنائی ۸۵  
 سنجر بن سلیمان شاه ۸۸۸۷  
 سنجر بن ملکشاه ۳۷۳۵۳۴۱۸  
 ۵۴۳۹ تا ۵۱۴۹ تا ۵۸۵۶۵۴  
 منقر همدانی ۷۵  
 سوری ۴۷  
 سوری بن المعتز ۱۴  
 سید فخر الدین علاء الدوله ۸۲  
 سیف الدین روس ۸۶۸۵  
 سیف الدین سلطان ۴۷  
 ش  
 شرف الدین انوشروان بن خالد  
 کاشی ۶۵۵۴  
 شرف الدین علی رجا ۵۵  
 شرف الملك ابو سعد مستوفی ۳۴  
 شرف الملك ابو طاهر تمی ۵۲  
 شعله کش ۹۰  
 شمس الدین ابونجیب ۶۹۶۷۶۵  
 ۷۲  
 شمس المعالی قابوس ۱۴  
 شمس الملك عثمان ۵۴۳۵  
 شومله ۶۸۶۷  
 شهاب الدین تقه عبدالعزیز حامدی  
 ۷۸۷۶۷۴۷۳  
 شهاب الدین متقال ۷۲

شیر زاد ( امیر ) ۶۳  
 شیر کبیر ۴۲  
 ص  
 صارم ۶۷  
 صدر الدین خجندی ۴۱  
 صدر الدین محمد بن فخر الملك ۵۲  
 صدقه ۴۱۳۹  
 صفی ابوالعلاء ۲۰  
 صفی الحضرة ابو طاهر کاشی ۵۲  
 ض  
 ضیاء الملك احمد ۴۲۳۵ تا ۴۴۴  
 ط  
 طغان شاه بن مؤید ۹۰  
 طغاریک ( امیر حاجب ) ۵۴۳۹  
 طغرل بن ارسلان ۸۵۸۳ تا ۹۱۱  
 طغرل بن محمد بن ملکشاه ۵۴  
 ۷۵۷۴۵۵  
 طغرل بن ملکشاه ۳۴  
 طغرل بک محمد ۱۴ تا ۸۴۲۹۲۳  
 طغاج خان سمرقند ۳۲  
 طوطی بک ۵۱  
 طوقشور میش ۱۰  
 ظ  
 ظهیری نیشابوری ۹ ۸۵  
 چ  
 عباس ۶۰۵۸ تا ۶۳  
 عبدالرحمن ۲۳  
 عبدالرحمن اکاف ۵۰  
 عبدالرحمن حاجب ۸۵۶۳ تا ۶۱۵۸  
 عبدالعزیز ۸۹  
 عبدالملك حاجب ۴۴۳۹  
 عبدالملك عطاش ۴۰  
 عبدالله خطیبی ۴۱  
 عزالدین فرخ ۹۲  
 عزالدین صنماز ۷۸ تا ۷۶۷۳۷۲  
 عزالدین قفچاق ۸۸  
 عز الملك ابو عبدالله ۳۹۳۵

عز الملك بروجردی ۶۵۵۸۵۷  
 عز الملك عبدالجلیل دهستانی ۳۹  
 عزت بن مهارس ۱۹  
 عزیز الدین ( خواجه ) ۸۸۸۷۸۰  
 عضد الدوله ر. اب ارسلان  
 علاء الدوله ۷۴۵۵۴۲  
 علاء الدین تلاس برس ۸۷  
 علاء الدین حسین بن حسین بن حسن  
 بن سام ۴۷  
 علوی مدنی ۴۱۴۰  
 علی بارحاجب ( ملک الدین ) ۴۴  
 علی خیری ( چتری ) ۹۲۵۲۴۷  
 عماد الملك ابوالقاسم ۳۵  
 عمر بن علی بار ۷۹ تا ۸۱  
 عمر پسر شرف الدوله ۸۹  
 عمر عجمی ۴۹  
 عمید الملك و نصر کندری ۲۱۲۰  
 ۹۲۲۳  
 عمید نیشابوری ۱۴  
 عمیدوک ۲۳  
 غ  
 غلام رومی ۲۶۲۵  
 غلیک شهنه ۶۳  
 ف  
 فاطمة الزهراء ۲۱  
 فاطمه خواهر مسعود ۵۶  
 فخر الدین بلخی ( شیخ الاسلام ) ۸۲  
 فخر الدین بن معین الدین ۷۸۶۹  
 ۸۲۸۱  
 فخر الدین پسر عبدالرحمن ۶۲  
 فخر الدین زنگی ۶۸  
 فخر الملك ۳۵ تا ۵۲۳۹۳۷  
 فریددیر ۴۶  
 فضل الدین محمد عارض ۳۴  
 فلك المعالی منوچهر ۱۴  
 ۵۰  
 القائم بامر الله ۱۹۱۷

قاضی القضاة ر. عبدالله خطیبی  
 قاوردد ۳۰۱۸  
 قنانه ۹۰  
 قتلغ ایسانج ۸۵ تا ۹۲  
 قتلغ پسر موفق ۸۸  
 قتلغ خاتون ۴۳  
 قتلش ۲۸۲۲۲۱۱۸۱۳۱۹  
 قراسنقر ۵۷۵۶  
 قراوش بن القلند ۱۹  
 قرقیز ۵۱  
 قسیم الدوله آقستور ۳۲۳۱  
 قسیم الدوله برشوقی ۵۴  
 قطب الدین مودود ۷۳  
 قفشدین قیماز ( جمال الدین )  
 ۶۷ تا ۷۲۶۹  
 قماج امیر ۵۲۴۹۴۸  
 قماج حاجب ۹۲۳۹۳۷۳۵۲۹  
 قوام الدین درگزینی ر. والقاسم  
 قیصر آرمانوس ۲۴ تا ۳۲۲۷  
 ک  
 کامل و کیل ۴۱  
 کر بوغا ۳۵  
 کمال الدوله ابورضار فضل الدین  
 محمد عارض  
 کمال الدین شمس الکفاة سمیرمی  
 ۷۵۵۴  
 کمال الدین محمد خازن ۶۵۵۷  
 کمشتکین جاندار ۳۵  
 ک  
 گو کجه خواجه ۱۰  
 گوهر خاتون دختر سنجر ۵۶  
 گوهر خاتون دختر مسعود ۶۴۶۲  
 ل  
 لالا قرانکین ۴۳۴۲  
 م  
 مؤید الدین طغرانی ۶۵۵۴  
 مؤید بزرگ ایه امیر ۵۲۵۱۴۹

مؤید الملك عبد الله ۳۷ تا ۴۴۳۹  
 مجد الدوله بن علاء الدوله ۸۹  
 مجد الملك ابو الفضل قمي ۳۶۳۴ تا ۹۲۳۹  
 محمد بن حسين ميبدی ۴۴  
 محمد بن داود ۳۱  
 محمد بن طغرل بن محمد ۸۳۷۷۷  
 محمد بن علي بار حاجب ۵۴  
 محمد بن محمود بن محمد ۶۰۵۸ تا ۷۶۷۵۷۳  
 محمد بن محمود غزنوی ۱۴  
 محمد بن ملك شاه ۳۹ تا ۳۷۳۵۳۴  
 ۴۴ تا ۴۱  
 محمد بن ايلدگوز (اتاك) ۷۵۷۰ تا ۷۸۷۶  
 محمد خان ۹۲  
 محمد دانشمند ۲۸ تا ۲۵  
 محمد شاه بن محمود ۷۶  
 محمد علي حاجب ۵۲  
 محمد مرسل ۵۱  
 محمد يحيى ۵۱۵۰  
 محمد يونس ۱۷  
 محمود باسغلي (سوغلي) ۸۹  
 محمود بن محمد بن ملك شاه ۴۵۴۴  
 ۹۲۵۴۵۳  
 محمود بن ملك شاه ۳۳ تا ۳۷  
 محمود خان (خواهرزاده سنجر) ۵۲  
 محمود سبكتكين ۱۰ تا ۱۷۱۴  
 مستر شاه ۵۳ تا ۵۴  
 المستنصر بالله ۱۹  
 مسعود بلال (شعنه) ۷۵ تا ۷۴  
 مسعود بن محمد بن ملك شاه ۴۶  
 ۴۸ تا ۵۴۵۵۵۵ تا ۶۹۶۸۶۶

۷۸۷۷۵۷۴  
 مسعود بن محمود غزنوی ۱۴ تا ۹۲۱۷  
 مسيح ۲۶  
 مظفر الدين البارغور ۷۳۶۹۶۸  
 ۷۴  
 مظفر الدين بازدار ۹۱۸۲  
 مظفر الدين حماد ۷۰  
 مظفر الدين قزل ارسلان ۷۹۷۵  
 ۸۹ : ۸۵۸۱  
 معين الدين ساوجي مستوفي ۸۱۸۰  
 معين الدين مختص الملك كاشي ۵۲  
 معين الدين وزير ۹۱۹۰  
 مفضل بن عبدالرزاق بن عمرو ۳۴  
 مقتدى خليفه ۳۵  
 المقفي ۷۵۷۱۶۹۶۳۶۲۵۶  
 ملك ايقاز ۸۲۸۱۷۷  
 ملك ارمن ۸۷۸۲  
 ملك المشرق بصر قياچ ۴۸  
 ملك رحيم ابو نصر بن ابي الهيجا ۱۹  
 ملك شاه ۲۸ تا ۴۴۳۹۳۷۳۵  
 ملك شاه بن بركيارق ۳۴  
 ملك شاه بن سلجوق ۷۴۵۸  
 ملك شاه بن طغرل ۸۹  
 ملك شاه بن محمود ۵۸ تا ۶۵۶۳۶  
 ۶۸ تا ۸۹۷۵۷۴۷۲۶۷۰  
 ملك نسپ (گوهر نسپ) ۶۶  
 ملكه (مهملك) خاتون ۵۳  
 منال (خواجه) خازن ۴۷  
 منكوبير (ز) ۶۵۵۷۵۵  
 منكوبك ۲۸۲۵  
 موسى ييفور ۱۸۱۷۱۰

موفق گرد بازو ۶۴ تا ۷۶۷۳۶۷۰  
 ۸۸۷۸۸  
 مهلك (مهملك) خاتون ۹۲۳۵  
 مياق ۹۰  
 مياجوق ۹۲  
 ميكايل ۱۰ تا ۲۹۲۳۱۴۱  
 ن  
 ناصر الدين انشو ۷۸۵۷۶۷۳۷۲  
 نصر خليفه ۸۷  
 نصره ابن جهان پهلوان ر.  
 اتابك محمد ايلدگوز  
 نظام الدين محمود كاشي ۵۲  
 نظام الملك ۲۲ تا ۲۸۲۵۵۲۸۲۵  
 ۵۲ تا ۴۴۴۴  
 و  
 والده ارسلان ۸۲۸۱۷۹۷۵  
 وشمكير ۱۴  
 هيت الدين محمد المامون ۱۸  
 ي  
 ياعيسان ۳۱  
 ياقوت قلبي (خواجه) ۵۹  
 ياقري ۳۳۱۸  
 ير نقش او مه ۷۴ تا ۶۸۴۱  
 يعين الدوله ر. محمود غزنوی  
 يوسف ۱۰  
 يوسف برزمي ۲۸  
 يونس ۱۷۱۰  
 يونس حاجب ۵۵

فهرست اصنامی اماکن

الف

آب ۳۵  
 آذربايجان ۵۱۴۵۲۹۲۷۲۴۲۱  
 ۵۵ تا ۵۹۶۱۵۶۱۵ تا ۷۴۴۷۰  
 ۹۱ تا ۸۶۸۳  
 آسمان بين ۶۲  
 آقشهر ۹۲۸۲  
 آماسيه ۲۸  
 آمدم ۲۸  
 آمويه ۲۸  
 ايقاز ۸۲۸۱۲۴  
 ابراهيم آباد ۸۹  
 ابهر ۸۰ تا ۷۹۱۸  
 اخلاط ۲۷۲۴  
 اران ۶۱ تا ۷۷۶۳  
 ارايه ۷۵  
 اردبيل ۵۹  
 اردهن ۷۹۶۱۶۰  
 ارزروم ۲۷۲۴  
 ارزجان ۲۸۲۷  
 ارزن روم ۲۷  
 ارس ۹۲۸۹۸۲۸۱  
 ارسلان كشاى ۷۸  
 ارمن ۶۴ تا ۸۲۷۰  
 اصرا باده ۸۰  
 اسوانوند ۷۹۶۱  
 اسد آباد ۶۵ تا ۸۷۶۴۵  
 اسفراين ۲۲  
 اسفزار ۱۳ تا ۱۸۱۵  
 اشتر (الشر) ۵۷ تا ۵۵  
 اصفهان ۱۲ تا ۳۷ تا ۴۰ تا ۵۳ تا ۴۴  
 ۵۸ تا ۵۶ تا ۶۶ تا ۷۴ تا ۴۷  
 ۶۶ تا ۸۵ تا ۸۱ تا ۷۶ تا ۹۲  
 اقصای شرق ۳۱

الموت ۴۲  
 انجیلوند ۳۷  
 انطاكيه ۲۱  
 اندوانه (اندرابه) ۵۲  
 اوزكند ۳۱  
 اوش ۳۱  
 ايران ۸۳  
 باب النوى ۲  
 باديه عرب ۳۲  
 باغ احمدسيه ۳۲  
 باغ بيت المال ۳۲  
 باغ دشت كور ۳۲  
 باغ شوربا ۷۸  
 باغ كاران ۳۲  
 باورد ۱۳  
 بعارسوخته ۸۰  
 بخارا ۲۸۱۷۱۳۱۱  
 بزجين (فرزين) ۷۷ تا ۶۸ تا ۶۶ تا ۶۱  
 بردع ۷۵  
 برزدر نوزم ۲۸  
 برشاور ۵۷  
 بروجرود ۸۸۸۶۳۰  
 بست ۱۸۱۵  
 به-اد ۱۸ تا ۲۱ تا ۲۲ تا ۲۳ تا ۲۴ تا ۲۵ تا ۲۶ تا ۲۷ تا ۲۸ تا ۲۹ تا ۳۰ تا ۳۱ تا ۳۲ تا ۳۳ تا ۳۴ تا ۳۵ تا ۳۶ تا ۳۷ تا ۳۸ تا ۳۹ تا ۴۰ تا ۴۱ تا ۴۲ تا ۴۳ تا ۴۴ تا ۴۵ تا ۴۶ تا ۴۷ تا ۴۸ تا ۴۹ تا ۵۰ تا ۵۱ تا ۵۲ تا ۵۳ تا ۵۴ تا ۵۵ تا ۵۶ تا ۵۷ تا ۵۸ تا ۵۹ تا ۶۰ تا ۶۱ تا ۶۲ تا ۶۳ تا ۶۴ تا ۶۵ تا ۶۶ تا ۶۷ تا ۶۸ تا ۶۹ تا ۷۰ تا ۷۱ تا ۷۲ تا ۷۳ تا ۷۴ تا ۷۵ تا ۷۶ تا ۷۷ تا ۷۸ تا ۷۹ تا ۸۰ تا ۸۱ تا ۸۲ تا ۸۳ تا ۸۴ تا ۸۵ تا ۸۶ تا ۸۷ تا ۸۸ تا ۸۹ تا ۹۰ تا ۹۱ تا ۹۲ تا ۹۳ تا ۹۴ تا ۹۵ تا ۹۶ تا ۹۷ تا ۹۸ تا ۹۹ تا ۱۰۰ تا ۱۰۱ تا ۱۰۲ تا ۱۰۳ تا ۱۰۴ تا ۱۰۵ تا ۱۰۶ تا ۱۰۷ تا ۱۰۸ تا ۱۰۹ تا ۱۱۰ تا ۱۱۱ تا ۱۱۲ تا ۱۱۳ تا ۱۱۴ تا ۱۱۵ تا ۱۱۶ تا ۱۱۷ تا ۱۱۸ تا ۱۱۹ تا ۱۲۰ تا ۱۲۱ تا ۱۲۲ تا ۱۲۳ تا ۱۲۴ تا ۱۲۵ تا ۱۲۶ تا ۱۲۷ تا ۱۲۸ تا ۱۲۹ تا ۱۳۰ تا ۱۳۱ تا ۱۳۲ تا ۱۳۳ تا ۱۳۴ تا ۱۳۵ تا ۱۳۶ تا ۱۳۷ تا ۱۳۸ تا ۱۳۹ تا ۱۴۰ تا ۱۴۱ تا ۱۴۲ تا ۱۴۳ تا ۱۴۴ تا ۱۴۵ تا ۱۴۶ تا ۱۴۷ تا ۱۴۸ تا ۱۴۹ تا ۱۵۰ تا ۱۵۱ تا ۱۵۲ تا ۱۵۳ تا ۱۵۴ تا ۱۵۵ تا ۱۵۶ تا ۱۵۷ تا ۱۵۸ تا ۱۵۹ تا ۱۶۰ تا ۱۶۱ تا ۱۶۲ تا ۱۶۳ تا ۱۶۴ تا ۱۶۵ تا ۱۶۶ تا ۱۶۷ تا ۱۶۸ تا ۱۶۹ تا ۱۷۰ تا ۱۷۱ تا ۱۷۲ تا ۱۷۳ تا ۱۷۴ تا ۱۷۵ تا ۱۷۶ تا ۱۷۷ تا ۱۷۸ تا ۱۷۹ تا ۱۸۰ تا ۱۸۱ تا ۱۸۲ تا ۱۸۳ تا ۱۸۴ تا ۱۸۵ تا ۱۸۶ تا ۱۸۷ تا ۱۸۸ تا ۱۸۹ تا ۱۹۰ تا ۱۹۱ تا ۱۹۲ تا ۱۹۳ تا ۱۹۴ تا ۱۹۵ تا ۱۹۶ تا ۱۹۷ تا ۱۹۸ تا ۱۹۹ تا ۲۰۰ تا ۲۰۱ تا ۲۰۲ تا ۲۰۳ تا ۲۰۴ تا ۲۰۵ تا ۲۰۶ تا ۲۰۷ تا ۲۰۸ تا ۲۰۹ تا ۲۱۰ تا ۲۱۱ تا ۲۱۲ تا ۲۱۳ تا ۲۱۴ تا ۲۱۵ تا ۲۱۶ تا ۲۱۷ تا ۲۱۸ تا ۲۱۹ تا ۲۲۰ تا ۲۲۱ تا ۲۲۲ تا ۲۲۳ تا ۲۲۴ تا ۲۲۵ تا ۲۲۶ تا ۲۲۷ تا ۲۲۸ تا ۲۲۹ تا ۲۳۰ تا ۲۳۱ تا ۲۳۲ تا ۲۳۳ تا ۲۳۴ تا ۲۳۵ تا ۲۳۶ تا ۲۳۷ تا ۲۳۸ تا ۲۳۹ تا ۲۴۰ تا ۲۴۱ تا ۲۴۲ تا ۲۴۳ تا ۲۴۴ تا ۲۴۵ تا ۲۴۶ تا ۲۴۷ تا ۲۴۸ تا ۲۴۹ تا ۲۵۰ تا ۲۵۱ تا ۲۵۲ تا ۲۵۳ تا ۲۵۴ تا ۲۵۵ تا ۲۵۶ تا ۲۵۷ تا ۲۵۸ تا ۲۵۹ تا ۲۶۰ تا ۲۶۱ تا ۲۶۲ تا ۲۶۳ تا ۲۶۴ تا ۲۶۵ تا ۲۶۶ تا ۲۶۷ تا ۲۶۸ تا ۲۶۹ تا ۲۷۰ تا ۲۷۱ تا ۲۷۲ تا ۲۷۳ تا ۲۷۴ تا ۲۷۵ تا ۲۷۶ تا ۲۷۷ تا ۲۷۸ تا ۲۷۹ تا ۲۸۰ تا ۲۸۱ تا ۲۸۲ تا ۲۸۳ تا ۲۸۴ تا ۲۸۵ تا ۲۸۶ تا ۲۸۷ تا ۲۸۸ تا ۲۸۹ تا ۲۹۰ تا ۲۹۱ تا ۲۹۲ تا ۲۹۳ تا ۲۹۴ تا ۲۹۵ تا ۲۹۶ تا ۲۹۷ تا ۲۹۸ تا ۲۹۹ تا ۳۰۰ تا ۳۰۱ تا ۳۰۲ تا ۳۰۳ تا ۳۰۴ تا ۳۰۵ تا ۳۰۶ تا ۳۰۷ تا ۳۰۸ تا ۳۰۹ تا ۳۱۰ تا ۳۱۱ تا ۳۱۲ تا ۳۱۳ تا ۳۱۴ تا ۳۱۵ تا ۳۱۶ تا ۳۱۷ تا ۳۱۸ تا ۳۱۹ تا ۳۲۰ تا ۳۲۱ تا ۳۲۲ تا ۳۲۳ تا ۳۲۴ تا ۳۲۵ تا ۳۲۶ تا ۳۲۷ تا ۳۲۸ تا ۳۲۹ تا ۳۳۰ تا ۳۳۱ تا ۳۳۲ تا ۳۳۳ تا ۳۳۴ تا ۳۳۵ تا ۳۳۶ تا ۳۳۷ تا ۳۳۸ تا ۳۳۹ تا ۳۴۰ تا ۳۴۱ تا ۳۴۲ تا ۳۴۳ تا ۳۴۴ تا ۳۴۵ تا ۳۴۶ تا ۳۴۷ تا ۳۴۸ تا ۳۴۹ تا ۳۵۰ تا ۳۵۱ تا ۳۵۲ تا ۳۵۳ تا ۳۵۴ تا ۳۵۵ تا ۳۵۶ تا ۳۵۷ تا ۳۵۸ تا ۳۵۹ تا ۳۶۰ تا ۳۶۱ تا ۳۶۲ تا ۳۶۳ تا ۳۶۴ تا ۳۶۵ تا ۳۶۶ تا ۳۶۷ تا ۳۶۸ تا ۳۶۹ تا ۳۷۰ تا ۳۷۱ تا ۳۷۲ تا ۳۷۳ تا ۳۷۴ تا ۳۷۵ تا ۳۷۶ تا ۳۷۷ تا ۳۷۸ تا ۳۷۹ تا ۳۸۰ تا ۳۸۱ تا ۳۸۲ تا ۳۸۳ تا ۳۸۴ تا ۳۸۵ تا ۳۸۶ تا ۳۸۷ تا ۳۸۸ تا ۳۸۹ تا ۳۹۰ تا ۳۹۱ تا ۳۹۲ تا ۳۹۳ تا ۳۹۴ تا ۳۹۵ تا ۳۹۶ تا ۳۹۷ تا ۳۹۸ تا ۳۹۹ تا ۴۰۰ تا ۴۰۱ تا ۴۰۲ تا ۴۰۳ تا ۴۰۴ تا ۴۰۵ تا ۴۰۶ تا ۴۰۷ تا ۴۰۸ تا ۴۰۹ تا ۴۱۰ تا ۴۱۱ تا ۴۱۲ تا ۴۱۳ تا ۴۱۴ تا ۴۱۵ تا ۴۱۶ تا ۴۱۷ تا ۴۱۸ تا ۴۱۹ تا ۴۲۰ تا ۴۲۱ تا ۴۲۲ تا ۴۲۳ تا ۴۲۴ تا ۴۲۵ تا ۴۲۶ تا ۴۲۷ تا ۴۲۸ تا ۴۲۹ تا ۴۳۰ تا ۴۳۱ تا ۴۳۲ تا ۴۳۳ تا ۴۳۴ تا ۴۳۵ تا ۴۳۶ تا ۴۳۷ تا ۴۳۸ تا ۴۳۹ تا ۴۴۰ تا ۴۴۱ تا ۴۴۲ تا ۴۴۳ تا ۴۴۴ تا ۴۴۵ تا ۴۴۶ تا ۴۴۷ تا ۴۴۸ تا ۴۴۹ تا ۴۵۰ تا ۴۵۱ تا ۴۵۲ تا ۴۵۳ تا ۴۵۴ تا ۴۵۵ تا ۴۵۶ تا ۴۵۷ تا ۴۵۸ تا ۴۵۹ تا ۴۶۰ تا ۴۶۱ تا ۴۶۲ تا ۴۶۳ تا ۴۶۴ تا ۴۶۵ تا ۴۶۶ تا ۴۶۷ تا ۴۶۸ تا ۴۶۹ تا ۴۷۰ تا ۴۷۱ تا ۴۷۲ تا ۴۷۳ تا ۴۷۴ تا ۴۷۵ تا ۴۷۶ تا ۴۷۷ تا ۴۷۸ تا ۴۷۹ تا ۴۸۰ تا ۴۸۱ تا ۴۸۲ تا ۴۸۳ تا ۴۸۴ تا ۴۸۵ تا ۴۸۶ تا ۴۸۷ تا ۴۸۸ تا ۴۸۹ تا ۴۹۰ تا ۴۹۱ تا ۴۹۲ تا ۴۹۳ تا ۴۹۴ تا ۴۹۵ تا ۴۹۶ تا ۴۹۷ تا ۴۹۸ تا ۴۹۹ تا ۵۰۰ تا ۵۰۱ تا ۵۰۲ تا ۵۰۳ تا ۵۰۴ تا ۵۰۵ تا ۵۰۶ تا ۵۰۷ تا ۵۰۸ تا ۵۰۹ تا ۵۱۰ تا ۵۱۱ تا ۵۱۲ تا ۵۱۳ تا ۵۱۴ تا ۵۱۵ تا ۵۱۶ تا ۵۱۷ تا ۵۱۸ تا ۵۱۹ تا ۵۲۰ تا ۵۲۱ تا ۵۲۲ تا ۵۲۳ تا ۵۲۴ تا ۵۲۵ تا ۵۲۶ تا ۵۲۷ تا ۵۲۸ تا ۵۲۹ تا ۵۳۰ تا ۵۳۱ تا ۵۳۲ تا ۵۳۳ تا ۵۳۴ تا ۵۳۵ تا ۵۳۶ تا ۵۳۷ تا ۵۳۸ تا ۵۳۹ تا ۵۴۰ تا ۵۴۱ تا ۵۴۲ تا ۵۴۳ تا ۵۴۴ تا ۵۴۵ تا ۵۴۶ تا ۵۴۷ تا ۵۴۸ تا ۵۴۹ تا ۵۵۰ تا ۵۵۱ تا ۵۵۲ تا ۵۵۳ تا ۵۵۴ تا ۵۵۵ تا ۵۵۶ تا ۵۵۷ تا ۵۵۸ تا ۵۵۹ تا ۵۶۰ تا ۵۶۱ تا ۵۶۲ تا ۵۶۳ تا ۵۶۴ تا ۵۶۵ تا ۵۶۶ تا ۵۶۷ تا ۵۶۸ تا ۵۶۹ تا ۵۷۰ تا ۵۷۱ تا ۵۷۲ تا ۵۷۳ تا ۵۷۴ تا ۵۷۵ تا ۵۷۶ تا ۵۷۷ تا ۵۷۸ تا ۵۷۹ تا ۵۸۰ تا ۵۸۱ تا ۵۸۲ تا ۵۸۳ تا ۵۸۴ تا ۵۸۵ تا ۵۸۶ تا ۵۸۷ تا ۵۸۸ تا ۵۸۹ تا ۵۹۰ تا ۵۹۱ تا ۵۹۲ تا ۵۹۳ تا ۵۹۴ تا ۵۹۵ تا ۵۹۶ تا ۵۹۷ تا ۵۹۸ تا ۵۹۹ تا ۶۰۰ تا ۶۰۱ تا ۶۰۲ تا ۶۰۳ تا ۶۰۴ تا ۶۰۵ تا ۶۰۶ تا ۶۰۷ تا ۶۰۸ تا ۶۰۹ تا ۶۱۰ تا ۶۱۱ تا ۶۱۲ تا ۶۱۳ تا ۶۱۴ تا ۶۱۵ تا ۶۱۶ تا ۶۱۷ تا ۶۱۸ تا ۶۱۹ تا ۶۲۰ تا ۶۲۱ تا ۶۲۲ تا ۶۲۳ تا ۶۲۴ تا ۶۲۵ تا ۶۲۶ تا ۶۲۷ تا ۶۲۸ تا ۶۲۹ تا ۶۳۰ تا ۶۳۱ تا ۶۳۲ تا ۶۳۳ تا ۶۳۴ تا ۶۳۵ تا ۶۳۶ تا ۶۳۷ تا ۶۳۸ تا ۶۳۹ تا ۶۴۰ تا ۶۴۱ تا ۶۴۲ تا ۶۴۳ تا ۶۴۴ تا ۶۴۵ تا ۶۴۶ تا ۶۴۷ تا ۶۴۸ تا ۶۴۹ تا ۶۵۰ تا ۶۵۱ تا ۶۵۲ تا ۶۵۳ تا ۶۵۴ تا ۶۵۵ تا ۶۵۶ تا ۶۵۷ تا ۶۵۸ تا ۶۵۹ تا ۶۶۰ تا ۶۶۱ تا ۶۶۲ تا ۶۶۳ تا ۶۶۴ تا ۶۶۵ تا ۶۶۶ تا ۶۶۷ تا ۶۶۸ تا ۶۶۹ تا ۶۷۰ تا ۶۷۱ تا ۶۷۲ تا ۶۷۳ تا ۶۷۴ تا ۶۷۵ تا ۶۷۶ تا ۶۷۷ تا ۶۷۸ تا ۶۷۹ تا ۶۸۰ تا ۶۸۱ تا ۶۸۲ تا ۶۸۳ تا ۶۸۴ تا ۶۸۵ تا ۶۸۶ تا ۶۸۷ تا ۶۸۸ تا ۶۸۹ تا ۶۹۰ تا ۶۹۱ تا ۶۹۲ تا ۶۹۳ تا ۶۹۴ تا ۶۹۵ تا ۶۹۶ تا ۶۹۷ تا ۶۹۸ تا ۶۹۹ تا ۷۰۰ تا ۷۰۱ تا ۷۰۲ تا ۷۰۳ تا ۷۰۴ تا ۷۰۵ تا ۷۰۶ تا ۷۰۷ تا ۷۰۸ تا ۷۰۹ تا ۷۱۰ تا ۷۱۱ تا ۷۱۲ تا ۷۱۳ تا ۷۱۴ تا ۷۱۵ تا ۷۱۶ تا ۷۱۷ تا ۷۱۸ تا ۷۱۹ تا ۷۲۰ تا ۷۲۱ تا ۷۲۲ تا ۷۲۳ تا ۷۲۴ تا ۷۲۵ تا ۷۲۶ تا ۷۲۷ تا ۷۲۸ تا ۷۲۹ تا ۷۳۰ تا ۷۳۱ تا ۷۳۲ تا ۷۳۳ تا ۷۳۴ تا ۷۳۵ تا ۷۳۶ تا ۷۳۷ تا ۷۳۸ تا ۷۳۹ تا ۷۴۰ تا ۷۴۱ تا ۷۴۲ تا ۷۴۳ تا ۷۴۴ تا ۷۴۵ تا ۷۴۶ تا ۷۴۷ تا ۷۴۸ تا ۷۴۹ تا ۷۵۰ تا ۷۵۱ تا ۷۵۲ تا ۷۵۳ تا ۷۵۴ تا ۷۵۵ تا ۷۵۶ تا ۷۵۷ تا ۷۵۸ تا ۷۵۹ تا ۷۶۰ تا ۷۶۱ تا ۷۶۲ تا ۷۶۳ تا ۷۶۴ تا ۷۶۵ تا ۷۶۶ تا ۷۶۷ تا ۷۶۸ تا ۷۶۹ تا ۷۷۰ تا ۷۷۱ تا ۷۷۲ تا ۷۷۳ تا ۷۷۴ تا ۷۷۵ تا ۷۷۶ تا ۷۷۷ تا ۷۷۸ تا ۷۷۹ تا ۷۸۰ تا ۷۸۱ تا ۷۸۲ تا ۷۸۳ تا ۷۸۴ تا ۷۸۵ تا ۷۸۶ تا ۷۸۷ تا ۷۸۸ تا ۷۸۹ تا ۷۹۰ تا ۷۹۱ تا ۷۹۲ تا ۷۹۳ تا ۷۹۴ تا ۷۹۵ تا ۷۹۶ تا ۷۹۷ تا ۷۹۸ تا ۷۹۹ تا ۸۰۰ تا ۸۰۱ تا ۸۰۲ تا ۸۰۳ تا ۸۰۴ تا ۸۰۵ تا ۸۰۶ تا ۸۰۷ تا ۸۰۸ تا ۸۰۹ تا ۸۱۰ تا ۸۱۱ تا ۸۱۲ تا ۸۱۳ تا ۸۱۴ تا ۸۱۵ تا ۸۱۶ تا ۸۱۷ تا ۸۱۸ تا ۸۱۹ تا ۸۲۰ تا ۸۲۱ تا ۸۲۲ تا ۸۲۳ تا ۸۲۴ تا ۸۲۵ تا ۸۲۶ تا ۸۲۷ تا ۸۲۸ تا ۸۲۹ تا ۸۳۰ تا ۸۳۱ تا ۸۳۲ تا ۸۳۳ تا ۸۳۴ تا ۸۳۵ تا ۸۳۶ تا ۸۳۷ تا ۸۳۸ تا ۸۳۹ تا ۸۴۰ تا ۸۴۱ تا ۸۴۲ تا ۸۴۳ تا ۸۴۴ تا ۸۴۵ تا ۸۴۶ تا ۸۴۷ تا ۸۴۸ تا ۸۴۹ تا ۸۵۰ تا ۸۵۱ تا ۸۵۲ تا ۸۵۳ تا ۸۵۴ تا ۸۵۵ تا ۸۵۶ تا ۸۵۷ تا ۸۵۸ تا ۸۵۹ تا ۸۶۰ تا ۸۶۱ تا ۸۶۲ تا ۸۶۳ تا ۸۶۴ تا ۸۶۵ تا ۸۶۶ تا ۸۶۷ تا ۸۶۸ تا ۸۶۹ تا ۸۷۰ تا ۸۷۱ تا ۸۷۲ تا ۸۷۳ تا ۸۷۴ تا ۸۷۵ تا ۸۷۶ تا ۸۷۷ تا ۸۷۸ تا ۸۷۹ تا ۸۸۰ تا ۸۸۱ تا ۸۸۲ تا ۸۸۳ تا ۸۸۴ تا ۸۸۵ تا ۸۸۶ تا ۸۸۷ تا ۸۸۸ تا ۸۸۹ تا ۸۹۰ تا ۸۹۱ تا ۸۹۲ تا ۸۹۳ تا ۸۹۴ تا ۸۹۵ تا ۸۹۶ تا ۸۹۷ تا ۸۹۸ تا ۸۹۹ تا ۹۰۰ تا ۹۰۱ تا ۹۰۲ تا ۹۰۳ تا ۹۰۴ تا ۹۰۵ تا ۹۰۶ تا ۹۰۷ تا ۹۰۸ تا ۹۰۹ تا ۹۱۰ تا ۹۱۱ تا ۹۱۲ تا ۹۱۳ تا ۹۱۴ تا ۹۱۵ تا ۹۱۶ تا ۹۱۷ تا ۹۱۸ تا ۹۱۹ تا ۹۲۰ تا ۹۲۱ تا ۹۲۲ تا ۹۲۳ تا ۹۲۴ تا ۹۲۵ تا ۹۲۶ تا ۹۲۷ تا ۹۲۸ تا ۹۲۹ تا ۹۳۰ تا ۹۳۱ تا ۹۳۲ تا ۹۳۳ تا ۹۳۴ تا ۹۳۵ تا ۹۳۶ تا ۹۳۷ تا ۹۳۸ تا ۹۳۹ تا ۹۴۰ تا ۹۴۱ تا ۹۴۲ تا ۹۴۳ تا ۹۴۴ تا ۹۴۵ تا ۹۴۶ تا ۹۴۷ تا ۹۴۸ تا ۹۴۹ تا ۹۵۰ تا ۹۵۱ تا ۹۵۲ تا ۹۵۳ تا ۹۵۴ تا ۹۵۵ تا ۹۵۶ تا ۹۵۷ تا ۹۵۸ تا ۹۵۹ تا ۹۶۰ تا ۹۶۱ تا ۹۶۲ تا ۹۶۳ تا ۹۶۴ تا ۹۶۵ تا ۹۶۶ تا ۹۶۷ تا ۹۶۸ تا ۹۶۹ تا ۹۷۰ تا ۹۷۱ تا ۹۷۲ تا ۹۷۳ تا ۹۷۴ تا ۹۷۵ تا ۹۷۶ تا ۹۷۷ تا ۹۷۸ تا ۹۷۹ تا ۹۸۰ تا ۹۸۱ تا ۹۸۲ تا ۹۸۳ تا ۹۸۴ تا ۹۸۵ تا ۹۸۶ تا ۹۸۷ تا ۹۸۸ تا ۹۸۹ تا ۹۹۰ تا ۹۹۱ تا ۹۹۲ تا ۹۹۳ تا ۹۹۴ تا ۹۹۵ تا ۹۹۶ تا ۹۹۷ تا ۹۹۸ تا ۹۹۹ تا ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۱ تا ۱۰۰۲ تا ۱۰۰۳ تا ۱۰۰۴ تا ۱۰۰۵ تا ۱۰۰۶ تا ۱۰۰۷ تا ۱۰۰۸ تا ۱۰۰۹ تا ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۱ تا ۱۰۱۲ تا ۱۰۱۳ تا ۱۰۱۴ تا ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۶ تا ۱۰۱۷ تا ۱۰۱۸ تا ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۱ تا ۱۰۲۲ تا ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۴ تا ۱۰۲۵ تا ۱۰۲۶ تا ۱۰۲۷ تا ۱۰۲۸ تا ۱۰۲۹ تا ۱۰۳۰ تا ۱۰۳۱ تا ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۳ تا ۱۰۳۴ تا ۱۰۳۵ تا ۱۰۳۶ تا ۱۰۳۷ تا ۱۰۳۸ تا ۱۰۳۹ تا ۱۰۴۰ تا ۱۰۴۱ تا ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۳ تا ۱۰۴۴ تا ۱۰۴۵ تا ۱۰۴۶ تا ۱۰۴۷ تا ۱۰۴۸ تا ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۰ تا ۱۰۵۱ تا ۱۰۵۲ تا ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۴ تا ۱۰۵۵ تا ۱۰۵۶ تا ۱۰۵۷ تا ۱۰۵۸ تا ۱۰۵۹ تا ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۱ تا ۱۰۶۲ تا ۱۰۶۳ تا ۱۰۶۴ تا ۱۰۶۵ تا ۱۰۶۶ تا ۱۰۶۷ تا ۱۰۶۸ تا ۱۰۶۹ تا ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۱ تا ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴ تا ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۶ تا ۱۰۷۷ تا ۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۰ تا ۱۰۸۱ تا ۱۰۸۲ تا ۱۰۸۳ تا ۱۰۸۴ تا ۱۰۸۵ تا ۱۰۸۶ تا ۱۰۸۷ تا ۱۰۸۸ تا ۱۰۸۹ تا ۱۰۹۰ تا ۱۰۹۱ تا ۱۰۹۲ تا ۱۰۹۳ تا ۱۰۹۴ تا ۱۰۹۵ تا ۱۰۹۶ تا ۱۰۹۷ تا ۱۰۹۸ تا ۱۰۹۹ تا ۱۱۰۰ تا ۱۱۰۱ تا ۱۱۰۲ تا ۱۱۰۳ تا ۱۱۰۴ تا ۱۱۰۵ تا ۱۱۰۶ تا ۱۱۰۷ تا ۱۱۰۸ تا ۱۱۰۹ تا ۱۱۱۰ تا ۱۱۱۱ تا ۱۱۱۲ تا ۱۱۱۳ تا ۱۱۱۴ تا ۱۱۱۵ تا ۱۱۱۶ تا ۱۱۱۷ تا ۱۱۱۸ تا ۱۱۱۹ تا ۱۱۲۰ تا ۱۱۲۱ تا ۱۱۲۲ تا ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۴ تا ۱۱۲۵ تا ۱۱۲۶ تا ۱۱۲۷ تا ۱۱۲۸ تا ۱۱۲۹ تا ۱۱۳۰ تا ۱۱۳۱ تا ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۳ تا ۱۱۳۴ تا ۱۱۳۵ تا ۱۱۳۶ تا ۱۱۳۷ تا ۱۱۳۸ تا ۱۱۳۹ تا ۱۱۴۰ تا ۱۱۴۱ تا ۱۱۴۲ تا ۱۱۴۳ تا ۱۱۴۴ تا ۱۱۴۵ تا ۱۱۴۶ تا ۱۱۴۷ تا ۱۱۴۸ تا ۱۱۴۹ تا ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۱ تا ۱۱۵۲ تا ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۴ تا ۱۱۵۵ تا ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۷ تا ۱۱۵۸ تا ۱۱۵۹ تا ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۱ تا ۱۱۶۲ تا ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۴ تا ۱۱۶۵ تا ۱۱۶۶ تا ۱۱۶۷ تا ۱۱۶۸ تا ۱۱۶۹ تا ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۱ تا ۱۱۷۲ تا ۱۱۷۳ تا ۱۱۷۴ تا ۱۱۷۵ تا ۱۱۷۶ تا ۱۱۷۷ تا ۱۱۷۸ تا ۱۱۷۹ تا ۱۱۸۰ تا ۱۱۸۱ تا ۱۱۸

خ  
 خاور ۱۸  
 ختا (خطا) ۴۸۴۶۴۵۳۱  
 ختلان ۴۸  
 ختن ۳۱  
 خراسان ۳۰۲۹۲۲۱۶۶۱۳۱۰  
 ۵۲۵۵۰۰۴۶۵۴۳۹۶۳۳۳۲  
 ۸۰۷۳۱۹۶۷۶۶۶۴۵۶۵۴  
 خرت پرت ۲۸  
 خرقان ۸۱۸۰  
 خلخال ۶۲  
 خوارزم ۹۰۸۰۴۴۳۱  
 خوزستان ۷۲۶۸۶۶۶۳۵۰۳۲  
 ۷۷۷۵۷۳  
 خوی ۴۵

د  
 دامغان ۹۱۸۶۱۸  
 داندانقان ۱۶  
 داودآباد ۸۰  
 دایرج ۸۷  
 دجله ۷۰۶۳۱۹  
 دربندخزر ۲۴  
 دربندقرابلی ۷۴۵۸  
 دریای مفرق ۳۱  
 دزکوه ۳۲  
 دزمار ۸۷  
 دزماهیکی ۷۵  
 دژارومی ۸۹  
 دژجهانگشا ۷۷  
 دژسفید ۵۷  
 دولاب ۹۰۸۶۸۹۷۹  
 دولبیک ۶۴  
 دولو ۲۸  
 دیاربکر ۷۷۲۲۲۱  
 دینور ۵۸۵۶۵۴  
 دیه بالین ۵۶

دیه بیاز ۶۳  
 دیه دایه ۸۶  
 دیه کهران ۸۹۶۳  
 رباط ۹۳  
 ربیعہ ۲۹  
 رمید ۲۸  
 روئین دژ ۸۱۶۵  
 روم ۲۴ تا ۵۳۱۲۸  
 رها ۲۲  
 ری ۳۷۳۵۳۴۲۲۲۱۱۹۱۸۹۴  
 ۶۴۶۱۶۰۵۸۴۷۷۴۴۴۰۳۸  
 ۹۲۵۸۵۸۱۵۷۶۷۲۷۲  
 زابلستان ۴۴  
 زمزم ۲۵  
 زنجان ۸۸۸۶۷۹۶۱۶۰۱۸  
 ساوه ۷۶۷۲۶۵۶۴۴۵۳۷۳۵  
 ۹۱۸۷۵۸۵۸۱۵۷۸  
 -پیند رود ۸۷  
 سجستان ۱۸  
 سراہ ۵۹  
 سرای سعدالدواہ ۷۱  
 سرای دیلمان ۸۰  
 سربرزه (محلہ) ۶۵  
 سرخس ۱۶  
 سرخ کلامان ۱۳  
 سرخه سوار ۸۹  
 سعیدآباد ۸۱  
 سفند سمرقند ۱۰  
 سمرقند ۴۵۴۴۳۳۱۱۱  
 سمنان ۹۱۸۶  
 سنجاوشام ۵۲  
 سند ۱۷۱۲۱۱  
 سوران ۴۷

سیاہ کوه ۵۸  
 سیستان ۴۴۱۷۱۳  
 سیلاخور ۶۳۳۰  
 سیواست ۲۸  
 ش  
 شادباخ ۹۲۵۰۱۵  
 شام ۵۲۳۱۲۱۱۹  
 شاه دز ۴۰  
 شماره ۷۱  
 شبانکاره ۲۴  
 شمکور ۶۲  
 شهردوین ۸۱  
 شهرستانه ۱۴  
 شیراز ۵۷۱۹  
 ط  
 طایف ۴۵  
 طبرستان ۲۳۲۱  
 طبرک ۷۹۲۲۱۹۱۸  
 طیس ۱۸  
 طیس کیلکی ۶۹  
 طعراشت ۲۲  
 طوس ۱۲۱۵۱۳  
 طهران ۷۹  
 ع  
 عانه ۲۰۱۹  
 عراق ۲۹۲۶۲۲۲۲۰۱۸۱۰  
 ۵۳۵۰۰۴۷۷۴۴۲۷۲۲۰  
 ۷۵۷۰۶۹۶۷۶۴۵۶۵۵  
 ۹۲۵۸۶۸۰۵۷۸  
 عراق عجم ۵۶  
 عراق عرب ۱۹  
 عمان ۴۵  
 غ  
 غزنه ۴۷۱۵  
 غزنین ۴۷۴۴۱۷۱۵۱۴  
 ف

فارس ۷۸۷۶۶۶۴ تا ۶۱۵۷۲۴  
 ۸۳  
 فاریاب ۱۶  
 فسا ۱۹  
 فیروزآباد ۶۲  
 فیروزکوه ۷۹۶۱  
 ق  
 قباچاق ۸۸  
 قراچه داغ ۸۹  
 قزوین ۹۱۹۰۸۰۷۷  
 قصرقضاہ ۷۰  
 قلعه سرجهان ۹۰  
 قلعه کالجیر ۱۷۱۲  
 قم ۷۷۱۴  
 قندھار ۴۷  
 قہاب ۷۷  
 قہستان ۵۶۵۳۳۳۳۶۱۹۱۸  
 قیصریہ ۲۸  
 ک  
 کابلستان ۱۸  
 کابلہ ۷۷  
 کاغذکنان ۵۸  
 کاشغر ۴۵  
 کران (کیران) ۸۹  
 کرج ۶۲۳۶۳۰  
 کرخ ۶۳  
 کرکبری ۸۷  
 کرمان ۷۲۴۷۳۰۱۸  
 کرمانشاهان ۵۸۵۶  
 کساخ ۲۸  
 کندمان ۸۱  
 کوراب ۶۳  
 کوشک باغ ۸۵۷۸  
 کوشک کهن ۸۷۶۴  
 کوشک مسعودی ۶۷  
 کوشک مهران ۸۷

کوشک نو ۶۵  
 کوغوزیہ ۲۸  
 کهن دز نیشابور ۵۱  
 ک  
 گرده کوه ۸۶  
 گرکان ۹۱۷۷  
 گرمسیر ۵۷۴۷  
 کنجہ ۷۷۶۳ تا ۶۱۳۸۲۷  
 ل  
 لاذقیہ ۳۱  
 لرستان ۳۰  
 لیکلیاد ۸۱  
 م  
 ماردین ۲۸  
 مازندران ۷۹۷۷۶۹۶۱۲۱۱۴  
 ۸۶۸۰  
 ماوراءالنہر ۴۶۴۵۳۲۲۸۱۰  
 مدرسہ ملکہ خاتون ۳۵  
 مراغہ ۷۶۷۵۶۵۵۸۵۶  
 مرح ۳۲  
 مرعش ۲۸  
 مرغان ۸۱  
 مرغزارجرخ ۸۱  
 مرغزارسک ۵۷  
 مرغزارشرویار ۷۹  
 مرغزارقراتکین ۷۸۶۷۶۳  
 مرغزارهزارخوان ۲۸  
 مرو ۵۲۴۹ تا ۴۵۳۷  
 مرو شاهجهان ۱۸۱۶  
 مزدقان ۸۰  
 مسجد مطہر نیشابور ۵۰  
 مشہد ۸۰۱۴  
 مکران ۴۵  
 مکہ ۴۵۳۲۱۹  
 ملازگرد ۲۷۲۴  
 ملک کرج ۲۴

ملیطہ ۲۸  
 منجگرد ۲۸  
 موصل ۷۳۷۲۲۷۰۳۱۱۹  
 مولتان ۱۲  
 مہر ۸۶  
 میاتہ ۶۰۵۸  
 میدان مبارک ۶۴  
 ن  
 ناحیہ اعلم ۶۰  
 نیط ۶۰  
 نجوان ۸۹۸۲۸۱۷۹  
 نسا ۱۳  
 نطیندان ۸۱۸۰  
 نکیسار ۲۸  
 نویندگان ۵۷  
 نوربخارا ۱۱۱۰  
 نہاوند ۳۳  
 زہر عملی ۷۰  
 نہروان ۱۹  
 نیشابور ۵۲۵۰۰۴۶۱۸۱۷۱۵۱۴  
 نیسورد ۸۱۷۸  
 نیروز ۵۳۴۶۴۴۴  
 ر  
 وحش ۴۸  
 ولایت حبال ۸۹  
 ولایت نور ۱۴  
 ہ  
 ہرات ۵۹۴۷۱۸۱۵  
 ہرنوس ۲۸  
 ہفت آب ۴۹  
 ہمدان ۵۴۴۲۳۸۳۶۳۰۱۹۱۸  
 تا ۹۲۵۸۵۸۲۶۱۵۸  
 ہند ۱۷۱۵۱۱  
 ہندوستان ۹۲۳۴۱۵۱۲  
 ی  
 یزد ۸۳  
 یمن ۴۵۳۱



اسامی قبایل و طوائف

آل سلجوق ۵۵۵۵۳۴۴۱۵۱۰  
 ۸۹۸۵  
 اتابکان آذربایجان ۷۹  
 اسلام ۲۷۲۶۲۴۲۲۱۷۱۱۱۰  
 ۸۲۷۷  
 اسماعیلیه ۷۵۴۰  
 اغور ۴۷  
 امامان ۹  
 انبیاء ۹  
 اوروق (طایفه) ۱۰  
 اولاد سلجوق ۱۲  
 باطنی ۵۶۳۷  
 برامکه ۵۲  
 بربری ۳۰  
 بصری ۶۲  
 تاجیک ۴۵  
 تنار ۴۷۴۶  
 تراکه ۱۱  
 ترک ۴۵۳۱۱۰  
 ترکمان ۴۸۴۶۱۶۱۵۱۳  
 خطائی ۷۴  
 خلفا ۱۰

خوارزمشاهیان ۹۱۹۰۸۰۴۶۴۴  
 دیاله ۴۰۱۰  
 رومیان ۴۵  
 زیدو عمرو ۵۵  
 سامانیه ۳۴۱۰  
 سلجوقیان ۹۰۳۸۱۸۱۶ تا ۱۴۱۱  
 سلجوقیه ۱۰  
 صفاریه ۱۰  
 صفویه ۸۹  
 طاهریه ۱۰  
 قرامطه ۲۰  
 عباسیان ۲۱۱۷  
 عجم ۱۹۹  
 عرب ۹  
 علویان ۵۱  
 غرقیه ۱۰  
 فلامان نظامی ۳۵  
 غزویه ۱۰  
 غوز ۴۸ تا ۹۲۵۹۵۲  
 محمودیان ۴۵۴۴۱۸  
 مسعودیان ۶۷  
 مغول ۷۴  
 ملانکه ۹  
 ملاحده ۸۶۵۶۵۲۳۹۳۶۳۳  
 هندی ۳۰

اسامی کتب

تجارب السلف ۸۹  
 ذیل سلجوقنامه ۸۵  
 راحة الصدور ۴۲  
 زبدة التواریخ ۸۵  
 سلجوقنامه ۸۵  
 قانون ۶۵  
 کامل ابن اثیر ۸۷  
 مجمع التواریخ ۸۶  
 کتابخانه ها  
 کتبخانه معارف ۸۵  
 کتبخانه ملک ۸۶۴۱



## نه جلد کتاب چاپ ۱۳۳۲ کتابخانه خاور

- ۱ - کتاب الجمل و العتود تصنیف شیخ ابی جعفر طوسی ساده ترین کتاب فقهی است که در قرن چهارم هجری تألیف شده و از روی نسخه ای که بخط زیبای یکی از علمای بزرگ در سنه ۷۸۹ نوشته شده گراور گردیده بها بیست ریال
- ۲ - سلجوقنامه ظهیری نیشا - کنایست در فصاحت و بلاغت کم نظیر و تنها مدرکی است که دیگر تاریخ پس شده تألیف سال ۵۷۵ هجری باذیل محمد بن ابراهیم تألیف سال ۵۹۹ هجری با اسماء نام و اما کن بها سی ریال
- ۳ - دیوان مجذوب علیشاه - مولانا محمد اکزلو کبودراهنگی مؤلف کتابهای مرآت الحق و مراحل السالکین سی ریال
- ۴ - زمامداران انگلستان از دیزرائیلی ناهور بلیت قلم ارنست کلام آلمانی اسراری و افاش میکند که در دسترس نبوده و مینماید که چگونه یهودیها فراماسونیهاد نیارا مخصوصاً ممالک شرقی را مسخره کرده و از ترقی باز داشته اند بالاخره برده روی اسرار نفت بر میدارد بها ۲۵ ریال
- ۵ - منتخب مثنوی انتخاب ناصرالدینشاه قاجار که چاپ اول آن تمام شده بود چاپ دوم شده است بها ۲۰ ریال
- ۶ - موش و گر به عییدزاکانی بهترین سرگرمی کودکان چاپ ۴ رنگ با گراورهای بسیار زیبا و بی نظیر بها ۵ ریال
- ۷ - جلد اول رستمنامه (گرشاسب - سام - زال) اقتباس از شعرای بزرگ بقلم بدر فیهام مصور با حاشیه قشنگ بها سی ریال
- ۸ - اسماء و محمد بن ابی بکر جلد اول شامل قتل عثمان و خلافت امیرالمؤمنین تألیف جرجی زیدان بها ۲۵ ریال
- ۹ - امیر مسعود سعد سلمان همدانی بخامنه شیوای آقای قویم کنایست ادبی و تاریخی در ۳۱۲ صفحه بزرگ بها آن فقط ۳۶ ریال است در زیر چاپ است

- |                                     |                                  |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| ۱ - دیوان ادیب صابر ترمذی           | ۶ - خاله سوسکه برای کودکان ۴ رنگ |
| ۲ - آموزگار خوراک پزی               | ۷ - دیوان صحیح خواجه حافظ شیرازی |
| ۳ - آموزگار خانه داری               | ۸ - ۷۲ شاعر نامی                 |
| ۴ - جلد دوم اسماء و محمد بن ابی بکر | ۹ - بوستان سعدی                  |
| ۵ - جلد دوم رستمنامه                | ۱۰ - حسین گرد دلاور              |